

فصلنامه

مطالعات زبان و ترجمه

- ۱ نظریه ذخایر فرهنگی زوهر و بررسی راهبردهای ترجمه ریزفرهنگها:
مورد پژوهشی رمان دایی جان ناپلئون در برابر ترجمه انگلیسی
بی نظیر خواجه پور - علی خزاعی فرید - مسعود خوش سلیقه
- ۲۷ درآمدی بر مهم ترین معانی اصطلاح رتوریک
محمد احمدی - تقی پورنامداریان
- ۵۳ بررسی رابطه بین فرهنگ یادگیری سازمانی و قصد تسهیم دانش با تأکید
بر نقش میانجی تعهد سازمانی و رفتار شهروندی سازمانی در میان اساتید زبان انگلیسی و غیر
زبان انگلیسی در دانشگاه های ایران
آذر حسینی فاطمی - قاسم بارانی
- ۸۷ بررسی دیالکتیک هنر در «ترجمه ادبی» بر اساس نظریات تئودور آدورنو
و والتر بنیامین: نقد ترجمه رمان ناتور دشت
بهروز احمدزاده بیانی
- ۱۰۷ بررسی نشانه معنانشناختی واژگان «ذکر» و «خیر» در قرآن و معادل های آنها
در هفت ترجمه فرانسوی قرآن کریم
نسرین اسماعیلی - محمدرضا فارسیان - حمیدرضا شعیری
- ۱۳۱ بررسی ترجمه حال منفی در قرآن کریم: در چهار ترجمه معاصر
(موسوی گرمارودی، آیتی، فولادوند، الهی قمشه ای)
محمد جواد پورعابد - سیدناصر جابری اردکانی - نجیمه کاظمی



فصلنامه مطالعات زبان و ترجمه

(دانشکده ادبیات و علوم انسانی)

(علمی - پژوهشی)

صاحب امتیاز: دانشگاه فردوسی مشهد

مدیر مسئول: دکتر سید محمدرضا هاشمی

سرمدیر: دکتر علی خزاعی فرید

مدیر اجرایی: دکتر محمدرضا فارسیان

اعضای هیئت تحریریه:

دکتر مسعود رحیم پور (استاد دانشگاه تبریز)	دکتر ابوالقاسم پرتوی (دانشیار دانشگاه فردوسی مشهد)
دکتر عبدالمهدی ریاضی (دانشیار دانشگاه مک کواری استرالیا)	دکتر فریده پورگیو (استاد دانشگاه شیراز)
دکتر رحمان صحرگرد (دانشیار دانشگاه شیراز)	دکتر رضا پیش قدم (استاد دانشگاه فردوسی مشهد)
دکتر فیروز صدیقی (استاد دانشگاه شیراز)	دکتر علیرضا جلیلی فر (استاد دانشگاه شهید چمران اهواز)
دکتر بهرام طوسی (دانشیار بازنشسته دانشگاه فردوسی مشهد)	دکتر نادر جهانگیری (استاد دانشگاه فردوسی مشهد)
دکتر فرزانه فرحزاد (دانشیار دانشگاه علامه طباطبائی)	دکتر آذر حسینی فاطمی (دانشیار دانشگاه فردوسی مشهد)
دکتر بهزاد قسولی (استاد دانشگاه فردوسی مشهد)	دکتر مجید حیاتی (استاد دانشگاه شهید چمران اهواز)
	دکتر علی خزاعی فرید (دانشیار دانشگاه فردوسی مشهد)

ویراستار فارسی: عبدالله نوروزی

ویراستار انگلیسی: مرکز ویراستاری انگلیسی دانشکده ادبیات و علوم انسانی

کارشناس اجرایی: مرضیه دهقان

حروفنگاری و صفحه‌آرایی: الهه تجویدی

شمارگان: ۳۰ نسخه

نشانی: مشهد، پردیس دانشگاه فردوسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دکتر علی شریعتی. کد پستی: ۹۱۷۷۹۴۸۸۸۳

نمابر: ۳۸۷۹۴۱۴۴ (۰۵۱) تلفن: ۳۸۸۰۶۷۲۳ (۰۵۱)

بها: داخل کشور: ۱۵۰۰۰ ریال (تک شماره)

نشانی اینترنتی: <http://jm.um.ac.ir/index.php/lts/index>

این نشریه در کتابخانه منطقه‌ای علوم و تکنولوژی شیراز نمایه می‌شود.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



فصلنامه مطالعات زبان و ترجمه
(دانشکده ادبیات و علوم انسانی)
(علمی - پژوهشی)

سال پنجاهم، شماره یک

بهار ۱۳۹۶

(تاریخ انتشار این شماره : زمستان ۱۳۹۶)

این مجله در پایگاه‌های زیر نمایه می شود:

- پایگاه استادی علوم جهان اسلام (ISC)
- پایگاه اطلاعات علمی جهاد دانشگاهی (SID)
- پایگاه بانک اطلاعات نشریات کشور (Magiran)

راهنمای شرایط فصلنامه برای پذیرش و چاپ مقاله

- ۱- مقاله به ترتیب و شماره‌گذاری زیر، شامل: **عنوان**، **چکیده** (**فارسی و انگلیسی**، ۱۵۰ تا ۲۰۰ واژه)، **کلید واژگان** (حداکثر پنج واژه)، **۱-مقدمه** (پرسش تحقیق، فرضیه‌ها)، **اهداف**، **۲-پیشینه تحقیق**، **۳-بحث و بررسی**، و **۴-نتیجه‌گیری** باشد. متن کامل مقاله بین ۵۰۰۰ تا ۸۰۰۰ کلمه باشد. فصلنامه از پذیرش مقاله‌های بلند (بیشتر از ۲۰ صفحه A4 تایپ شده ۲۳ سطری) معذور است.
- ۲- **عنوان** مقاله، مشخصات نویسنده یا نویسندگان (نام و نام خانوادگی، مرتبه علمی، نام دانشگاه یا مؤسسه آموزشی، نشانی، تلفن و پست الکترونیکی (e-mail) در **صفحه‌ای جداگانه** (اولین صفحه) نوشته شود.
- ۳- ارسال **چکیده انگلیسی** (۱۵۰ تا ۲۰۰ کلمه) در **صفحه‌ای جداگانه**، شامل **عنوان** مقاله، نام نویسنده/نویسندگان، رتبه دانشگاهی، دانشگاه / مؤسسه، پست الکترونیکی، به **زبان انگلیسی**، لازم است.
- ۴- منابع مورد استفاده در متن تصریح شود (مثلاً، شفیع کدکنی، ۱۳۸۹، ص ۴۱۰) و در پایان مقاله براساس سبک **APA**، با ترتیب الفبایی، نام خانوادگی، حرف اول نام نویسنده/نویسندگان، به شرح زیر (لطفاً به **شیوه نقطه گذاری** عنایت فرمایید):
کتاب: نام خانوادگی، حرف اول نام نویسنده/نویسندگان. (سال انتشار). نام کتاب - **ایرانی/ایتالیک** - محل نشر: نام ناشر.
• مقاله: نام خانوادگی، حرف اول نام نویسنده/نویسندگان. (سال انتشار). **عنوان** مقاله. نام نشریه - **ایتالیک/ایرانی** - دوره / سال - **ایتالیک/ایرانی** - (شماره)، شماره صفحات مقاله.
• مجموعه مقالات: نام خانوادگی، حرف اول نام نویسنده/نویسندگان. (سال انتشار). **عنوان** مقاله. در حرف اول نام. نام خانوادگی (ویراستار/ گردآورنده)، نام **مجموعه مقالات** - **ایتالیک/ایرانی** - (شماره صفحات مقاله). محل نشر: نام ناشر.
• سایت‌های اینترنتی: نام خانوادگی، حرف اول نام. (سال انتشار). نام اثر (مقاله/ کتاب)، بازیابی روز-ماه، سال، از-نشانی اینترنتی اثر - <http://www.....>
- ۵- ارجاعات در متن مقاله در پراکنش (نام نویسنده، سال انتشار، ص، شماره صفحه) نوشته شود. ارجاع به منابع غیرفارسی، همانند منابع فارسی است. نقل قول‌های مستقیم بیش از ۴۰ واژه به صورت جدا از متن (block quotation)، با تورفتگی (۳ تا ۵ حرف) از سمت راست (فارسی) یا چپ (انگلیسی) درج می شوند.
- ۶- معادل لاتین کلمات در مقابل آنها یا در پایین صفحه، به صورت پانویس، نوشته شود.
- ۷- مقاله نباید برای هیچ یک از مجله‌های داخل یا خارج از کشور ارسال و یا در مجموعه مقاله‌های همایش‌ها چاپ شده باشد.
- ۸- این فصلنامه فقط مقاله‌هایی را می پذیرد که در زمینه ی زبان و ادبیات انگلیسی، فرانسه و روسی؛ آموزش زبان انگلیسی، فرانسه و روسی، یا حوزه مطالعات ترجمه و حاصل پژوهش نویسنده/نویسندگان باشد.
- ۹- مقاله باید بر اساس شیوه نامه آیین نگارش فرهنگستان زبان و ادب فارسی نوشته شده باشد. در صورت لزوم، نشریه در ویراستاری ادبی مقاله، بدون تغییر محتوای آن، آزاد است.
- ۱۰- نویسندگان گرامی لازم است مقاله‌های خود را به نشانی الکترونیکی <http://jm.um.ac.ir> ارسال فرمایند.

فهرست مقالات

صفحه	
۱-۲۵	نظریه ذخایر فرهنگی زوهر و بررسی راهبردهای ترجمه ریزفرهنگ‌ها: بی‌نظیر خواجه‌پور مورد پژوهشی رمان دایی جان ناپلئون در برابر ترجمه انگلیسی علی خزاعی‌فرید مسعود خوش‌سلیقه
۲۷-۵۲	درآمدی بر مهم‌ترین معانی اصطلاح رتوریک محمد احمدی تقی پورنامداریان
۵۳-۸۵	بررسی رابطه بین فرهنگ یادگیری سازمانی و قصد تسهیم دانش با تأکید بر نقش میانجی تعهد سازمانی و رفتار شهروندی سازمانی در میان اساتید آذر حسینی‌فاطمی قاسم بارانی زبان انگلیسی و غیر زبان انگلیسی در دانشگاه‌های ایران
۸۷-۱۰۶	بررسی دیالکتیک هنر در «ترجمه ادبی» بر اساس نظریات تشودور آدورنو و والتر بنیامین: نقد ترجمه رمان ناتور دشت بهروز احمدزاده بیانی
۱۰۷-۱۳۰	بررسی نشانه‌معناشناختی واژگان «ذکر» و «خیر» در قرآن و معادل‌های آن‌ها در هفت ترجمه فرانسوی قرآن کریم نسرین اسماعیلی محمد رضا فارسیان حمیدرضا شعیری
۱۳۱-۱۵۸	بررسی ترجمه حال منفی در قرآن کریم: در چهار ترجمه معاصر (موسوی‌گرمارودی، آیتی، فولادوند، الهی‌قمشه‌ای) محمد جواد پورعابد سیدناصر جابری اردکانی نجیمه کاظمی

نظریه ذخایر فرهنگی زوهر و بررسی راهبردهای ترجمه ریزفرهنگ‌ها: مورد پژوهشی رمان دایی جان ناپلئون در برابر ترجمه انگلیسی

بی‌نظیر خواجه‌پور (کارشناس ارشد مترجمی انگلیسی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران)

binazir.khajepoor@gmail.com

علی خزاعی فرید (دانشیار مطالعات ترجمه، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران، نویسنده مسئول)

khazaefarid@um.ac.ir

مسعود خوش سلیقه (دانشیار مطالعات ترجمه، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران)

khoshsaligheh@um.ac.ir

چکیده

مطالعه پیش رو به ارتباط میان فرهنگ و ترجمه می‌پردازد. نظریه ذخایر فرهنگی / یون زوهر (ابن زهر) مبنای این کار قرار گرفته، و رمان فارسی دایی جان ناپلئون در برابر ترجمه انگلیسی آن به‌عنوان نمونه انتخاب شده است. این رمان به‌عنوان پیکره، ۴۶۲ صفحه و بالغ بر ۲۳۰ هزار کلمه است. ابتدا ریزفرهنگ‌ها^۱ در متن مبدأ به‌همراه ترجمه‌شان در مقصد استخراج شدند. با استفاده از تئوری داده‌بنیاد، نمودار درختی ذخایر فرهنگ ایرانی به‌دست آمده است. راهبردهای مترجم / فزایش، انتقال عینی، بومی‌سازی، حذف، تفصیل و فرهنگ‌زدایی بوده‌اند. گروه‌های ریزفرهنگ‌ها و راهبردهایشان، به‌همراه فراوانی آن‌ها و درصد راهبرد هر گروه ریزفرهنگ تهیه شد. به‌علاوه، برای هر راهبرد هم مقایسه گروه‌ها انجام گرفت. نمودار کلی راهبردها در ترجمه نیز تهیه شد که با بررسی آن مشخص شد، مترجم بیشترین راهبردش در قبال ریزفرهنگ‌های ایرانی ابتدا فرهنگ‌زدایی و سپس بومی‌سازی بوده است.

کلیدواژه‌ها: ذخایر فرهنگی، ریزفرهنگ، یون زوهر، دایی جان ناپلئون، عناصر فرهنگی.

۱. مقدمه

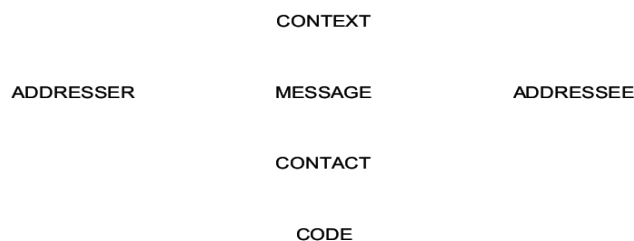
مطالعه پیش رو به مقوله «فرهنگ» در ترجمه می‌پردازد. بدیهی است که در ترجمه از زبانی به زبان دیگر تنها عناصر زبانی نیستند که منتقل می‌شوند، بلکه مقولات دیگری همچون تفاوت‌های فرهنگی، تأثیر پررنگی بر فرآیند ترجمه دارند. تحقیق فعلی بر اساس نظریه ذخایر فرهنگی^۱ ایون زوهر (ابن زهر)^۲ بنا شده است. ایون زوهر (۱۹۹۷، ص. ۱۷) فرهنگ را «مجموعه‌ای از ابزار ادراکی» می‌داند که «زندگی اجتماعی را ممکن می‌کنند»، و در جای دیگر فرهنگ را به این صورت تعریف می‌کند: «سیستمی یکپارچه، مجموعه‌ای ناهمگون از پارامترها، که انسان‌ها به کمک آن‌ها، زندگی‌شان را شکل می‌دهند». وی مجموعه اجزای موجود در هر سیستم را ذخایر^۳ می‌نامد. هر مجموعه از ذخایر شامل اجزای ریزتری است که آن‌ها را ریزاجزای نامیده است (ایون زوهر، مکاتبه شخصی، ۲۴ دی ۱۳۹۳). یعنی سیستم ادبیات دارای ذخایر ادبی، سیستم سیاست دارای ذخایر سیاسی و سیستم فرهنگ هم دارای ذخایر فرهنگی است. پس سیستم فرهنگ هر قوم، دارای یک ذخیره فرهنگی است و این ذخیره، از ریزفرهنگ‌ها^۴ تشکیل شده است. او ریزفرهنگ‌ها را به دو دسته کلی مادی^۵ و نشانه‌شناختی^۶ تقسیم می‌کند (ایون زوهر، مکاتبه شخصی، ۲۴ دی ۱۳۹۳). در این پژوهش، ریزفرهنگ‌های ایرانی موجود در پیکره‌ای کوچک از زبان فارسی استخراج و دسته‌بندی خواهد شد. برای این پیکره، رمان *دایی جان ناپلئون* اثر ایرج پزشک‌زاد (۱۳۸۳) انتخاب شده است که ترجمه انگلیسی آن را دیک دیویس^۷ در سال ۱۹۹۶ انجام داده است (پزشک‌زاد، ۲۰۱۴). ترجمه انگلیسی وی از رمان برای بررسی نحوه برخورد مترجم با ذخایر فرهنگ ایرانی انتخاب شده است.

1. Culture repertoire
2. Even-Zohar
3. repertoire
4. repertoreme
5. Culture repertoremes
6. material
7. semiotic
8. Dick Davis

ایون زوهر (مکاتبه شخصی، ۲۳ آبان ۱۳۹۳) برای مطالعه فرهنگ، دیدگاه و تفکر سیستمی خود را پیش گرفت. در این نوع نگاه نه تنها، از تفاوت‌های فرهنگی، آنچه فی‌الفور و واضح به چشم می‌آید، بررسی می‌شود، بلکه بایست به‌خصوص به اجزای زبان و گفتگوهای معمول و عرف به دیده شک نگریست. پس فرضیه پژوهش این است که بسیاری از استعارات و اصطلاحات زبانی ریشه‌های فرهنگی داشته‌اند. فرهنگ در این نوع بررسی باید عمیقاً ریشه‌یابی شود و هر پدیده‌ای که در لایه‌های پنهان خود از فرهنگ نشئت گرفته، باید در این دسته گنجانده شود. حال در این پژوهش، در سؤال اول ابتدا با بررسی دقیق و موشکافانه، هر آنچه ممکن است فرهنگی به حساب آید یا ریشه تاریخی در فرهنگ داشته باشد، استخراج می‌شود. سپس در سؤال دوم نحوه برخورد مترجم با ریزفرهنگ‌های ایرانی مشخص می‌شود. در این مطالعه با بررسی رمان به‌عنوان پیکره‌ای کوچک از فرهنگ فارسی، ابتدا تمامی ریزفرهنگ‌ها استخراج شده و سپس در مقابل معادل انگلیسی‌شان از ترجمه قرار داده شوند. هدف از این کار در مرحله اول به‌دست‌آوردن ریزفرهنگ‌های ایرانی طبق مدل زوهر است. سپس راهبردهای مترجم در قبال آن‌ها در ترجمه مشخص خواهد شد.

۲. چارچوب نظری

یاکوبسن (۱۹۶۰) می‌گوید که عواملی سازنده هر رخداد، گفتاری است. تمامی این عوامل جزء لاینفک ارتباط شفاهی هستند که طرح کلی آن در شکل ۱ آمده است:



شکل ۱. اجزای کنش زبانی یاکوبسن

ایون زوهر (۱۹۹۷) هنگام توضیح نظریه ذخایر فرهنگی، به این مدل شش وجهی یاکوبسن اشاره می‌کند و مدلی برای پدیده فرهنگی ارائه می‌دهد. وی با ایده گرفتن از مدل زبانی یاکوبسن طرحی کلی را برای بروز هر پدیده فرهنگی به صورت زیر مجسم می‌کند که اجزای آن را در شکل ۲ می‌بینید.



شکل ۲. اجزای مدل فرهنگی ایون زوهر

در این مدل، روابط بدین صورت است که مصرف کننده، محصولی را که تولیدکننده، تولید کرده، مصرف می‌کند، ولی برای اینکه محصول، تولید و به شکل مناسب مصرف شود، ذخایر مشترکی باید موجود باشد که قابل استفاده بودن آن از طرفی توسط نهاد و از طرفی توسط بازار که چنین محصولی به آنجا منتقل شده، محدود، تعیین یا کنترل شده است (ایون زوهر، ۱۹۹۷).

پس در دیدگاه ایون زوهر فرهنگ هم به مثابه یک سیستم بررسی می‌شود و مدلی که او برای بروز پدیده فرهنگی ارائه داد، در واقع نشان دهنده همان اجزا و روابط درون سیستم فرهنگ است. مشاهده می‌شود که عامل repertoire یا ذخایر سیستم، بخشی از مدل پدیده فرهنگی و بالطبع بخشی از سیستم فرهنگ است. اگر سیستم زبان را در نظر بگیریم، ذخایر زبان از ریزاجزایی مثل morpheme یا lexeme تشکیل شده، اما برای سیستم فرهنگ، ریزفرهنگ‌ها (به بیان دیگر culturemes) با این شفافیت قابل تشخیص نخواهند بود و مرزهای واضحی ندارند. در واقع ریزفرهنگ‌ها توسط اهالی فرهنگی خاص میان خوشه‌های بزرگ‌تر یا همان مدل‌ها، در طول رشد و زندگی میان گروهی خاص از مردم کسب می‌شوند. مثلاً مراسم «شام غریبان» یک رخداد فرهنگی در ایران است که شامل اجزا و روابط و اصول خاصی است. بوردیو (۱۹۸۴، ص. ۴۶۷) در تعریف عادت‌واره^۱ می‌گوید: «عادت‌واره سیستمی از طرح‌های

1. habitus

درونی شده موجود هستند که در طول تاریخ جمعی شکل داده شده، و در طول تاریخ فردی فراگرفته شده و در موقعیت‌های کاربردی‌شان عمل می‌کنند. «ایون زوهر» (۱۹۹۷) این تعریف را ارتباط میان ذخایر اجتماعی موجود و ذخایر کسب‌شده فردی می‌داند و می‌گوید فرهنگ در افراد «درونی شده»^۱ و در زبان «تبلور»^۲ یافته است (ایون زوهر، ۱۹۹۱، ص. ۹۰). از آنچه تاکنون ذکر شد واضح است ذخایر فرهنگی تمام آن چیزهایی است که فی‌المثل فرهنگ ایرانی را از فرهنگ آمریکایی متمایز می‌کند؛ چیزهایی که اهالی هر فرهنگ آن‌ها را به‌صورت اتوماتیک تشخیص می‌دهند. ریزفرهنگ‌ها در سیستم فرهنگ می‌تواند هم از نوع نمادین و هم مادی باشد: اقلام غذایی، پوشش، گل و گیاهان، شیوه‌های احوالپرسی، ژست‌های بدن و اجزای زبانی چون ضرب‌المثل و غیره (ایون زوهر، مکاتبه شخصی، ۲۸ فروردین ۱۳۹۴). در خصوص اقلام نشانه‌شناختی باید به ریشه‌های رفتار و آداب و گفتار اقوام حساس بود؛ چراکه بسیاری از آن‌ها در لایه‌های پنهان خود دارای زمینه‌های فرهنگی بوده‌اند که با گذشت زمان کم‌کم فراموش و محو شده‌اند و اهالی آن فرهنگ خاص به‌دلیل تماس زیاد با آن‌ها و استفاده دائمی‌شان متوجه فرهنگی‌بودن آن‌ها نیستند. مثلاً در زبان فارسی استعاره «مثل فرشته معصوم بودن» با فراوانی بالایی در متون و محاوره دیده می‌شود، در مقابل هم انگلیسی‌زبانان استعاره «مثل کبوتر معصوم بودن» را زیاد به‌کار می‌برند. این استعاره ریشه در انجیل متی دارد و به‌دلیل این ریشه و فراوانی بسیار بالای آن برای انگلیسی‌زبانان، فرهنگی محسوب خواهد شد. بالطبع استعاره فارسی آن هم با توجه به استفاده زیاد و ثابت‌شدن در زبان فرهنگی محسوب می‌شود (ایون زوهر، مکاتبه شخصی، ۲۸ فروردین ۱۳۹۴). به‌عقیده داروین بدن انسان و سایر موجودات خود را با محیط تطبیق می‌دهند و آن دسته از موجودات زنده می‌مانند که فیزیک بدنشان بیشتر با محیط سازگار باشد. مشابه همین موضوع درباره فرهنگ و زبان صادق است. یعنی تطبیق یافتن انسان با محیط علاوه بر شاخصه‌های فیزیکی،

1. internalized

2. crystalized

دارای فرآیندهای ذهنی و شناختی هم هست. این فرآیندهای ذهنی می‌تواند با زبان اعمال شود. از این رو زبان نیز بازتابی از فرهنگ و تفکرات اقوام است (بوید^۱ و ریچارسون^۲، ۱۹۸۵). استفاده مکرر و فراوان از عباراتی خاص در زبان عامه و اهالی یک فرهنگ در مدت زمان طولانی، آن عبارات را به صورت اجزایی ثابت در زبان درمی‌آورد که می‌توانند به شکل اصطلاحات، ضرب‌المثل، کنایه، استعاره و... باشند. هر کدام از این قالب‌های ثابت، به حکم تغییرناپذیری، ماندگاری و تکرار در زبان، فرهنگی محسوب می‌شوند، اما ریشه‌های فرهنگی آن‌ها در طول زمان از بین رفته است (ایون زوهر، مکاتبه شخصی، ۷ آبان ۱۳۹۴). دهخدا در امثال و حکم (۱۳۸۳) بسیاری از اصطلاحات، کنایه‌ها و ضرب‌المثل‌های فارسی را آورده و در این میان ریشه برخی را نیز ذکر کرده است. در این ریشه‌ها به توضیح پدیده‌های فرهنگی دیده می‌شود. مثلاً عبارت «آب زیر کاه» در زبان فارسی به صورت قالب ثابت درآمده و بار استعاری آن به معنای آن شخص مکار و حيله‌گر است. دلیل ایجاد چنین معنایی از این اصطلاح در ریشه این عبارات نهفته است (آملی، ۱۳۹۱). واضح است که همه ضرب‌المثل‌ها، کنایه‌ها، اصطلاحات و استعاره‌هایی که در زبان ثابت شده‌اند، طوری که استفاده آن‌ها با فراوانی زیادی در زبان اهالی فرهنگ دیده می‌شود، جزء ریزفرهنگ‌ها هستند (ایون زوهر، مکاتبه شخصی، ۶ آبان ۱۳۹۴). ایده پشت این نوع نگرش به قالب‌های ثابت زبان^۳ این است که هیچ کلمات و عباراتی به صورت تصادفی و الله‌بختی در زبان کنار هم قرار نمی‌گیرند، بلکه احتمالاً ریشه‌ای در فرهنگ، ادبیات، مذهب و... داشته‌اند. دقت شود که منظور از «کنار هم قرار گرفتن» از لحاظ دستوری نیست، چرا که از این منظر تمامی زبان‌ها قواعدی در خود دارند. کنار هم قرار گرفتن به معنای استفاده مکرر و تبدیل شدن به ثوابت زبان است. این موضوع در خصوص همایندها^۴ هم برقرار است. در زبان فارسی همایندی مانند

1. Boyd

2. Richerson

3. fixed or given expressions

4. collocations

«قاشق چنگال» وجود دارد، در حالی که در زبان انگلیسی همایند «کارد و چنگال» یافت می‌شود، این هماینها ریشه در آداب غذا خوردن گروه‌ها دارند و فرهنگی محسوب می‌شوند. برخی مواقع هماینها یا عبارات ثابتی از متون ادبی یا مذهبی قومی وارد زبان شده، مکرر استفاده شده و در زبان تثبیت می‌شوند. این نوع هماینها و عبارات هم جزء ریزفرنگ‌ها فرهنگی محسوب می‌شوند (ایون زوهر، مکاتبه شخصی، ۱ آذر ۱۳۹۴). با توجه به اینکه تمرکز تحقیق فعلی بر عنصر «ذخایر»^۱ در مدل فرهنگی ایون زوهر است و توضیحات کافی هم در خصوص آن آمد، به دیگر اجزای مدل فرهنگی زوهر نمی‌پردازیم.

۳. روش پژوهش

مطالعه فعلی طبق تعاریف ویلیامز^۲ و چسترمن^۳ (۲۰۰۲) در دسته تحقیقات تجربی^۴ و توصیفی^۵ قرار می‌گیرد. از آنجا که هدف این پژوهش ابتدا یافتن انواع ریزفرنگ‌های ایرانی و سپس مطالعه نحوه ترجمه آن‌ها در انگلیسی است، بالطبع باید پژوهش در پیکره‌ای فارسی و ترجمه شده به انگلیسی انجام گیرد. ریان (۲۰۰۶) کاراکترهای رمان دانی جان ناپلئون را تصاویری از جامعه ایرانی می‌داند. فتاحی (۱۳۹۱) در گزارشی این رمان را به «بمب فرهنگی ایران» تشبیه می‌کند. نفیسی (۲۰۰۶) این رمان را نماینده جامعه ایران می‌نامد و باغی را که داستان در آن اتفاق می‌افتد، کوچک شده جامعه ایرانی می‌داند. پزشکزاد (خطیبی، ۱۳۹۳) در مصاحبه‌ای اتفاقات و کاراکترهای کتاب را برگرفته از انسان‌های واقعی زندگی شخصی و تجارب خود معرفی می‌کند. دادور (۱۳۸۴) می‌گوید پزشکزاد، با توجه به وقایع سیاسی اجتماعی سال‌های ۱۳۲۰، ظهور سرمایه‌سالاری و تغییر ساختاری طبقات اجتماعی را در کتاب خود مطرح می‌سازد. بنابراین کتاب برای بررسی فرهنگ مناسب

1. repertoire

2. Williams

3. Chesterman

4. Empirical

5. exploratory

است. این رمان به عنوان پیکره، ۴۶۲ صفحه و بالغ بر ۲۳۰ هزار کلمه است. با توجه به مطالب چارچوب نظری، جستجویی در میان متون نظم و نثر ادبیات کلاسیک فارسی یا متون مذهبی لازم است. واضح است که چنین جستجویی به هیچ وجه نمی تواند دستی صورت گیرد. برای نیل به این هدف از وبگاه ها و نرم افزارهایی حاوی پایگاه داده ادبی یا مذهبی استفاده شد. این نرم افزارها در واقع ابزارهای تحقیق برای اطمینان در جمع آوری بعضی داده های خاص بوده اند (چون بعضی هماینها در زبان به دلیل هم آوایی، هم وزنی، ریتم و یا هم معنایی ایجاد شده اند و فرهنگی محسوب نمی شوند). نرم افزار «درج» با پایگاه داده کامل از نظم و نثر فارسی و امکان جستجوی پیشرفته، وبگاه «گنجور»^۱ حاوی اشعار کامل ۵۵ شاعر کلاسیک فارسی با امکان جستجوی موردی عبارت و کلمه و وبگاه «پارست»^۲ حاوی ۳۴۰ هزار بیت از ۳۵ شاعر کلاسیک فارسی، همه برای جستجوی هماینها و عبارات ثابت ظاهراً ادبی و فارسی به کار رفتند. در همان وبگاه پارست، جستجو در متن کامل قرآن^۳ و نهج البلاغه^۴ هم به صورت جداگانه ممکن بود. وبگاه حسین انصاریان نیز جستجوی پیشرفته در متن عربی قرآن^۵، نهج البلاغه^۶، صحیفه سجادیه^۷ و مفاتیح الجنان^۸ را در اختیار کاربران قرار داده است. وبگاه «تدبر»^۹ هم جستجو در متن عربی قرآن را ممکن کرده است. به علاوه، نرم افزار «المبین» نیز قابلیت جستجوی پیشرفته در قرآن و نهج البلاغه را دارد. این مجموعه وبگاه ها و نرم افزارهای جستجو کمک بسیاری مهمی در برخی موارد داشتند و جزء ابزار تحقیق به حساب می آیند. هنگام مقایسه متن مبدأ

1. <http://ganjoor.net/>

2. <http://www.parset.com/Culture/Poems/>

3. <http://www.parset.com/Culture/Quran/>

4. <http://www.parset.com/Culture/Nahj/>

5. http://www.erfan.ir/farsi/quran/quran_proj/search/advance_search.php

6. http://www.erfan.ir/farsi/nahj/nsm_proj/search/advance_search.php

7. http://www.erfan.ir/farsi/sahife/nsm_proj/search/advance_search.php

8. <http://www.erfan.ir/farsi/mafatih/search>

9. <http://tadabbor.org/?page=quransearch>

با ترجمه انگلیسی در مرحله تحلیل، برای تعیین راهبرد، از وبگاه پیکره کوکا^۱، حاوی ۵۲۰ میلیون کلمه انگلیسی، و فرهنگ لغت وبستر استفاده شد. چراکه در مواردی مثل استعاره‌ها و اصطلاحات و ... لازم بود بررسی شود آیا ترجمه هم اصطلاح و استعاره‌ای متدوال در زبان مقصد است یا خیر. روند دسته‌بندی اجزا، مقایسه و مشاهده داده‌های آماری هم به وسیله جداول، نمودارهای درختی، دایره‌ای و مستطیلی تسهیل شدند. نمودارهای درختی با استفاده از نرم‌افزار visio و نمودارهای دایره‌ای و مستطیلی با استفاده از قالب‌های موجود در word رسم شدند. با توجه به تعاریف دورنی^۲ (۲۰۱۱) از پژوهش‌های کمی و کیفی، تحقیق فعلی در دسته کیفی قرار دارد. او در این دسته پژوهش دو نوع نمونه‌برداری نظری^۳ و هدفگرا^۴ را تعریف می‌کند، که با توجه به تعاریف وی، و آنچه در قسمت انتخاب نمونه آمد، پژوهش فعلی دارای نمونه‌برداری هدفگراست. اگر عبارت ثابتی در زبان فارسی، با فراوانی بالا در متون ادبی یا مذهبی وجود داشته به عنوان یک ریزفرهنگ استخراج شده است. در خصوص استخراج بقیه ریزفرهنگ‌ها، با توجه به تعاریف قبلی که ریزفرهنگ‌های ایرانی وجه تمایز فرهنگ ایرانی با فرهنگ‌های دیگر هستند، با توجه به فارسی‌زبان و ایرانی بودن نگارنده این ریزفرهنگ‌ها اغلب به وضوح مشخص هستند و استخراج شدند. به‌واقع شیوه جمع‌آوری داده‌ها یادداشت‌برداری و جستجو در نرم‌افزارها و وبگاه‌های مذکور بوده است. دورنی (۲۰۱۱) در پژوهش‌های کیفی روشی برای تحلیل داده به نام «نظریه داده‌بنیاد»^۵ مطرح می‌کند. روش به کار رفته در تحقیق فعلی از همین نوع است. برای به دست آوردن دسته‌بندی انواع ریزفرهنگ‌های ایرانی از رمان، پس از استخراج اولیه آن‌ها، هر یک با توجه به مقوله فرهنگی موجود در آن‌ها، تحت نامی قرار گرفتند. مثلاً اسامی خاص مذهبی (حضرت معصومه، مرتضی علی،

1. <http://corpus.byu.edu/coca/>

2. Dornyei

3. theoretical

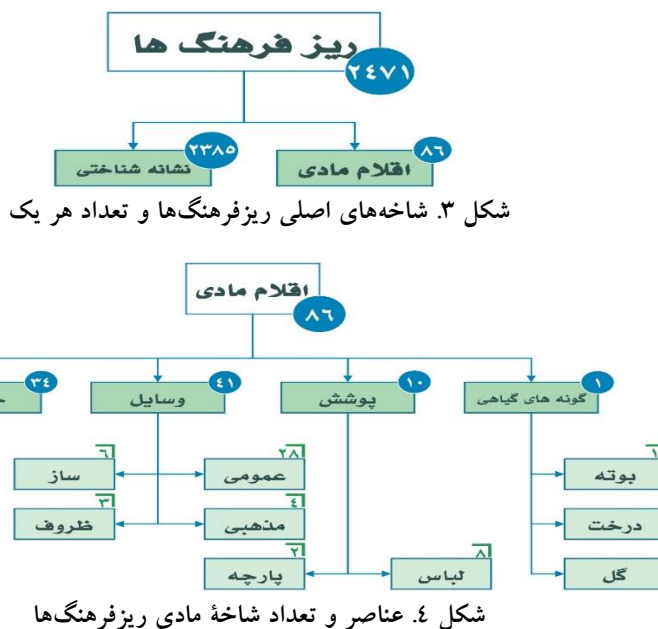
4. purposive

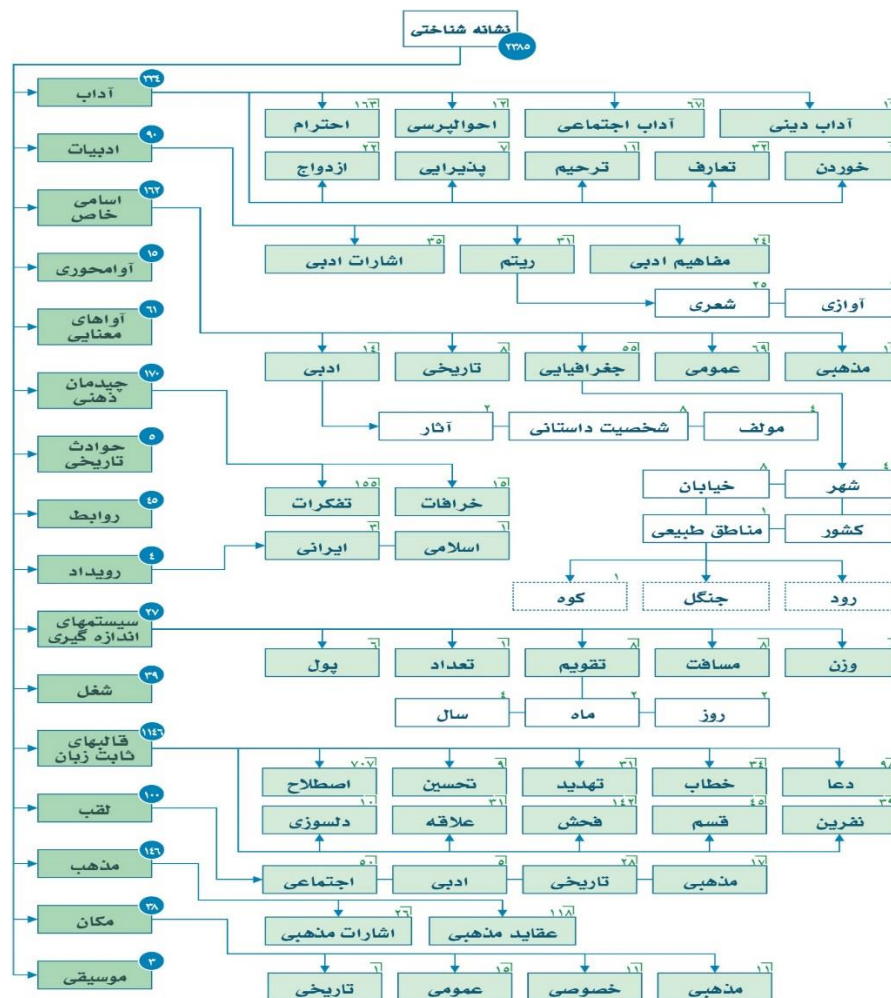
5. grounded theory

و...) یکی از برجسب‌های اولیه بود که در مراحل بعدی تحلیل در کنار دسته‌های دیگری مثل اسامی خاص تاریخی، در گروه بزرگ‌تر «اسامی خاص» قرار گرفتند. این دسته‌بندی قدم‌به‌قدم که هر مجموعه را در کنار مجموعه‌های مشابه، در دسته بزرگ‌تری قرار می‌داد، در نهایت منتج به یک نمودار درختی شد که حاوی انواع ریزفرهنگ‌ها موجود در رمان بود. دو شاخه اصلی این نمودار طبق نظریه ایون زوهر، مادی و نشانه‌شناختی هستند که این دو هم زیر مجموعه ذخایر فرهنگی محسوب می‌شوند. در بررسی با استفاده از مدل مقایسه‌ای، ابتدا راهبردهای مترجم با توجه به ماهیتشان مشخص شدند. برجسب‌زدن به راهبردها طبق ماهیتشان، در واقع گنجاندن آن‌ها در کنار هم تحت یک نام بود که مطابق نظریه داده‌بنیاد است.

۴. ارائه و تحلیل داده

نمودار درختی به‌دست آمده از طریق نظریه داده‌بنیاد، به‌علت محدودیت فضا در سه نمودار نشان داده می‌شود. در شکل‌های ۳ و ۴ و ۵ می‌توانید اجزای هر یک را ملاحظه کنید. اعدادی که در کنار هر نام دیده می‌شود، تعداد آن گروه را در پیکره نشان می‌دهد.





شکل ۵. عناصر و تعداد شاخه نشانه شناختی ریز فرهنگها

نمودار درختی حاصل از تحلیل داده‌ها در متن مبدأ، به‌وضوح پاسخ اولین سؤال را محقق می‌کند.

شاخه اول اقلام مادی هستند که مواد آنها از لحاظ فرهنگی حائز اهمیت است. اقلام مصرفی اقوام و فرهنگ‌ها متفاوت است که می‌تواند غذا، نوشیدنی و مصرف‌کردنی باشد. در پیکره مورد مطالعه غذایی مثل آش رشته، نوشیدنی‌هایی مانند سکنجبین و مواد مصرفی کلی مثل گلاب وجود داشتند. در خصوص اسباب زندگی

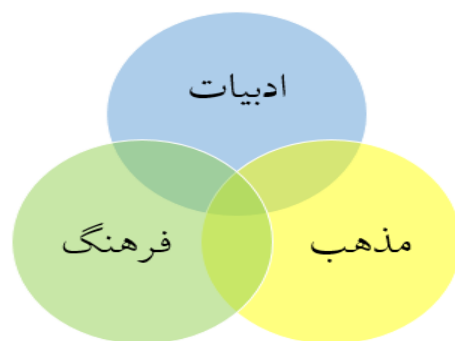
هم اقوام تفاوت‌هایی با یکدیگر دارند. مثلاً در اسباب، زیر شاخه‌ای مثل ظرف وجود دارد، که مثالی در متن مانند *قربه* داشته است، اما این نوع ظرف‌ها کم‌کم کاربرد خود را در زندگی مدرن امروزی از دست داده‌اند. سازهای موسیقی سنتی ایرانی هم مثل *کمانچه* جزء ریزفرهنگ‌های اسباب هستند. از اسبابی که به مذهب مربوط است می‌توان *مهرنماز* را مثال زد و بقیه اسباب مادی در دسته خاصی قرار نمی‌گیرند، مانند پستی یا مخده. در شاخه پوشش، فرهنگ‌ها می‌توانند اقلام مادی متفاوت اعم از پارچه یا لباس داشته باشند. مثلاً *پارچه نائینی* یا *عمامه*. بسته به این که حوزه‌های مقایسه شده از لحاظ فرهنگی چقدر از لحاظ جغرافیایی فاصله دارند، حتی گونه‌های گیاهی هم می‌توانند جزء ریزفرهنگ‌ها مادی به حساب آیند. مثلاً اگر گل خاصی در کشوری موجود است که در جای دیگر موجود نیست و در متنی به آن برخورد شود، برای فرد بیگانه غریب خواهد نمود، چون تا به حال آن را ندیده و از خصوصیات مادی آن تصویری ندارد.

می‌دانیم شاخه نشانه‌شناختی به اجزایی از فرهنگ برمی‌گردد که در ذهن ایرانی نشانه‌هایی را متبادر می‌کنند و مثلاً در ذهن یک آمریکایی نشانه هیچ چیز نیستند. مثالی در نظر بگیرید مانند «هزار تومان»؛ این مقوله اولاً در فرهنگ ایران معنا پیدا می‌کند، هر ایرانی می‌داند آن یک اسکناس است و چه شکل و طرحی دارد، چه ارزشی دارد، در قبال آن چه خدماتی می‌توان دریافت کرد. حال اگر یک فرد که در لندن زندگی کرده و بزرگ شده در متنی *one thousand tomans* را بخواند، هیچ یک از آن معانی به ذهنش متبادر نمی‌شود. همین مسئله آن را تبدیل به ریزفرهنگ ایرانی می‌کند. در ادامه برای برخی موارد نشانه‌شناختی توضیح و مثال آورده می‌شود.

آداب زندگی ایرانی ویژگی‌های خاص خود را داراست. در خصوص احترام، مثلاً در فرهنگ ما گاهی هنگام صحبت به جای «تو گفتی» عبارت «شما فرمودید» به کار می‌برند. این نوع صحبت در خود نشانه‌های بسیاری از جایگاه دو شخص و رابطه بین آن‌ها برای یک ایرانی خواهد داشت. یا در آداب اجتماعی مثلاً مردی اگر وارد جایی غریبه می‌شد که احتمال می‌داد زنی آنجا باشد «یاالله» می‌گفت. ایرانیان برای

مراسم مذهبی خود هم آدابی دارند که بین تمام شیعیان و مسلمانان رایج نیست. بنابراین، این آداب، با این که محتوای مذهبی دارند، از آنجا که مختص ایران هستند در دسته آداب قرار گرفته‌اند و نه مذهب. از جمله این آداب می‌توان *سفره ابوالفضل* را مثال زد. زیرشاخه پذیرایی دارای اجزایی مثل نوع پذیرایی است. مثلاً در ایران عرف پذیرایی با چای است و پذیرایی با قهوه آنچنان بین همگان رایج نیست. برای تعارف هم به همین صورت بیاناتی مثل «قدم بر چشم ما بگذارید» به کار می‌روند. آداب خوردن هم حاوی عناصری مانند «قاشق چنگال» است.

مدل فرهنگی ایون زوهر تفکری سیستمی محسوب می‌شود و نمی‌توان میان سیستم‌های مختلف برای قومی خاص مرزهای مشخصی قائل شد، یعنی این سیستم‌ها همواره هم‌پوشانی‌هایی دارند و عناصری می‌توانند به‌طور مشترک در چند سیستم قرار گیرند. اگر کشور ایران را به‌عنوان گروه بزرگی از افراد، دارای سیستم‌های مذهبی، ادبی، فرهنگی و ... بدانیم، شکلی مطابق شکل ۶ خواهیم داشت که ذخایر موجود در کل دایره فرهنگ مورد بررسی است. واضح است این دایره، قسمتهایی از سیستم‌های ادبیات و مذهب را هم در بر می‌گیرد.



شکل ۶. سیستم‌ها و همپوشانی‌شان با فرهنگ

پس مواردی در سیستم فرهنگ هستند که جزء سیستم‌های ادبیات و مذهب هم محسوب می‌شوند. در چارچوب نظری توضیح داده شد که چرا و چگونه عناصری از ادبیات و مذهب در فرهنگ ماندگار شده و ریزفرهنگ ایرانی محسوب می‌شوند. این

همپوشانی سیستم‌ها، شاخه‌های ادبیات و مذهب را در نمودار توجیه می‌کند. برخی عبارات و همایندها هستند که به دلیل تکرار در متون مذهبی، به زبان عوام راه یافته و جزء ثابتی از آن شده‌اند، مثل همایند دین و/ایمان که در گروه اشارات مذهبی است و همایند «جور و جفا» در زبان فارسی که جزء اشارات ادبی به حساب می‌آید.

نمونه‌های گروه آواهای معنایی، آخ، آه، اوا، هی و... هستند. در زندگی ایرانیان هر کدام از این آواها دارای معنایی هستند و نشانه‌ای دارند، اعم از درد، تعجب و.. این نوع آواها در فرهنگ‌های مختلف وجود دارد و از لحاظ سمعی تفاوت‌هایی دارند، پس فرهنگی محسوب می‌شوند.

هنگام تعریف ذخایر فرهنگی از دید ایون زوهر در چارچوب نظری، ذکر شد که فرهنگ، نحوه درک اجتماع انسان‌ها از جهان بیرونی است. این که گروهی از انسان‌ها چه دریافتی از جهان هستی دارند، نشان‌دهنده و سازنده اجزای فرهنگی آن‌ها خواهد بود. یول (۲۰۱۰) هنگام صحبت از ریشه‌های آغاز زبان، از تاثیرگذاری آواهای واقعی جهان بیرونی بر ایجاد و ساختن برخی واژه‌ها سخن می‌گوید. وی کلماتی از انگلیسی مثال می‌آورد: rattle, bang, splash، و ادعا می‌کند در اغلب زبان‌ها کلماتی با ریشه آوایی هم وجود دارد. این پدیده «نام‌آوا»^۱ نامیده شده است و همان‌طور که در شکل ۵ می‌بینید «آوامحوری» زیرشاخه‌ای از اقلام نشانه‌شناختی به حساب آمده است. پدیده نام‌آوا در کلمات زبان به این دلیل جزئی از فرهنگ لحاظ شده است که، طبق تعاریف یول و ایون زوهر، حاصل درک گروهی از انسان‌ها از جهان بیرون است. نمونه‌های آن‌ها در متن افعال پچ‌پچ کردن یا هقهقه کردن است که طبق آواهایشان تبدیل به کلمه شده‌اند.

زیرشاخه‌ای در اقلام نشانه‌شناختی تحت نام چیدمان ذهنی قرار دارد که به نحوه تفکرات و نیز خرافات در فرهنگ ایرانی اشاره دارد. گروه تفکرات اجزای متعددی داشت، مثل دیدگاه فرهنگ ایرانی نسبت به زنان وقتی کلمه «ضعیفه» به کار می‌رود و به کار بردن آن در زبان نشانه تفکر خاصی است.

تقویم به عنوان سیستمی برای اندازه گیری زمان، در فرهنگ ایرانی به شکل خاص شمسی وجود دارد. برای ما مثلاً سال ۱۳۳۰ آشنا و حاوی معنای تلویحی است. مترجم در تمام متن همه سال‌ها، ماه‌ها و روزها را به میلادی برگردانده است. از جمله دیگر اجزای سیستم‌های اندازه گیری، تعداد است. مثلاً ایرانیان در گذشته از واژه کرور برابر با ۵۰۰ هزار یا نیم میلیون زیاد استفاده می‌کردند. برای وزن هم مصادیقی همچون *مقال* وجود داشته. به همین ترتیب برای مسافت سنجیهایی مثل گز. پول یا واحد ارزی هم به عنوان سیستمی برای اندازه گیری ارزش دارای مصادیق *تومان* و *قران* است.

در ذخایر فرهنگ ایرانی، مکان‌هایی وجود دارد که ممکن است برای افراد غیر ایرانی هیچ مفهومی نداشته باشند: مکان‌های مذهبی مثل حسینیه و مکان‌های تاریخی مثل کاخ گلستان. برخی هم مربوط به معماری سنتی ایرانی می‌شوند. در معماری داخلی که در شکل ۵ تحت نام مکان خصوصی آمده، ایران قدیم، خانه‌ها جایی ب نام *اتاق پنج‌دري* داشتند که ویژگی‌های خاصی داشته یا معماری شهری که در شکل ۵ تحت نام مکان عمومی است، جایی مثل حمام شهر داشته است.

قالب‌های ثابت در زبان فارسی به کرات در زبان عامه به کار رفته و اجزای همگانی زبان هستند. مثل *از خر شیطان پایین آمدن*، *آرزوی چیزی را به گور بردن*، جایی را مثل کف دست بلد بودن. تحسین هم نمونه‌های مثل *بارک الله* دارد. قالب ثابتی مثل *پدر کسی را در آوردن* برای تهدید استفاده می‌شود. خطاب‌هایی مثل *مرد حسابی* هم در قالب‌های زبانی عوام هستند. برای دلسوزی کردن در فرهنگ ایرانی عبارات ثابتی مثل *مادر مرده* وجود دارد، یا برای ابراز علاقه *الهی دورت بگردم* زیاد به کار می‌رود. در ذخایر فرهنگی ما فحش‌های خاصی وجود دارد که ثابت هستند مثل *بی همه چیز*.

در متن ترجمه رمان شش راهبرد کلی در قبال ریزفرهنگ‌های ایرانی وجود دارد. یکی از راهبردهای مترجم در متن اصلی رمان، راهبرد *انتقال عینی* است. در این راهبرد، هر ریزفرهنگ ایرانی عیناً به عاریت گرفته شده و بدون دستکاری رونویسی

شده است. این راهبرد در قبال اقلام مادی، حالت آوانویسی حرف به حرف از روی کلمه فارسی، و در قبال عبارات زبانی و نشانه‌شناختی فرهنگ ایرانی، به صورت ترجمه لفظ به لفظ عبارت است. مثلاً برای آبگوشت بعضاً به صورت Ab-Gusht و برای عبارت دعایی «خدا برای هیچ بنده‌ای نخواهد» به صورت May God not wish that on any poor devil ترجمه شده است. این‌ها نمونه‌هایی از انتقال عینی است. چه آوانویسی از حروف (وامگیری)، چه گرت‌برداری و چه ترجمه تحت‌لفظی از ریزفرهنگ‌ها، همگی در دسته انتقال عینی قرار می‌گیرند. پس هرگاه مترجم ریزفرهنگ ایرانی را که طبیعتاً در فرهنگ مقصد بیگانه است، به هر طریقی (آوانویسی، گرت‌برداری، ترجمه تحت‌لفظی و...) عیناً منتقل کند، راهبرد انتقال عینی است. مثلاً برای عبارات ثابت فرهنگ ایرانی، ترجمه تحت‌لفظی، انتقال عینی محسوب می‌شود، چون غیر ایرانیان مثلاً چنان دعا یا قسم یا فحشی را در فرهنگشان ندارند.

راهبرد دیگر افزایش نام دارد، که شامل انتقال عینی به علاوه افزایش یکی دو کلمه کوتاه است. در این شیوه، مترجم، ریزفرهنگ را که به صورت کلمه یا عبارت و جمله است، ابتدا عیناً انتقال می‌دهد، سپس برای روشن کردن نسبی مفهوم آن برای خواننده بیگانه، یکی دو کلمه به آن می‌افزاید. مثلاً کلمه مادی آش رشته را به صورت ash-reshteh soup می‌نویسد. او با اضافه کردن کلمه سوپ نشان داده که صحبت از نوعی سوپ است. یا اگر در فارسی هنگام احترام گذاشتن، فعل جمع بسته می‌شود، مترجم با ترجمه تحت‌لفظی و سپس اضافه کردن کلمه please یا sir و... سعی کرده احترام را منتقل کند. در راهبرد فرهنگ‌زدایی، مترجم بار فرهنگی موجود در ریزفرهنگ را از بین برده و صرفاً فحوای کلی آن را ترجمه می‌کند. نمونه‌های آن ترجمه برخی اصطلاحات است. مانند: گوشش به این حرف‌ها بدهکار نبود که به صورت he took no notice. و عبارت «قسم به نمکی که با هم خوردیم» که به صورت for our friendship ترجمه شده است.

مترجم برای برخی ریزفرهنگ‌ها که در متن اصلی آمده‌اند، توضیحاتی اضافه می‌کند. این شیوه شاید کمی مشابه راهبرد/فزایش باشد، مترجم در هر دو راهبرد، سعی دارد اطلاعات نهفته^۱ در ریزفرهنگ را که فقط خواننده ایرانی آن را درک می‌کند، به شکلی بیان کند. در/فزایش یکی دو کلمه کوتاه، همراه با شکل اصلی کلمه می‌آید ولی در این شیوه، مترجم در طی ترجمه کاملاً به توضیح و تفصیل ریزفرهنگ می‌پردازد. این توضیحات تقریباً در حد تعاریف لغت‌نامه‌ای است و از این رو با راهبرد افزایش تفاوت زیادی دارد. مثلاً مترجم فقط برای یک کلمه «تعزیه» در متن اصلی، Put the plays on for the martyrdom of the blessed Hosayn می‌نویسد. به علاوه در راهبرد افزایش، ریزفرهنگ مبدأ هم در ترجمه وجود دارد ولی در راهبرد تفصیل ریزفرهنگ مبدأ از بین رفته و توضیحات مفصلی جای آن را می‌گیرد!

در برخی موارد مترجم ریزفرهنگ را حذف می‌کند: مثلاً نام خاص و القاب در شازده/سد/الله میرزا کلاً حذف شده و he به جایش آمده است.

مترجم در برابر برخی موارد، نمونه مشابهی در فرهنگ و زبان مقصد یافته و جایگزین می‌کند. مثلاً برای/تاق پنج‌دری، room with French windows و برای دعای «یا مرتضی علی به دادم برس» ترجمه God and all the saints help me قرار می‌دهد. این راهبرد به نام بومی‌سازی شناخته شده است. یعنی در نمونه‌های مادی و نشانه‌شناختی، مترجم از اقلام و نشانه‌های مشابهی در فرهنگ انگلیسی استفاده کرده. تشخیص و اطمینان یافتن در این خصوص از جستجو کردن عبارت مورد نظر در دیکشنری وبستر بزرگ و وبگاه پیکره انگلیسی کوکا مشخص می‌شده است. مترجم در متن اصلی ترجمه رمان شش راهبرد/انتقال عینی،/فزایش، فرهنگ‌زدایی، تفصیل، حذف و بومی‌سازی را به کار برده است.

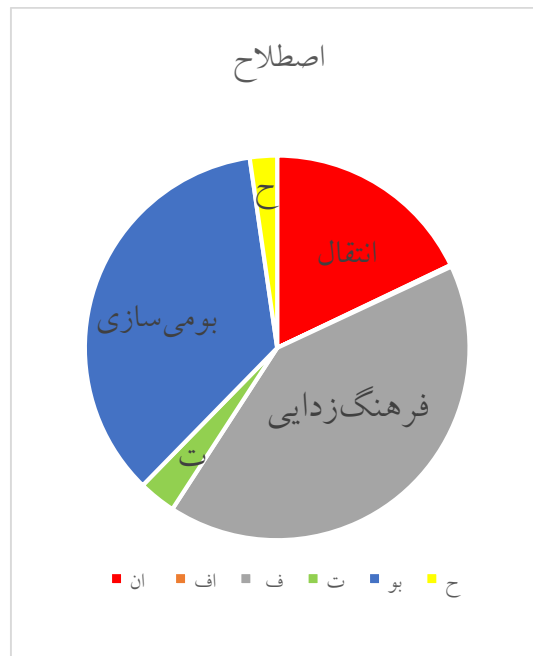
1. connotations

جدول ۱. ریزفرهنگ‌های موجود در گروه قالب‌های ثابت زبان و تعداد راهبردها

گروه	قالب‌های ثابت زبان									
نوع	اصطلاح	تحسین	تهدید	خطاب	دعا	دلسوزی	علاقه	فحش	قسم	نفرین
کل	۷۰۷	۹	۳۱	۳۴	۹۸	۱۰	۳۱	۱۴۲	۴۵	۳۹
انتقال	۱۲۵	۰	۵	۱	۱۰	۰	۱	۱۱	۸	۸
افزایش	۱۰	۰	۰	۴	۰	۲	۰	۱۲	۶	۱
فرهنگ‌زدایی	۲۸۷	۵	۱۰	۱۲	۲۲	۶	۲۳	۳۷	۷	۵
تفصیل	۲۲	۰	۱	۱	۸	۰	۲	۲	۲	۳
بومی‌سازی	۲۴۷	۳	۱۵	۱۲	۴۶	۲	۲	۷۳	۱۹	۲۲
حذف	۱۶	۱	۰	۴	۱۲	۰	۳	۷	۳	۰

از مقایسه ریزفرهنگ‌ها مقابل ترجمه انگلیسی، برای تمامی گروه‌ها، تعداد راهبردهای مختلف مترجم استخراج شده است. نمونه فراوانی یکی از گروه‌ها را در جدول ۱ می‌بینید. حال اگر بخواهیم درصد راهبردهای مترجم را برای دسته‌های مختلف به شکل جداگانه بررسی کنیم، درصد گرفتن از دسته‌های کم تعداد از لحاظ آماری منطقی به نظر نمی‌رسد. ولی از دسته‌های دارای حدود ۳۰-۴۰ ریزفرهنگ به بالا در خصوص راهبرد، درصدگیری شده است. برای بررسی بهتر اطلاعات به دست آمده از لحاظ بصری و مقایسه راحت‌تر، علاوه بر درصدهای عددی، شکل پیاده شده درصدها در نمودار دایره‌ای هم قابل تهیه است که نمونه اصطلاح را در شکل ۸ می‌بینید.

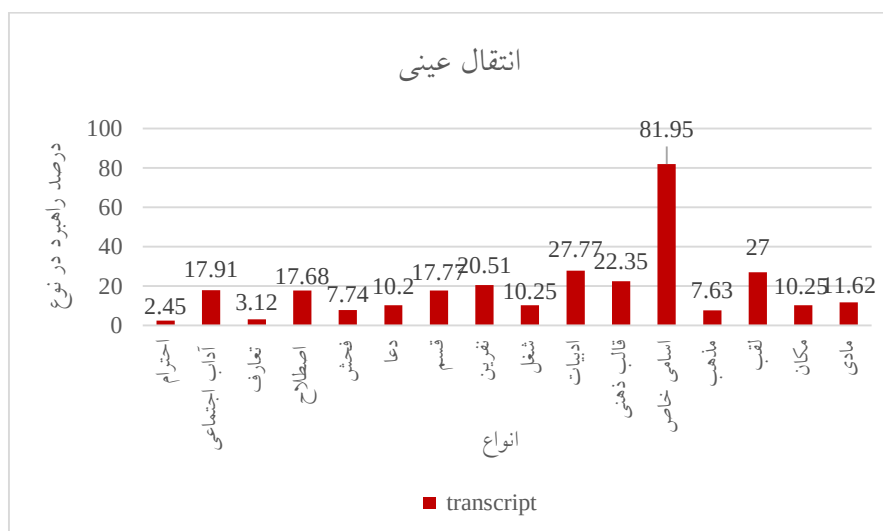
علاوه بر اصطلاح، برای زیرشاخه‌های ریزفرهنگ‌های احترام، آداب اجتماعی، تعارف، فحش، دعا، قسم، نفرین و سرشاخه‌های شغل، ادبیات، قالب ذهنی، اسامی خاص، مذهب، لقب، مکان و شاخه اصلی اقلام مادی و کل ریزفرهنگ‌ها نیز درصدها تهیه شده است.



شکل ۸. نمودار دایره‌ای مربوط به ریزفرهنگ اصطلاح و راهبردهای ترجمه‌اش

می‌بینیم که راهبردهای غالب در ترجمه اصطلاحات ثابت فرهنگ ایرانی، بومی‌سازی و فرهنگ‌زدایی (به‌ترتیب با درصد‌های ۳۴/۹۳ و ۴۰/۵۹) هستند. این مسئله تنها برای اصطلاحات صدق نمی‌کند بلکه به‌جز چهار گروه، در تمامی دسته‌ها این دو راهبرد غالب بودند. (یعنی از ۱۶ گروه، ۱۲ تا دارای راهبردهای غالبی بودند که فرهنگ مبدأ در آن‌ها منتقل نمی‌شود. تا همینجا هم می‌توان گفت گرایش غالب مترجم خنثی یا متمایل به فرهنگ مقصد بوده است.) آن چهار گروه مستثنی هم بدین قرارند: احترام با راهبرد غالب حذف (۳۶/۱۹ درصد)، تعارف با راهبرد غالب افزایش (۴۶/۷ درصد)، اسامی خاص و لقب هر دو با راهبرد غالب انتقال عینی (به‌ترتیب ۸۱/۵۹ و ۲۷ درصد) ترجمه شده‌اند.

حال با به‌دست آوردن درصد راهبردها در گروه‌های پرتعداد ریزفرهنگ‌ها، می‌توان به تفکیک راهبرد هم، استفاده هر راهبرد را در گروه‌های مختلف با هم مقایسه کرد.



شکل ۹. نمودار مستطیلی راهبرد انتقال در گروه‌های مختلف

مثلاً نمودار مستطیلی شکل ۹ برای راهبرد انتقال رسم شده است. واضح است که مترجم در مورد اسامی خاص از این راهبرد بیشترین استفاده را کرده است. یعنی مترجم بیش از همه در مورد اسامی خاص به متن اصلی وفادار بوده است. گروه احترام هم (با ۲/۴۵ درصد) کمترین استفاده از این راهبرد را داشته است. این بدین معناست که ریزفرهنگ احترام ایرانی در فرهنگ غربی کاملاً ناآشناست. این نوع نمودار به همین ترتیب برای هر شش نوع راهبرد قابل تهیه است.

دیدیم که مترجم در اسامی خاص بسیار به فرهنگ مبدأ وفادار است. اما این میزان، با درصدها در گروه‌های دیگر فاصله بسیار زیادی دارد، به طوری که در اسامی خاص ۸۱/۹۵ درصد به کار رفته و رتبه دوم در ادبیات با درصد ۲۷/۷۷ است! تفاوت بالای ۵۰ درصدی در این دو نمونه به خوبی نشان می‌دهد مترجم در دیگر موارد چنان به فرهنگ مبدأ وفادار نبوده است. از لحاظ بصری هم طول کوتاه باقی مستطیل‌ها بیانگر کمتر استفاده شدن این راهبرد است. راهبرد/فزایش هم به طور کلی کم استفاده است. بیشترین استفاده آن در تعارف و احترام به ترتیب با درصدهای

۳۴/۳۷ و ۲۱/۴۷ بوده است که مترجم کلماتی مثل madam, sir, please و... را اضافه می‌کند تا احترام یا تعارف موجود در زبان را برساند. کمترین استفاده هم با صفر درصد در گروه دعا بوده است.

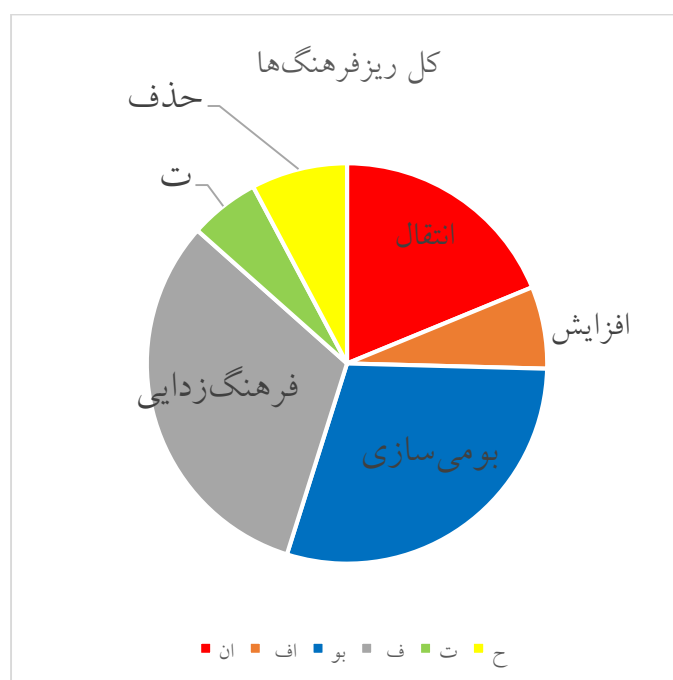
در خصوص فرهنگ‌زدایی، گروه‌های مذهب و قالب ذهنی به‌ترتیب با ۴۵/۸۳ و ۴۴/۷ درصد نسبت به بقیه گروه‌ها بیشترین استفاده از این راهبرد را داشته‌اند. وقتی فی المثل مترجم عبارت «قاتل امام» را devil ترجمه می‌کند، در واقع جنبه فرهنگی و مذهبی آن را از بین می‌برد. این راهبرد با ۳/۶۸ درصد کمترین استفاده را در اسامی خاص داشته است.

راهبرد تفصیل بسیار بسیار کم کاربرد بوده است. با این حال گروه شغل با ۱۷/۹۴ درصد بیش از بقیه گروه‌ها این راهبرد ترجمه‌ای را داشته است. مثلاً وقتی شغل کله‌پز به‌صورت Used to cook sheep's heads and sell them from a barrow ترجمه می‌شود، از راهبرد تفصیل استفاده شده است. اما این راهبرد در گروه ادبیات اصلاً به‌کار برده نشده است.

راهبرد بومی‌سازی هم پرکاربرد بوده است و نفرین و فحش به ترتیب با ۵۶/۴۱ درصد و ۵۱/۴ درصد سهم بیشتری از این راهبرد داشته‌اند. این بدان معناست که مترجم در این دو مقوله بیش از دیگر مقوله‌ها به فرهنگ مقصد پناه برده است. در مقایسه داده‌های مبدأ و مقصد دیده می‌شود مترجم در اغلب موارد از عبارات یکسان حاوی damn و hell در فرهنگ مقصد استفاده کرده و تنوع این ریزفرهنگ‌ها را از بین برده است. این موضوع می‌تواند نشانگر این باشد که فرهنگ ایرانی از لحاظ فحش بسیار غنی است! به‌علاوه در فرهنگ غربی مقوله نفرین آنچنان پررنگ نیست و معنایی ندارد. اسامی خاص با ۲/۴۵ درصد کمترین میزان این راهبرد است و مترجم برای اسامی خاص اصلاً به فرهنگ مقصد تکیه نکرده است.

راهبرد حذف نیز کم استفاده بوده است. ولی در گروه احترام با ۳۶/۱۹ درصد، بیشترین استفاده را داشته است. با این حساب می‌توان گفت مترجم در ترجمه، معنای ضمنی احترامی را در بسیاری عبارات از بین برده است. از این رو می‌توان احترام

تلویحی موجود در عبارات ایرانی را چالش برانگیزترین موضوع برای ترجمه در نظر گرفت. مثلاً عبارت گفتم با عبارت عرض کردم بسیار در فرهنگ ایرانی تفاوت دارد ولی نشان دادن فرق این دو در ترجمه بسیار سخت است. نفرین و اصطلاح به ترتیب با صفر و ۲/۲۶ درصد کمترین استفاده از راهبرد حذف را داشتند. در کل مترجم ریزفرهنگ‌های کمی را از ترجمه حذف کرده است.



شکل ۱۰. نمودار دایره‌ای درصد راهبردها در کل ترجمه

برای کل راهبردهای درون متنی می‌توان درصد گیری را مطابق شکل ۱۰ انجام داد. می‌بینیم مترجم بیش از نیمی از راهبردها را به بومی‌سازی و فرهنگ‌زدایی اختصاص داده است. مجموع درصدهای این دو نوع راهبرد ۶۱/۱۳ درصد است! مترجم به وضوح در ترجمه ریزفرهنگ‌های ایرانی، یا محتوای فرهنگی آن‌ها را از بین برده یا نمونه مشابه فرهنگ مقصد را جایگزین کرده است. گرچه راهبرد انتقال هم زیاد به نظر می‌آید، اما با مشاهده کردن نمودار مستطیلی آن دیدیم که فقط برای

اسامی خاص درصد بالایی داشت، که در عرف امروزی ترجمه، انتقال عینی آنها کاملاً همگانی است. پس نمی‌توان حتی همان ۱۸/۷۸ درصد این راهبرد را آنچنان هم وفاداری به متن مبدأ خواند!

۵. نتیجه‌گیری

با توجه به آنچه ایون زوهر (۲۰۱۲) درباره فرهنگ می‌گوید، در تمامی جنبه‌های زندگی روزانه فردی و تاریخی بین گروهی از انسان‌ها، در تولید و مصرف هر محصول فرهنگی، در فرآیند ایجاد هر پدیده فرهنگی، اهالی فرهنگی خاص به ذخایر فرهنگی مراجعه می‌کنند و از آن استفاده می‌نمایند. این ذخایر مجموعه‌ای غنی است که در طول زمان درازی ایجاد شده است. لذا بعید به نظر می‌رسد صرفاً مدل‌های کوچک حاوی عناصر فرهنگی محدود بتواند نشان‌دهنده فرهنگ غنی، گسترده و با قدمتی مانند فرهنگ ایرانی شود. با این تفاسیر وجود مدلی که گستردگی و جزئیات مناسبی برای بررسی فرهنگ ایرانی داشته باشد، ضروری به نظر می‌رسد. نمودار درختی به دست آمده در این تحقیق می‌تواند ابزار مناسبی جهت بررسی ریزفرهنگ‌های ایرانی باشد.

شش نوع راهبرد اصلی به نام‌های انتقال، افزایش، فرهنگ‌زدایی، تفصیل، حذف و بومی‌سازی بودند. مترجم بیشتر به خنثی کردن جنبه‌های فرهنگی ریزفرهنگ‌ها و یا استفاده از نمونه‌های مشابه فرهنگ مقصد اقدام کرده بود. این نوع عملکرد، در ترجمه‌های آنگلو ساکسون که ادبیات داستانی دیگر کشورها را سطح پایین‌تر می‌دانند، راهبرد غالب است که به آن بومی کردن^۱ یا استانداردسازی^۲ می‌گویند (ماندی، ۲۰۰۸). به علاوه با توجه به درصد‌های به دست آمده، احترامات موجود در مکالمه‌های ایرانیان، ترجمه‌ناپذیرترین ریزفرهنگ در برابر فرهنگ غربی است.

1. domestication

2. standardization

کتابنامه

۱. آملی، م. پ. (۱۳۹۱). *ریشه‌های تاریخی امثال و حکم*. تهران: سنایی.
۲. پزشکزاد، آ. (۱۳۸۳). *دایی جان ناپلئون*. تهران: صفی‌علیشاه.
۳. خطیبی، ف. (۱۳۹۳، خرداد ۷). *دایی جان ناپلئون، سرقت‌لی و هووی من*. بزرگداشت ایرج پزشکزاد. بازیابی از:
BBCPersian.com:
http://www.bbc.com/persian/arts/2014/05/140528_l41_book_pezeshkzad_la
۴. دادور، آ. (۱۳۸۴). ایده‌آلیسم انتزاعی در دن کیشوت و دایی جان ناپلئون. *پژوهش ادبیات معاصر جهان*، ۲۵ (۱۰)، ۶۲-۴۹.
۵. دهخدا، ع. آ. (۱۳۸۳). *امثال و حکم*. تهران: امیرکبیر.
۶. فتاحی، ک. (۱۳۹۱، ۲۰ مرداد). «بمب فرهنگی ایران» در اسرائیل منفجر شد. بازیابی از:
BBCPersian.com:
http://www.bbc.com/persian/arts/2012/08/120810_ka_kolonel_daeijan_napoleon.shtml
7. Bourdieu, P. (1984). *Distinction: A social critique of the judgment of taste*. (R. Nice, Trans.) Cambridge, MA: Harvard University Press.
8. Boyd, R., & Richerson, P. J. (1985). *Culture and the evolutionary process*. Chicago, IL: Chicago University Press.
9. Dornyei, Z. (2011). *Research methods in applied linguistics*. New York, NY: Oxford University Press.
10. Even-Zohar, I. (1991). System, dymanimcs, and interference in culture: A Synoptic view. *Poetics Today*, 2(1) 85-94.
11. Even-Zohar, I. (1997). Factors and dependencies in culture: A revised outline for polysystem culture research. *Canadian review of comparative literature*, 24(1), 15-24.
12. Even-Zohar, I. (2012). Intellectual labor and the success of societies. In E. H. Lüttich (Eds.), *Sign Culture* (pp. 307-313). Würzburg: Konigshausen & Neumann.
13. Jakobson, R. (1960). Linguistics and poetics. In T. A. Sebeok (Eds.), *Style in Language* (pp. 350-377). Cambridge: MIT Press.
14. Munday, J. (2008). *Introducing translation studies* (2nd ed.). New York, NY: Routledge.
15. Nafisi, A. (2006). *The secret garden*. London: The Guardian.
16. Pezeshkzad, I. (2014). *My uncle Napoleon*. (D. Davis, Trans.) Washington: Mage.
17. Ryan, V. (2006). *My uncle Napoleon: Something funny is going on in Tehran*. Washington, DC: The Seattle Times.

18. Williams, J., & Chesterman, A. (2002). *The map, a beginner's guide to doing research in translation studies*. Manchester: St. Jerome.
19. Yule, G. (2010). *The study of language*. New York, NY: Cambridge university press.

فصلنامه مطالعات زبان و ترجمه (دانشکده ادبیات و علوم انسانی)، علمی - پژوهشی، شماره اول، بهار ۱۳۹۶

درآمدی بر مهم‌ترین معانی اصطلاح رتوریک

محمد احمدی (دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران، تهران، ایران، نویسنده مسئول)

mohammadahmadi1368@yahoo.com

تقی پورنامداریان (استاد زبان و ادبیات فارسی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ایران)

namdaran@ihcs.ac.ir

چکیده

رتوریک اصطلاحی است که از زمان افلاطون تا کنون دستخوش تغییرات بسیاری شده است. این اصطلاح که در ترجمه‌های فارسی کمتر به پیچیدگی‌های مفهومی آن توجه شده، دارای معانی گسترده‌ای است که با وجود تمایزات و اختلافاتی که با یکدیگر دارند بسیار در هم تنیده‌اند، به گونه‌ای که عموماً نمی‌توان کاربردهای متفاوت این اصطلاح را از یکدیگر تفکیک کرد. عموماً در زبان فارسی رتوریک را خطابه یا بلاغت ترجمه کرده‌اند و همین موضوع گاه سبب شده است که مفهوم این واژه به درستی به مخاطبان عرضه نشود و زمینه‌ساز درک نادرست مخاطبان گردد. نگارنده در این مقاله اصطلاح رتوریک را در چهار مفهوم متفاوت بررسی می‌کند که عبارتند از خطابه، بلاغت، سبک پست و نازل/لفظی و ارتباطات/اقتناع و به بیان تفاوت‌های معنایی این واژه در بافت‌های مختلف می‌پردازد. این تحقیق می‌تواند به محققان کمک کند تا در بافت‌های مختلف، معانی رتوریک را به درستی دریابند و در هنگام ترجمه در معادل‌گذاری‌ها دقت بیشتری داشته باشند.

کلیدواژه‌ها: رتوریک، خطابه، بلاغت، سبک پست و نازل، لفظی، ارتباطات، اقتناع.

مقدمه

رتوریک اصطلاحی است که از زمان افلاطون تا کنون دستخوش تغییرات بسیاری شده است، به گونه‌ای که عموماً نمی‌توان کاربردهای متفاوت این اصطلاح را از

یکدیگر تفکیک کرد. در عنوان اصلی این مقاله عامدانه واژه رتوریک را به کار گرفته ایم؛ زیرا اگرچه یونانیان فن خطابه را رتوریک^۱ و ذی فن یعنی خطیب را رتور^۲ می نامیدند، لفظ رتوریک^۳ در زبان انگلیسی و به طور کلی زبان های رمانس^۴ بر پهنه وسیع تری از معانی اطلاق می شود و اگرچه این واژه گاه به طور مشخص بر معنای خاصی دلالت می کند، اما نمی توان کاربردهای متفاوت اصطلاح رتوریک را به طور کامل از یکدیگر تفکیک کرد؛ به همین دلیل تعریف اصطلاح رتوریک کار آسانی نیست (بلک^۵، ۱۹۹۵، ص. ۲۵۹؛ وندلند^۶، ۲۰۰۲، ص. ۱۶۹). در زبان روزمره رتوریک اغلب در معنای لفاظی یا در معنای کلمات پوچ به کار می رود (فوس^۷، فوس و تراپ^۸، ۱۹۸۵، ص. ۱)، اما اهل فن اغلب از رتوریک، سبک یا فرم سخنوری یا نویسندگی خاصی را اراده می کنند (بری^۹، ۱۹۹۶، ص. ۴۸۶؛ کندی^{۱۰}، ۱۹۸۴، ص. ۳ و ۱۳). بلک (۱۹۹۷، ص. ۲۳) در مقاله «چشم انداز رتوریک» درباره معنای وسیع این اصطلاح می نویسد: «معنای رتوریک به عنوان یک نظام در تحقیق های واقعی، در بررسی دقیق یک گفتمان بخصوص، در مطالعه انتقادی، در تحلیل، در بازسازی های تاریخی شناخته می شود.» همچنین هان^{۱۱}، لپرت^{۱۲} و پیتون^{۱۳} در کتاب بررسی مطالعه /ارتباطات در این زمینه می نویسند:

زمانی که کلمه رتوریک را می شنوید، چه فکری می کنید؟ آیا ارتباط مثبتی با این کلمه برقرار می کنید؟ احتمالاً تعریف این کلمه سخت به نظر می رسد. ما معمولاً

1. rhetorike
2. rhetor
3. rhetoric

۴. زبان های رمانس زبان هایی هستند که ریشه لاتین دارند مانند زبان فرانسوی یا زبان اسپانیایی.

5. Black
6. Wendland
7. Foss
8. Trapp
9. Bray
10. Kennedy
11. Hahn
12. Lippert
13. Paynton

می‌شنویم که رتوریک با سیاست در ارتباط است، یا به‌طور مشخص با سخنرانی‌هایی که سیاست‌مداران ایراد می‌کنند، آیا جمله [رایج] «سخنرانی آن کمپین تنها مقداری رتوریک پویچ بود.» آشنا به‌نظر می‌رسد؟ طبق معمول، رسانه محبوب معنای این کلمه را تحریف کرده و بدین‌ترتیب فهمیدن آن را دشوار ساخته است. مشکل دیگر آن است که رتوریک یک رشته تحصیلی نیست که مانند رشته فیزیک پیکره معرفتی مشخصی را شامل شود... مشکل سوم آن است که تعریف واحدی از این کلمه وجود ندارد و محققان برای هزاران سال بر سر تعریف این اصطلاح بحث و جدل کرده‌اند. (۲۰۰۹، ص. ۸۴)

در ادامه ما اصطلاح رتوریک را در چهار مفهوم متفاوت مورد بررسی قرار می‌دهیم که عبارتند از:

- خطابه
- بلاغت
- لفاظی / سبک پست و نازل
- ارتباطات: اقناع در معنای عام آن

این ارزیابی نشان می‌دهد که به چه علت در این تحقیق به‌جای رتوریک یکی از معادل‌های فارسی آن را به‌کار نگرفته‌ایم. در حقیقت رتوریک مفهومی است که به‌علت پیشینه طولانی تاریخی آن هر گونه کاربرد تخصصی یا غیرتخصصی این اصطلاح حامل دشواری‌های معناساختی بسیاری است. با توجه به این که هیچ‌یک از معادل‌های فارسی این اصطلاح نمی‌توانند به‌تمامی گویای مفهوم رتوریک باشند و گاه به‌علت معانی پیوسته‌شده فرهنگی و تاریخی، ذهن مخاطبان از موضوع بحث دور می‌شود، در این مقاله کاربرد اصطلاح رتوریک در ادامه بحث ترجیح داده شده است. قلمرو وسیع رتوریک چنان گسترده است که انتخاب هر معادلی برای آن تنها این قلمرو را محدود می‌کند.

خطابه در نگاهی وسیع

چنان‌که از شواهد و قرائن تاریخی بر می‌آید اصطلاح رتوریک اولین بار در یکی از دیالوگ‌های افلاطون به نام گورگیاس^۱ به کار رفته است که احتمالاً در سال ۳۸۰ قبل از میلاد به رشته تحریر درآمد (اسچیاپا،^۲ ۱۹۹۲، ص. ۱). بی تردید رتوریک در این رساله به معنای خطابه به کار رفته است. افلاطون در این رساله رتوریک را چنین تعریف می‌کند: «توانایی [است] بر این که به واسطه سخن، قضات را در دیوان‌خانه و اعیان را در مشورت‌خانه و مردم را در مجلس ملی یا هر جای که گرد آمده باشند، اقناع نمایند» (افلاطون، ۱۳۸۹، ص. ۳۳۲). به نظر می‌رسد در یونان تا پیش از افلاطون خطابه به معنای رتوریک به کار نمی‌رفته است؛ زیرا ایسوکراتس^۳ که یکی از برجسته‌ترین معلمان خطابه در یونان باستان بود و در سال ۳۹۰ ق.م. سه سال پیش از تأسیس آکادمی افلاطون، مدرسه‌ای در یونان بنا نهاد، آموزش‌های خود را رتوریک نمی‌خواند و به جای آن از اصطلاحاتی چون فلسفه، هنر جهان^۴ یا آموزش جهان^۵ استفاده می‌کند (اسچیاپا، ۱۹۹۲، ص. ۱). به هر حال غرض آن است که با تألیف رساله گورگیاس به تدریج اصطلاح رتوریک در یونان بر خطابه اطلاق شد و این نام به صورت عنوانی رسمی برای فن خطابه در جوامع یونان پذیرفته شد و در نهایت کتاب‌هایی با این عنوان در یونان و روم به رشته تحریر درآمدند.

اگر بخواهیم در یک نگاه وسیع خطابه را در دوران کلاسیک بررسی کنیم، بی‌گمان باید به آثار ارسطو، سیسرو^۶ و کوئینتیلیان^۷ مراجعه کنیم، زیرا نظریه‌های بنیادین کلاسیک درباره خطابه در آثار این سه تن به چشم می‌خورد و در این میان به‌طور کلی دو نظر متمایز درباره خطابه قابل تشخیص است. نمایندگان این دو

-
1. Gorgias
 2. Schippa
 3. Isocrates
 4. art of the word
 5. education of the word
 6. Cicero
 7. Quintilian

دیدگاه متفاوت در تاریخ کلاسیکِ خطابه، ارسطو و کوئنتیلیان هستند که هر کدام تعریف متفاوتی از خطابه در آثارشان ارائه می‌دهند و به نظر می‌رسد سیسرو حد واسط این دو دیدگاه متفاوت است و در میانه قرار دارد. ارسطو در کتاب درباره خطابه این فن را «قوة ذهنی دیدن راه‌های موجود برای اقناع مخاطب در هر مورد خاص» (I: 1-1) تعریف می‌کند و به جنبه منطقی خطابه بیشتر اهمیت می‌دهد، در حالی که در مقابل کوئنتیلیان در کتاب تربیت خطیب^۱ خطابه را به جای هنر ارزیابی شیوه‌های اقناع، دانش بلاغت و نیکو سخن گفتن می‌داند (II: 15-21) و بدین ترتیب در خطابه به جای منطق و استدلال بر زیبایی‌شناسی تأکید دارد. به عبارتی دیگر از نظر کوئنتیلیان در خطابه درست همانند شعر ادای مقصود مهم‌تر از بیان مقصود و چگونه گفتن مهم‌تر از چه گفتن است. تلقی کوئنتیلیان در حقیقت بر خلاف تعریف ارسطو خطابه را صرفاً مهارتی عمل‌گرایانه نمی‌داند که می‌تواند در خدمت هر انگیزه و هدفی باشد. با مطالعه اجمالی تاریخ تطور خطابه متوجه می‌شویم که تا قرن بیستم دیدگاه ارسطو درباره خطابه همواره در حاشیه بوده است، در حالی که دیدگاه کوئنتیلیان درباره خطابه در طول تاریخ اهمیت فوق‌العاده‌ای پیدا می‌کند و اکثر قریب به اتفاق درس‌نامه‌های خطابه پس از کوئنتیلیان به تبعیت از کتاب او تألیف می‌شوند و کار به جایی می‌رسد که درس‌نامه‌های خطابه رفته‌رفته به درس‌نامه‌های بلاغت بدل می‌شوند و در نهایت به تدریج رتوریک در معنای خطابه به رتوریک در معنای بلاغت تغییر می‌کند. در قرن بیستم این شرایط دگرگون می‌شود و مبانی منطقی خطابه که تحت تأثیر میراث ارسطویی خطابه است در محافل دانشگاهی پس از چندین قرن بی‌اعتنایی احیا می‌شود و اصول ارسطویی چنان اهمیت می‌یابد که مبانی نظری ارسطو به عنوان اساس نوع خاصی از نقد که ادوین بلک آن را نقد نوارسطویی^۲ می‌خواند و به نقد رتوریکی^۳ نیز شهرت دارد تبدیل می‌شود.

-
1. Institutio Oratoria
 2. Neo-Aristotelian Criticism
 3. Rhetorical Criticism

اگرچه در قرن بیستم اصول منطقی خطابه بر مباحث زیبایی‌شناختی آن غلبه پیدا می‌کند، حتی در دوران جدید نیز از این نظر به‌طور کلی دو دیدگاه متفاوت درباره خطابه به چشم می‌خورد. گروهی از محققان مانند چائم پرلمان^۱ و لوسی اولبرشت-تیتکا^۲ خطابه را صرفاً بخشی از تئوری استدلال^۳ می‌دانند (ون امرن و همکاران، ۱۹۸۷، ص. ۵۵-۱۰۷) و گروهی دیگر از اندیشمندان همانند لاری تورن^۴ خطابه را همچون ارسطو هنر اقناع می‌شمارند (میلر و همکاران، ۱۹۸۴، ص. ۴۰۰-۴۰۳). این گروه معتقدند که خطابه به‌طور کلی هنر اقناع به معنای عام آن است و منحصر به ایراد سخنانی خطاب به مخاطبان خاصی نمی‌شود (تورن، ۱۹۹۰، ص. ۵۸). فوس (۲۰۰۹، ص. ۴) در این باره می‌نویسد: «رتوریک استفاده از سمبل برای ایجاد ارتباط است، این کلمه به سادگی اصطلاح کهنی است که به آنچه امروز عموماً ارتباطات خوانده می‌شود، اطلاق می‌گردد» و جایی دیگر می‌نویسد: «رتوریک هر نوع استفاده از سمبل در هر قلمرویی است» (فوس، ۱۹۹۹، ص. ۷). در حقیقت این دسته از محققان معتقدند هر نوع خاصی از ارتباط تلاش برای ایجاد تغییر یا تقویت فکر، رفتار، رویکردها و اعمال انسان‌ها است، به‌همین دلیل رتوریک در مفهوم عام آن (یعنی هر نوع فرآیند اقناع) همان ارتباط است؛ بنابراین رتوریک در معنای خطابه در مطالعات جدید به رتوریک در معنای ارتباطات تغییر می‌کند که اقناع در مفهوم عام آن را در برمی‌گیرد؛ در نتیجه می‌توان گفت که اصطلاح رتوریک تحت تأثیر دو دیدگاه متفاوت ارسطو و کوئیتیلیان درباره خطابه دو مسیر کاملاً مجزا را طی کرده است که در یکی به بلاغت منتهی شده و در دیگری به علوم ارتباطات و ارتباط‌شناسی رسیده است.

-
1. Chaïm Perelman
 2. Lucie Olbrechts-Tyteca
 3. argumentation theory
 4. Thuren

بلاغت در یک نگاه وسیع

از آنجا که خطابه در اروپا به‌عنوان یک سرفصل درسی در مدارس تدریس می‌شده است و کارکرد مدنی مؤثری داشته، همواره در سنت اروپایی نقش بسزایی ایفا کرده است (کانلی^۱، ۱۹۹۱، ص. ۱۰۵) اما نقش مدنی خطابه با برچیده شدن دولت‌های دموکراتیک در یونان و روم به تدریج کم‌رنگ شد و به‌جای سخنوری سیاسی و قضایی در میان معلمان خطابه زیبایی‌شناسی اهمیت پیدا کرد و مباحث زیبایی‌شناسی در درس‌نامه‌های خطابه که مباحث رکن سبک را در برمی‌گیرد به اصول بلاغت غربی بدل شد؛ بنابراین یکی دیگر از معانی رتوریک، بلاغت است و بلاغت تحت تأثیر مباحث خطابه/رتوریک به‌طور کلی دو حوزه زیبایی‌شناسی و معنی‌شناسی را در برمی‌گیرد.^۲

خطابه بر اساس تعلیمات رومیان شامل پنج مبحث عمده بوده است: ابداع^۳، تنظیم معانی و مطالب^۴، سبک^۵، حافظه^۶ و بیان^۷. سیسرو در این باره در کتاب درباره خطیب^۸ می‌نویسد:

از آنجا که تمام عملکرد و توانایی خطیب به پنج بخش تقسیم می‌شود، من فراگرفته‌ام که او اول باید بداند که چه می‌خواهد بگوید، سپس سخن خود را تنظیم و ترتیب دهد، نه اینکه به طرز معمولی آن‌ها را کنار هم قرار دهد، بلکه با چشمی بصیر هر استدلالی را متناسب با قدرتش طبقه‌بندی کند، سپس آن‌ها را با صنایع ادبی

1. Conley

۲. در حقیقت دستور بلاغت در غرب را از روی مطالعه در طبیعت و احوال انسان و صحبت سخنگویان و شاهکارهای سخنوران نوشته‌اند؛ به همین دلیل خطابه با بلاغت پیوندی ناگسستنی یافته است. شاید از این رو ولتر (Voltaire) فیلسوف و نویسنده نامدار فرانسوی می‌گوید خطابه قبل از قواعد رتوریک وجود داشته است. رجوع کنید به:

Encyclopedia of Diderot & d'Alembert. (1755), vol 5: 529-531

3. invention

4. arrangement

5. style

6. memory

7. delivery

8. De Oratore

سبک‌ساز بیاراید، بعد از آن سخنانش را به خاطر بسپارد و دست آخر آن‌ها را به گونه مؤثر و دل‌نشین بیان کند. (xxxi,142)

مراد از ابداع، خلق یا گزینش معانی، افکار و موضوعاتی است که خطیب می‌خواهد آن‌ها را بیان کند و در مجموع این بخش با محتوای سخن سر و کار دارد^۱ (کندی، ۱۹۹۴، ص. ۴). غرض از تنظیم معانی مرتب‌کردن اندیشه‌ها و معانی یاد شده است به طوری که این کار سبب آسان شدن فهم آن گردد و زمینه را برای اقناع و ترغیب مخاطب فراهم کند. تنظیم معانی خود شامل اجزائی است نظیر مقدمه، روایت^۲، برهان^۳ و نتیجه‌گیری^۴. خطیب باید این اجزا را به گونه‌ای تنظیم کند که در تناسب کامل با یکدیگر باشند و هدف او را محقق سازند (کندی، ۱۹۹۴، ص. ۵). در مبحث سبک از شیوه‌هایی بحث می‌شود که سخنور باید در انتخاب الفاظ و چینش کلمات و تعبیّرات به کار بگیرد و در آن شیوه بیان مورد توجه قرار می‌گیرد (تأکید بر چگونه گفتن نه چه گفتن). این فصل با تفاوت‌هایی با مباحث بلاغت عربی و فارسی قابل مقایسه است و شامل فصاحت^۵، وضوح^۶، آرایه‌های ادبی^۷ و حسن تناسب^۸ می‌شود^۹ (کندی، ۱۹۹۴، ص. ۶؛ فرشیدورد، ۱۳۷۸، ج ۲، ۳۷۵-۳۷۸؛ و عمارتی‌مقدم،

۱. ابداع یا معنی‌آفرینی در کتاب خطابه ارسطو با معرفی مواضع عام و خاص که در واقع راه‌های بحث و استدلال درباره موضوع است پی‌گیری می‌شود، اما این نظام استدلالی بعد از ارسطو تغییر می‌کند و هرماگوراس نظام موقعیت (stasis theory) را معرفی می‌کند و این نظام در میان رومیان مقبول می‌افتد.

2. narration

3. proof

4. conclusion

۵. بخش‌های ترتیب معانی در کتاب‌های خطابه متفاوت است، برخی از نظریه‌پردازان بخش‌هایی چون گزاره، تقسیم و ابطال را به چهار بخش مقدمه، روایت، استدلال و نتیجه‌گیری افزوده‌اند.

6. correctness

7. clarity

8. ornamentation

9. propriety

۱۰. مبحث سبک در دوران کلاسیک حول این چهار مبحث می‌گردد و اولین بار در آرای تنوفراستوس (Theophrastus) شاگرد ارسطو مطرح می‌شود، اما از آثار تنوفراستوس اکنون اطلاعی در دست نیست و تنها از اقتباس‌های سیسرو و دیگر نظریه‌پردازان خطابه می‌توان نظریه‌های او را ترسیم کرد. برای اطلاع بیشتر در این زمینه رجوع کنید به:

۱۳۹۵، ص. ۴۲-۴۳). مبحث حافظه^۱ به شیوه‌هایی که خطیب می‌تواند مباحث مورد نظر خود را به خاطر بسپارد و دامنه‌ی تداعی‌هایی که در این راه او را یاری می‌دهد، اختصاص دارد و در نهایت در فصل بیان^۲ صدای خطیب در هنگام سخنرانی و هماهنگی صدای او با مطالب مورد بحث و حرکت دست، سر، گردن، چشم و ابروی او مطرح می‌شود (کندی، ۱۹۹۴، ص. ۶) و این بخش همان است که منطقیان مسلمان از آن با نام اخذ بالوجوه یاد کرده‌اند (نصیرالدین طوسی، ۱۳۹۵، ص. ۵۸۶؛ شهزوری، ۱۳۸۵، ص. ۴۳۶؛ علامه حلی، ۱۳۶۳، ص. ۲۹۸). اخذ بالوجوه در واقع در برگیرنده‌ی هیئت لفظ یعنی درشتی، نرمی، تند و تیزی آن و زبان بدن یعنی هیئت خطیب است و در این مباحث سخنران بی‌شبهت به بازیگر نیست و شاید به همین دلیل در زبان یونانی رکن بیان در خطابه و هنر بازیگری هیپوکریسیس^۳ خوانده می‌شده است (دیکسون، ۱۳۸۹، ص. ۳۹).

Kennedy, G. (1994). *A New History of Classical Rhetoric*. New Jersey: Princeton University Press

ابداع، ترتیب و سبک از مهم‌ترین اجزای خطابه در دوران کلاسیک به شمار می‌آیند که قابل انطباق با گفتار و نوشتار هستند. قدیمی‌ترین جایی که نشانی از تمیز این سه اصل به چشم می‌خورد در سخنرانی سقراط علیه سوفسطائیان است که تقریباً در سال ۳۹۰ قبل میلاد به رشته تحریر درآمده است. ابداع که نخستین رکن خطابه است در حقیقت موضعی است که خطیب می‌تواند استدلال‌های خود را اثبات کند. این رکن در فن خطابه ارسطو و برخی از آثار پس از وی بر دیگر ارکان خطابه اولویت دارد، اما از قرن اول و میلادی و دوران سوفسطائی ثانی رکن سبک بر دیگر ارکان برتری یافت.

۱. حافظه بعد از ارسطو به چهار قاعده اصلی خطابه اضافه شد. برای اطلاع بیشتر در این زمینه رجوع کنید به مقاله:

Wright, E. A. (2009). A history of the arts of memory and rhetoric: Interdisciplinary Colloquium: The veracity of memory. *River Academic Journal*, 5(2), 1-11.

۲. پیترو دیکسون از قول سیسرون در کتاب بروتوس می‌نویسد: «از دموستن، خطیب بزرگ پرسیدند کدام بخش خطابه از همه مهم‌تر است؟ گفت ایراد خطابه. پرسیدند بعد از آن کدام بخش؟ پاسخ داد ایراد خطابه. پرسیدند سوم کدام بخش؟ باز گفت ایراد خطابه. چندان این سخن بازگفت تا دیگر نپرسیدند. آنگاه فرمود هنر بودن بیان به هیچ کار نیاید، لیک از بیان بدون هنر بسی کار بر آید.» (۱۳۸۹، ص. ۳۸-۳۹)

3. Hupokrisis

کلمه *hypocrisy* اکنون در زبان انگلیسی به معنای ریا و دو رویی است و از *hupokrisis* یونانی که به معنای بازیگری است گرفته شده است، زیرا در این بازی‌ها بازیگران می‌نمودند که کس دیگری هستند. کلمه *hupokrisis* در یونانی به معنای ماسک نیز بوده است. بازیگران در یونان با استفاده از ماسک در قالب شخصیت‌های دیگر درمی‌آمدند، به همین

این مباحث در دنیای اسلام با تغییراتی جزئی در زمان نهضت ترجمه وارد آثار منطقیان مسلمان شد و با نام توابع خطابه که از آن به تزیینات نیز تعبیر کرده‌اند، بلاغت اسلامی را تحت تأثیر قرار داد (فارابی، ۱۳۸۹، ص. ۶۳-۷۴؛ و ابن سینا، ۱۳۷۳، ص. ۲۴-۲۵). برای مثال ابن سینا در منطق شفا از توابع خطابه چنین یاد می‌کند:

التوابع و الترتیبات و التحسینات. و هذه بعضها متعلق باللفظ، و بعضها متعلق بالترتیب، و بعضها متعلق بهیئات المتکلمین و هی أمور خارجة عن اللفظ و عن المعنی. فمنها ما يتعلق بهیئة اللفظ و نغمته. و منها ما يتعلق بهیئة القائل، فیخیل معانی، أو یخیل أخلاقاً و استعدادات نحو أفعال أو نحو انفعالات. و هذا هو الشئ الذی یسمى الأخذ بالوجه، و یشمی نفاقاً. و هذا كما أنه یصلح للشعر من جهة ما فیہ من التخیل، فقد یصلح أيضاً للخطابة. فإن التخیل قد یعین علی الإقناع و التصدیق. و منها الصنف المستعمل فی النغم، مثل تثقیلها و تحدیدها و توسیطها و إجهارها و المخافته بها أو توسیطها. فإن للنغم مناسبة ما مع الانفعالات و الأخلاق. (شفا، ۱۴۰۵، ص. ۱۹۷)

در اینجا منظور از ترتیبات، ترتیب معانی و از تحسینات مقصود سبک است و الأخذ بالوجه چنان که گفتیم به بیان در خطابه اشاره دارد. محمد بن محمود شهرزوری (ف. ۸۷۱ ه.ق) فیلسوف و دانشمند ایرانی در قرن هفتم، توابع خطابه را در کتاب الرسائل الشجرة الالهية فی علوم الحقائق الربانية به سه دسته تقسیم می‌کند:

اما توابع الخطابه و هی المسماه عند القدماء «تزییفات» [؟ کذا در متن: تزیینات] فثلاثة امور:

الامر الاول يتعلق بالالفاظ الخطابية من كونها حلوه فصیحه بلیغه غیر رکیکه و لا عامیه و لا غریبه وحشیه لا تصلح لخطاب الجمهور فان طابع العوام تنفر عن العلمیات و تمیل الی ما یناسبها من الخطابیات و الشعریات و یجب ان تكون الالفاظ الخطابیة حسنه الروابط جیده الانفصالات بأن یربط کل کلام الی ما یناسبه و یشاکله و

دلیل hupokrisis در آثار ابن سینا و فارابی به منافق بالوجهین و أخذ بالوجه ترجمه شده است. عبدالرحمن بدوی در کتاب ترجمه اولیه فن شعر ارسطو به این موضوع اشاره کرده است.

یفصل عما لا یناسبه و لا یشاکله و قد قیل إن هذا هو فصل الخطاب. و الافاظ تتزین بانواع المجاز من الاستعاره و التشبیه و غیرهما و هو اساس البلاغه لكن یقبح أن یشکثر من ذلك و ینغب ان تكون الافاظ موزونه لابلوزن العروضی ... و من قبیل هذا الوزن السجع... و التقسیمات ... و كذلك منه ایراد القرائن المتناسبه كما اذا ذکر الریاحین و الورد فیذكر معه البساتین و الخضر و الأنهار و البلابل و الهزارات و الأزهار و للخطابه الملفوظه اسلوب غیر ما للخطابه المدون فی الکتب لأن الخطابه المكتوبه للفکر فیها مجال و لأجله كانت عبارات المكتوبه ابلغ و افصح و احسن ترتیباً من الملفوظه و كذلك الحکم فی الأصناف الملفوظه و المكتوبه کالرسائل و السجلات فی المكتوبه و الکلام فی مجالس الخواص و العوام.

الامر الثاني، یتعلق بالترتیب کالتصدير بما یشیر الی المقصود...والاقتصاص بما یلوح منه المطلوب كما فی المشاجرات و المنافرات لدلالتهما علی امر اما ماض او حاضر فینسبان اما الی العدل و الجور او الی الحسن و القبح و المشوريات لمّا دلت علی مصلحه مستقبله فلا یمکن فیها الاقتصاص و كذلك یمین المقصود بما یقع به الاقناع... و علی الخطیب أن یعرف ما یقتضیه کل صنف من هذه فان التصدير فی الشکایه قبیح غیر لائق یدل علی کذبه

الامر الثالث، الأخذ بالوجوه و هو من قبیل الحیل، و هو قد یتعلق بالقائل، ککونه فی هیئته و زی یلیق به فی حال الخطابه من رقه و شاهشه و حلم و طلاقه و فیت و تعبیس و غیر ذلك من اطرائه نفسه و تزکیتها و قد یتعلق بالقول کرفع الصوت و تفخیمه فیما یتعلق بالحرب و الشجاعه و تلیننه خفضه فیما یتعلق بالاستعطاف و الرحمه لافاده الاستخراج للسامعین. (۱۳۸۵، ص. ۴۳۵-۴۳۶)

به‌طور کلی توابع خطابه در آثار منطقیان و متکلمان مسلمان شامل مباحثی چون هیئت لفظ و مراعات قواعد آن (فصاحت)، نظم و ترتیب معانی و اخذ بالوجوه می‌شود (محمدی خراسانی، ۱۳۸۵، ص. ۴۴۷-۴۵۸) که در واقع همان سه رکن سبک، ترتیب و بیان است که ارسطو در کتاب سوم خطابه به اختصار بدان اشاره کرده و رومیان به اشباع بدان پرداخته‌اند و آن مباحث به این صورت وارد آثار منطقیان

مسلمان شده است. این مسائل به تدریج به بلاغت اسلامی نیز راه یافته و باعث آمیزش مبانی نظری خطابه با بلاغت اسلامی شده است. مباحثی چون تمهیدات زیبایی‌شناختی، انواع سخن و دلایل برتری سخنی بر سخن دیگر در آثار بلاغیان مسلمان بی‌شبهت به مباحث رساله‌های خطابه در غرب باستان نیست. داوود عمارتی مقدم در کتابی موسوم به *بلاغت از آتن تا مدینه* کوشیده است این آمیزش و تلفیق را در بلاغت غربی و بلاغت اسلامی نشان دهد.

خطابه در غرب پس از ارسطو بنا به دلایل اجتماعی و سیاسی رابطه خود را بیشتر با مباحث رکن سبک که با مسائل معنی‌شناسی و زیبایی‌شناسی مرتبط بود، حفظ کرد و از منطق و استدلال و اقناع عقلی که ارسطو بر آن‌ها تأکید داشت، فاصله گرفت. در واقع مسائل معنی‌شناسی و زیبایی‌شناسی در سنت بلاغی غرب همواره تحت عنوان سبک در کتاب‌های خطابه مطرح بود و در دوران سوفسطائی ثانی^۱ با نگارش رساله‌های مفردة در این زمینه رفته‌رفته به صورتی مستقل در آمد. باری بیشتر اصول و طبقه‌بندی‌های رساله‌های بلاغت در غرب در طول تاریخ، ثابت باقی ماند و تنها تغییرات اندکی پذیرفت. تاریخچه بلاغت در اروپا که از فن خطابه برای هرنیوس^۲ آغاز می‌شود و سپس با ظهور کوئیتیلیان ادامه پیدا می‌کند و بیشتر طبقه‌بندی‌های مدرن بر اساس این کتاب صورت می‌گیرد خود گواه صادقی است بر این مدعا. آبرامز^۳ و هارفم^۴ (۲۰۱۲) در این زمینه می‌نویسند:

اکثر قریب به اتفاق طبقه‌بندی‌های و ارزیابی‌های معاصر بر اساس رویکرد ارسطو و خطیبان کلاسیک در مواجهه با زبان ادبی به وجود آمده است؛ جامع‌ترین و تأثیرگذارترین رویکرد در کتاب *تربیت خطیب* (قرن اول پس از میلاد) کوئیتیلیان کتاب‌های هشتم (VIII) و نهم (IX) دیده می‌شود. پس از این تاریخ زبان ادبی به دو دسته تقسیم می‌شود: ۱. صور خیال یا مجازها (tropes) که کلمات یا عبارتی هستند

1. second sophistic

2. Rhetorica ad Herennium

3. Abrams

4. Harpham

که آشکارا معنای هنجار و معیار را تغییر می‌دهند.^۲ صنایع بدیعی یا خطابی یا شمایل، که انحراف از نرم در آن‌ها در معنای کلمات نیست، بلکه در نظم و الگوی نحوی آن‌ها است.^۱ (آبرامز و هارفم، ۲۰۱۲، ۱۳۰)

با آغاز دوران مسیحی در اروپا بررسی کارکردهای زیبایی‌شناختی سخن با کتاب‌های منتخبی که بخش سبک را جداگانه بررسی می‌کردند شایع شد و رکن سبک مستقلاً مورد توجه نظریه‌پردازان خطابه و منتقدان ادبی قرار گرفت.

لَفَاطی/سبک پست و نازل

کاتوی حکیم یا کاتوی بزرگ^۲، سناتور و خطیب رومی که در حدود قرن دوم پیش از میلاد می‌زیسته و اکنون تنها از طریق خطابه‌هایی که دیگر نویسندگان از او نقل کرده‌اند، سبک خطابه او را می‌توان مطالعه کرد، گویا تحقیقی نیز درباره نظریه خطابه داشته است که برای پسرش نوشته و احتمالاً با بهره‌گیری از منابع یونانی بوده است (کندی، ۱۹۹۴ ص. ۱۱۱). این کتاب که در حقیقت دایره‌المعارفی درباره زراعت، طبابت، خطابه و حوزه‌های دیگر بوده است، اکنون در دست نیست و ما اطلاعات اندکی درباره بخش خطابه آن داریم. مهم‌ترین نقل قولی که از این بخش در دست است، آن است که کاتو خطاب به فرزندش مارکوس می‌گوید: «فرزندم مارکوس، خطیب انسان خوبی است که در سخنوری مهارت دارد» (کندی، ۱۹۹۴ ص. ۱۱۱). خطیبان باستان همواره وفاداری بی‌چون و چرایی به این تعریف داشته‌اند و خوبی و شرافت را شرط لازم برای خطیب راستین می‌شمردند. به عقیده دیکسون^۳

۱. پیتر دیکسون درباره تفاوت صور خیال و صنایع بدیعی می‌نویسد: در صنعت یا آرایه [بدیعی] ... معنی هر واژه همانی که در صحبت روزمره هست باقی می‌ماند، اما نقش متفاوتی پیدا می‌کند. از سوی دیگر، هنگامی که واژه‌ای برای تأثیرگذاری حسی ساخته می‌شود... یا در معنایی غیر از معنی عادی‌اش به کار می‌رود (استعاره، کنایه و غیره) و یا معنای رمزی و نهفته‌ای پیدا می‌کند (طنز، تمثیل) آنگاه مجاز [یا صور خیال] است، که کوئینتیلیان این گونه تعریفش می‌کند: «تصرف هنری در کلمه یا عبارتی برای تولید معنایی متفاوت با معنی اخص آن» (۱۳۸۹، ص. ۴۶) در صور خیال یا مجازها معنایی جانشین معنایی دیگر می‌شود.

2. Cato the wise or Cato the elder

3. Dixon

(۱۳۸۹، ص. ۷) تعهد خطیبان باستان به این تعریف در حقیقت «پوششی برای یک نگرانی عمیق بود و تلویحاً از وجود یک تعریف مخالف خبر می‌داد: اینکه خطیب می‌تواند فرد خبیثی هم باشد و برای مقاصد پلیدی در شنوندگانش نفوذ کند.»

با آغاز غلبه رکن سبک در قرن اول میلادی و نگارش رساله‌های مفرده در این زمینه، صنعت‌پردازی و توجه به جنبه‌های تزئینی و تخیلی زبان و فنون و طُرُق زیباسازی و مخیل کردن کلام در میان بلاغیون غربی شیوع پیدا کرد و اشتغال به مباحث زیبایی‌شناسی تا قرن‌ها به مهم‌ترین مشغله نظریه‌پردازان خطابه تبدیل شد. این روند در اواسط قرن شانزدهم با ظهور متکلم مشهور فرانسوی، پتروس راموس^۱، و برنامه تحصیلی جدید او، شدت گرفت. راموس که از آموزش‌های گسترده و افسارگسیخته قرون وسطی ناراضی بود، برنامه تحصیلی متفاوتی را به مدارس ارائه داد. در طرح او دیگر قواعد پنج‌گانه خطابه ذیل عنوان کلی خطابه جمع نمی‌شد، ابداع و ترتیب در ذیل فن جدل قرار می‌گرفت و خطابه تنها سبک، بیان و حافظه را متضمن بود (کانلی، ۱۹۹۱، ص. ۱۲۷). طرح آموزشی راموس در فرانسه، هلند، آلمان و انگلستان با استقبال روبه‌رو شد و به‌زودی جایگزین تعلیمات سه‌گانه قرون وسطی^۲ یعنی منطق، دستور زبان و خطابه شد. پس از راموس پیروان او متناسب با طرح تفکیک قوانین خطابه، کتاب‌هایی در این زمینه تألیف کردند که در اکثر قریب به اتفاق آن‌ها اصل سبک وجه غالب بود و مباحث زیبایی‌شناختی مبحث محوری رتوریک به‌شمار می‌رفت.

باری با تحولات عمیق فکری، اجتماعی و سیاسی که در اروپای قرن هفدهم رخ داد، نوعی نگرش منفی نسبت به رتوریک در میان اندیشمندان اروپا رواج یافت (گارستن، ۲۰۰۶، ص. ۱۰) تا جایی که در سال ۱۶۱۵ ریچارد برادویست^۳ شاعر معروف انگلیسی، رتوریک را بی‌محتوا و پُرزرق و برق خواند و در سال ۱۶۴۲ تامس

1. Petrus Ramus

2. trivium

3. Richard Brathwaite

فولر^۱، مورخ مشهور، در کتاب تاریخ خود عقاید عده‌ای از اندیشمندان را درباره رتوریک چنین بیان کرد: گروهی آن را اُم‌الدروغ می‌نامند (دیکسون، ۱۳۸۹، ص. ۷۷) و حتی مونتسکیو^۲ در کتاب روح‌القوانین درباره بیانات مبالغه‌آمیز و متکلف قوانین قوم ویزیگوتس^۳ نوشت آن قوانین مشحون از رتوریک است (مونتسکیو، ۲۰۰۱، ص. ۱۷۱). اندیشمندان و پژوهشگران این عهد همچون سقراط و افلاطون معتقد بودند رتوریک حقیقت را تحریف می‌کند و بر افکار پلید جامعه‌ای فریبنده می‌پوشد. آن‌ها تفاوت بسیاری میان اندیشه واقعی و لفاظی می‌دیدند؛ به‌همین علت رتوریک را که با بلاغت و سخن‌پردازی ارتباط مستقیم داشت، مانع از انتشار اندیشه واقعی می‌شمردند و آن را به‌طور کلی طرد کردند. این دوران که به دوران طرد رتوریک^۴ معروف است که از اواخر قرن شانزدهم میلادی آغاز شد و تا اواخر قرن هجدهم ادامه داشت. در این مدت، معنای رتوریک و اصول اساسی آن که بر پایه مباحث رکن سبک شکل گرفته بود نزد برخی از محققان و اندیشمندان به معنای لفاظی و سبک بد و نازل تغییر کرد. یکی از عوامل مهم تغییر معنای رتوریک از سخن‌پردازی به لفاظی و سبک نازل، استفاده بیش از حد خطیبان و سخنوران قرن شانزدهم از صنایع بلاغی بود تا جایی که وقتی مبالغه و استفاده بی‌حد و حساب از کلیشه‌ها و انبوهی از ترفندهای زبانی و تقلید سطحی از سبک سیسرو به اوج خود رسید، فرانسیس بیکن^۵، فیلسوف نامدار و سیاست‌مدار انگلیسی در کتاب پیشرفت علم^۶ نوشت: «خطیبان بیشتر به لفظ فکر می‌کنند تا به معنا» (دیکسون، ۱۳۸۹، ص. ۷۹).

یکی از مهم‌ترین نگرانی‌های این دوره کشف زبانی بود که برای مباحث علمی به‌کار گرفته شود و بر خلاف سبک متکلف خطیبان، بیانی روشن و مستدل داشته باشد. فرانسیس بیکن در کتاب پیشرفت علم نگرانی خود را در این زمینه مطرح کرد

1. Thomas Fuller

2. Montesquieu

3. Visigoths

4. attack on rhetoric

5. Francis Bacon

6. Advancement of learning

و کسانی را که شیفته سبک فنی و متکلف بودند به باد انتقاد گرفت. او در مقابل، سبکی را پیشنهاد کرد که متناسب با مقتضای موضوع و مخاطب باشد و تا جایی که ممکن است از کلمات ساده و رایج استفاده کند (کندی، ۱۹۹۹، ص. ۲۵۴). به غیر از ییکن، تامس هابز^۱، فیلسوف انگلیسی عقاید مشابهی را درباره رتوریک ابراز کرد و بر سبک ساده و طبیعی تأکید ورزید و خطیبان را از استفاده مفرط از صنایع بلاغی نهی کرد (کندی، ۱۹۹۹، ص. ۲۶۹-۲۷۵). بنابراین با پیدایش روحیه تحقیق علمی، رتوریک که به سخن‌پردازی و صنعت‌پیشگی اختصاص یافته بود طرد شد و پرهیز از سخن‌آرائی و استفاده از فنون بلاغی تا جایی پیش رفت که انجمن سلطنتی انگلستان^۲ که با هدف توسعه و پیشرفت علم در سال ۱۶۶۰ تأسیس شد، آیین نگارش تازه‌ای پیشنهاد کرد که برای گزارش‌ها و بحث‌های علمی مناسب بود و آگاهانه از آرایه‌های ادبی پرهیز داشت. اسپرات^۳ (۱۶۶۷، ص. ۱۸) کشیش و نویسنده بریتانیایی که در آن زمان عضو انجمن سلطنتی بود، درباره سخن‌نیکو در کتاب *تاریخ انجمن سلطنتی لندن* نوشت: «سبک شایسته باید کاملاً از هر نوع آراستگی، انحراف و آماسیدگی بر کنار باشد و در مقابل به وضوح و روشنی و کوتاهی پیشین بازگردد.»

در اواخر قرن هفدهم فلسفه جان لاک^۴ به رتوریک ضربه‌ای زد که احیای دوباره آن تا سال‌ها طول کشید. لاک شدیداً طرفدار ارجحیت عمل بر حرف بود و اعتقاد داشت رتوریک با ایجاد ابهام و ترغیب احساسات بی‌ربط در ارتباط‌های انسانی اختلال ایجاد می‌کند و نوعی سوء استفاده از زبان به‌شمار می‌آید (دیکسون، ۱۳۸۹، ص. ۸۰). او در کتاب *رساله‌ای در باب فهم بشری*^۵ در این باب نوشت: «کُل استفاده مصنوعی و مجازی از کلمات که اختراع سخنوری است، هیچ سودی جز القای معانی غلط، تحریک احساسات، و لذا اختلال در داوری ندارد؛ بنابراین فریب محض است»

1. Thomas Hobbes

2. Royal Society

3. Sprat

4. Johan Locke

5. An Essay concerning Humane Understanding

(دیکسون، ۱۳۸۹، ص. ۸۱). پس از این نیز هنگامی که کروچه^۱، فیلسوف و منتقد ایتالیایی در رساله‌های خود به رتوریک حمله کرد، دیگر جایی برای دفاع از آن باقی نگذاشت. کروچه (۱۹۲۲، ص. ۴۳۶) می‌نویسد: «رتوریک هنر آلوده‌ای است، زیرا عواملی را در نظر می‌گیرد، مثل حضور مخاطب، که هیچ ربطی به هنرمند واقعی ندارد». او در این کتاب فلسفه خود را، فلسفه شهود^۲ نامید و معتقد بود هنر فقط تجلی شهود است و هرچه جز شهود باشد، هنر نیست. به عقیده کروچه شهود عین زیبایی است و زیبایی در ذهن انسان دارای صورتی است که بیان نامیده می‌شود؛ بنابراین شهود مساوی با زیبایی و زیبایی مساوی با بیان است. شهود، زیبایی و بیان به‌زعم کروچه یک چیز هستند و با هم تفاوت ندارند، اما در رتوریک زیبایی و بیان از یکدیگر تفکیک می‌شوند و هر کدام شامل مراحل جداگانه‌ای هستند. به‌همین دلیل کروچه رتوریک را یک فعالیت هنری نمی‌داند، زیرا فعالیت هنری تقسیم‌پذیر نیست و بیان از زیبایی جدا نیست (کروچه، ۱۹۲۲، ص. ۶۰).

در نتیجه انتقادهایی که از رتوریک در این دوران صورت گرفت، این کلمه رفته‌رفته معانی منفی و متفاوتی پیدا کرد و بر لفاظی و سبک پست اطلاق شد، تی اس الیوت^۳ در این زمینه می‌نویسد:

مرگ روستاند^۴ غیبت شاعری است که بیشتر از هر کسی در فرانسه او را به‌عنوان نماینده رتوریک می‌شناسیم، رتوریکی که اکنون دیگر مقبولیت گذشته را ندارد... ما گمان می‌کنیم که رتوریک تنها یک کلمه مبهم است که به سبک بد که کارکرد بدی نیز دارد اطلاق می‌شود، سبکی که آشکارا سخیف یا نامرغوب است تا جایی که ما

1. Croce

2. Filosofia Della Spirito

3. T.S Eliot

۴. ادموند روستاند که در سال ۱۸۶۸ در فرانسه به دنیا آمد و در سال ۱۹۱۸ درگذشت، از مهم‌ترین نمایندگان نویسان و شاعران قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم به‌شمار می‌آید. او زندگی سیرانو دی برگراک (Cyrano de Bergerac) سر باز، دوئل کار و نویسندۀ قرن هفدهم را در نمایش نامه‌ای با همین نام به‌صورت خیالی به نظم در آورده است. برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به:

Britanica Concise Encyclopedia. (2011). 9 th edition. London: Oxford University press: Rostand, Edmond entray.

احساس نیاز به صحت و دقت بیشتری در تعریف این اصطلاح نمی‌بینیم... این کلمه به‌سادگی نمی‌تواند مترادف نوشته‌ای بد باشد، اما معانی‌ای که این واژه همواره با آن در ارتباط بوده است اغلب ننگ‌آور و مایه سرافکندگی بوده‌اند. باری اگر معنای دقیق واژه بررسی شود شاید با معنایی در ارتباط باشد که مخالف با تعاریف متداول امروزی است. رتوریک یکی از آن کلماتی است که باید نقد ادبی آن را تعریف و تحدید کند. بگذارید از این تعریف که رتوریک خبث طینت است اجتناب کنیم و کوشش کنیم تا جوهر و حقیقت رتوریکی را بشناسیم که خوب است... در حال حاضر مانیفستی به راه افتاده است که محاروه و گفتگو را در شعر ترجیح می‌دهد - سبک بیان مستقیم در مقابل سبک بلاغی، اما اگر رتوریک هر نوع نوشتاری باشد که ساختار نابهنجاری دارد، سبک مکالمه‌ای و محاوره‌ای نیز بخشی از رتوریک است، زیرا اغلب از گفتمان رسمی بسیار به دور است. (الیوت، ۱۹۲۰، ص. ۳۸-۳۹)

دیکسون، مؤلف کتاب *خطابه در مجموعه اصطلاحات ضروری*^۱ در تأیید سخنان الیوت، درباره واژه رتوریک و گستره معانی وسیع آن می‌نویسد:

منتقد تقصیری ندارد اگر احساس کند در موقعیت کسی قرار می‌گیرد که قورباغه‌ای را تشریح و جمع کند - چون این کلمه را به قول الیوت همه می‌دانند که چقدر لیز و مغلق است. از آن در تعریف شیوه‌های ادبی زمین تا آسمان متفاوتی استفاده کرده‌اند. با آن هم مدح نویسندگان را گفته‌اند و هم ذمشان را. به قدری نرمش از خود نشان می‌دهد که می‌شود آن را پشت و رو کرد. (دیکسون، ۱۳۸۹، ص. ۳)

بدین ترتیب رتوریک گاه مجازاً به معنای بیانات مبالغه‌آمیز و پرتکلف و پُرطمطراق و توخالی به‌کار می‌رود و همچنان تا عصر حاضر در بسیاری از بافت‌های کلامی معنایی منفی دارد. در سده بیستم متخصصان رشته علوم ارتباطات و رشته رتوریک و انشا^۲ سعی داشته‌اند مدلول‌های منفی را از این واژه بزدايند، ادوارد اسچیاپا، استاد رشته علوم ارتباطات درباره این دغدغه می‌نویسد: «هر چه بیشتر محققان و متصدیان

1. The Critical Idiom

2. rhetoric and composition

کلمه رتوریک را در غیر معنای تحقیرآمیز آن بشنوند، بهتر است» (اسچیاپا، ۲۰۰۱، ص. ۲۷۲). باری همچنان حتی در نهادهای عالی آموزشی و پرورشی در آمریکا و دیگر کشورها به رتوریک به نحو تحقیرآمیزی نگریسته می‌شود. رتوریک در طول تاریخ همواره میان برداشت‌های اخلاقی و منطقی و برداشت‌های زیبایی‌شناختی و ارتباطی در نوسان بوده است.

ارتباطات: اقناع در معنای عام آن

پیش از این گفتیم که گروهی از محققان و اندیشمندان در دوره جدید رتوریک را اقناع در مفهوم عام آن در نظر می‌گیرند. اگر از این منظر به رتوریک نگاه کنیم و این اصطلاح را هر نوع کلامی بدانیم که به منظور تأثیرگذاری بر مخاطب به وجود می‌آید و آشکارا نظر به شنونده‌ای خاص یا عام دارد، تعریف آن چنان گسترش پیدا می‌کند که تقریباً کل حوزه گفتار انسان را در برمی‌گیرد؛ زیرا در این صورت بسیاری از گفته‌ها و نوشته‌های ما (حتی در مواقعی که با خودمان سخن می‌گوییم) با آن سازگار می‌افتد؛ بنابراین با در نظر گرفتن این تعریف، عملکرد رتوریک کمتر از عملکرد کل مقوله برقراری ارتباط به وسیله زبان نیست و به همین دلیل اکنون در محافل دانشگاهی رتوریک اغلب به معنای ارتباطات به کار می‌رود و نقد رتوریکی گاه نقد ارتباطات^۱ خوانده می‌شود.

رتوریک جدید سبک ارتباطی‌ای هدف محور و مؤثر است که در آن ارتباطی عامدانه و از پیش اندیشیده شده میان گوینده، پیام و شنونده به وجود می‌آید. کندی (۱۹۸۴، ص. ۳) رتوریک جدید را گونه‌ای از ارتباطات می‌خواند که با آن گوینده یا نویسنده در صدد تحقق اهداف خود بر می‌آید. باید توجه داشت که رتوریک در دوران جدید علی‌الخصوص به ارتباطی اطلاق می‌شود که نوعاً تأثیرگذار و اقناعی است و به همین دلیل با وجود تمام ابهام‌هایی که گستره رتوریک را فرا گرفته است و با وجود قلمروهای متفاوتی که این اصطلاح را در بر می‌گیرد، یک هدف مشترک در

1. Communication Criticism

تمام معانی رتوریک قابل تشخیص است. در تمام مدلول‌هایی که واژه رتوریک بر آن‌ها دلالت دارد، مسئله اقناع و تأثیر یک اصل مشترک است. در حقیقت اکثر تعریف‌هایی که از رتوریک صورت گرفته است، حول محور تأثیر بر مخاطب و فرآیند اقناع و ترغیب می‌چرخد، یعنی اگر از بعضی تعریف‌های فرعی رتوریک صرف نظر کنیم، می‌توانیم مسئله «اقناع» را به عنوان حد مشترک تمامی تعریف‌هایی قبول کنیم که در تمام فرهنگ‌ها درباره رتوریک رایج بوده و هست؛ برای مثال به این تعاریف توجه کنید:

۱. هنر سخن گفتن و نوشتن مؤثر و اقناعی است، علی‌الخصوص بهره‌گیری از صناعات ادبی و دیگر قواعد انشا. زبانی است که برای تأثیر اقناعی یا برانگیزنده طراحی شده است، اما اغلب به عنوان سخنی عاری از صداقت و صمیمیت یا سخنی بی‌معنی تلقی می‌شود. (آکسفورد، ۲۰۱۲، مدخل رتوریک)

۲. زبانی است که برای اقناع و تأثیر بر مردم استفاده می‌شود، علی‌الخصوص زبانی که شگفت و برانگیزنده به نظر می‌آید، اما در حقیقت صادقانه و کارآمد نیست. (لانگمن، ۲۰۰۹، مدخل رتوریک).

۳. زبانی است که به دنبال تأثیر بر مردم است و ممکن است صادقانه و منطقی نباشد. هنر و توانایی سخن گفتن و نوشتن به طرز مؤثر برای اقناع و برانگیختن مردم است. (مریم-ویستر، ۲۰۱۶، مدخل رتوریک)

۴. رتوریک شامل مطالعه قوانین انشا می‌شود که آن را منتقدان دوران باستان تألیف کرده‌اند و همچنین شامل مطالعه نوشتن و سخن گفتن است که به عنوان ابزار ارتباطات و اقناع به شمار می‌آید. (بریتانیکا، ۲۰۱۱، مدخل رتوریک)

۵. رتوریک همچنان در وهله اول به اصول و کارکرد ارتباطی اقناعی و مؤثر اطلاق می‌شود. (دایره‌المعارف رتوریک، ۲۰۰۶، ص. ۱۳۶)

در اغلب این تعاریف رتوریک سخن ماهرانه‌ای دانسته می‌شود که برای برقراری ارتباطی اقناعی پدید می‌آید. این تعاریف بی‌تردید تحت تأثیر تعریف ارسطو از خطابه هستند، زیرا همان‌طور که گفته شد از نظر ارسطو خطابه ارزیابی شیوه‌های

اقناع موجود است و اگرچه این تعریف در تاریخ تطور خطابه ادامه پیدا نمی‌کند و پس از ارسطو تعاریف متفاوتی از خطابه در میان مدرسان و نظریه‌پردازان به چشم می‌خورد، در سده بیستم در رشته‌های ارتباط‌شناسی مبانی ارسطویی خطابه دوباره احیا می‌شود و به تبع آن رتوریک مجدداً با اقناع ارتباط نزدیکی پیدا می‌کند. رتوریک امروزه در اکثر تعاریف دانشگاهی ارتباطی اقناعی اعم از شفاهی و مکتوب است که برای دستیابی به اهداف مشخصی به وجود می‌آید؛ بنابراین رتوریک در دوره جدید، هنر اقناع یا تحقق عملی اقناع یا دست کم تلاشی برای اقناع نزد محققان شناخته می‌شود. بدین ترتیب رتوریک جدید بخشی از هویت انسان است و هرگاه انسان با هدف تأثیرگذاری بر دیگران به بیان عواطف و اندیشه‌های خود اهتمام کند، درگیر رتوریک یا ارتباط مؤثر شده است. چارلز بازرمن^۱ که از برجسته‌ترین محققان رتوریک جدید است رتوریک را مطالعه چگونگی کاربرد زبان به معنای وسیع آن برای تحقق اهداف فعالیت‌های انسانی می‌شمارد و گستره رتوریک را چنان وسیع می‌بیند که از رتوریک به عنوان اصطلاحی بسیط و جامع برای پایه‌گذاری حوزه مطالعاتی گسترده‌ای بهره می‌جوید که شامل تمام فعالیت‌های سمبلیک زبانی و غیرزبانی می‌شود (کوپرز و کینگ، ۲۰۰۹، ص. ۹)؛ بنابراین می‌توان گفت که رتوریک در معنای جدید آن یعنی ارتباطات یا ارتباط مؤثر فرایند کاربرد سمبل‌ها برای سازماندهی تجربه و انتقال آن به دیگران و ارزیابی چگونگی این سازماندهی و انتقال تجربه است. در رتوریک جدید همه انسان‌های ذاتاً ارتباط‌گرانی شناخته می‌شوند که در صدد تأثیرگذاری بر دیگران برمی‌آیند و دانش خود را درباره جهان به کمک سمبل‌ها به اشتراک می‌گذارند. رتوریک جدید به عنوان ارتباط مؤثر به محض اینکه فردی شخصی را مورد خطاب قرار دهد آغاز می‌شود، در نتیجه رتوریک حضور فراگیر و گسترده‌ای در همه زمینه‌ها دارد. جرج کمپبل^۲ نظریه‌پرداز و محقق رتوریک جدید بر پایه همین وسعت است که رتوریک را هنر بزرگ ارتباطات

1. Charles Bazerman

2. Gorge Campbell

می‌خواند که نه تنها افکار، بلکه عواطف، احساسات، گرایش‌ها و مقاصد و اهداف را نیز دربرمی‌گیرد (وینشیمر، ۲۰۰۴، ص. ۱۴۰). کمپیل با این تعریف رتوریک را حتی از محدوده فرآیند اقناع فراتر برده و به‌نوعی تمام حوزه ارتباطات را تحت لوای رتوریک می‌بیند، به‌همین دلیل است که در جدیدترین نظریه‌های رتوریکی عرصه رتوریک دیگر محدود به یک کاربرد خاص ارتباطی (اقناع) یا یک نوع سبک سخنوری نمی‌شود، بلکه عرصه رتوریک با تلاش نظریه‌پردازان معاصر هم‌پوشانی بیشتری با علوم ارتباطات پیدا می‌کند. در مفهوم جدید رتوریک فراتر از خطابه، بلاغت یا لفاظی صرف است.

با توجه به توضیحات فوق می‌توان گفت که میراث ارسطویی خطابه در سده بیستم در دو رشته علوم ارتباطات و رشته رتوریک و انشا احیا می‌شود و در پی آن با ظهور نظریه‌پردازان جدید، رتوریک عرصه گسترده‌تری را دربرمی‌گیرد. به دنبال بسط مبانی نظری رتوریک رویکرد انتقادی‌ای موسوم به نقد رتوریکی بر اساس اصول فن خطابه ارسطو در میان محققان و اندیشمندان رواج می‌یابد. این رهیافت انتقادی بسته به اینکه چه تعریفی از آن ارائه شود، روش‌های متفاوتی در تأویل و تفسیر ارتباطات سمبلیک در پیش می‌گیرد و یکی از پیچیده‌ترین و غامض‌ترین رویکردهای انتقادی سده اخیر است. رویکردهای نقد رتوریکی را در سده بیستم می‌توان به سه دوره سنتی، دوره گذار، دوره مدرن یا دوره مطالعات میان‌رشته‌ای تقسیم کرد (مکاریک، ۱۳۹۰، ص. ۳۶۷) که در هر دوره شیوه‌های متفاوتی برای ارزیابی ارتباط سمبلیک یا آرتیفکت‌ها^۱ اتخاذ می‌شود، اما عموماً نظریه‌پردازان، نقد رتوریکی را تحلیل کلام اقناعی با توجه به گوینده، فرستنده و بافت کلام تعریف کرده‌اند و آن را نقدی معطوف به ارزیابی تولید، پردازش و تأثیر فعالیت زبانی و غیرزبانی می‌دانند. وین

۱. اصطلاح آرتیفک را اولین بار ادوین بلک به کار برده است و از آن هر گونه‌ای از ارتباط را اراده می‌کند.

An artifact is any form of communication.

آرتیفکت (artifacts) هر آن چیزی است که منتقد رتوریکی آن را بررسی می‌کند. آرتیفکت‌ها می‌توانند خطابه‌ها، آهنگ‌ها، مواعظ یا خطبه‌های دینی، فیلم‌ها یا آثار هنری دیگر باشند. برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به فصل اول این پژوهش: اصطلاحات و واژگان کلیدی نقد رتوریکی.

بوث^۱ بر اساس مبانی نقد رتوریکی، روش‌های داستان‌نویسان را برای انتقال تجربه به مخاطب، ارائه اطلاعات، طرز بیان، و تصویرپردازی مورد بررسی قرار می‌دهد، در مقدمه کتابش در این زمینه می‌نویسد:

برای نوشتن رتوریک داستان، من در وهله نخست داستان تعلیمی را مد نظر ندارم، داستانی که برای تبلیغات سیاسی و یا آموزش اخلاقی است، مورد نظر من نیست. موضوع من شگرد و روش داستان غیرتعلیمی است که در این کتاب هنر ارتباط با مخاطبان به شمار می‌آید- یعنی ابزارهای رتوریکی موجود برای نویسندگان حماسه، رمان یا داستان کوتاه که به کمک آن نویسنده می‌کوشد خودآگاه یا ناخودآگاه جهان داستانی خود را بر مخاطب تحمیل کند و او را تحت تأثیر قرار دهد. (بوث، ۱۹۸۳، ص. xiii)

بنابراین به عقیده بوث نقد رتوریکی، رویکردی است که مطالعه تفصیلی ابزارهای نویسنده برای تسلط بر خواننده را در بر می‌گیرد و عوامل اجتماعی و روانشناختی را که بر نویسندگان و مخاطبان اثر می‌گذارد، مطالعه می‌کند (بوث، ۱۹۸۳، ص. xiii) اما نقد رتوریکی به این هم محدود نمی‌شود و می‌تواند مطالعه تحلیلی سمبلیک هر نوع نمادی باشد، کندی (۱۹۹۲، ص. ۲) در تحلیل سمبلیک دفترچه تلفن می‌نویسد: «برگه‌های سفید دفترچه تلفن نسبتاً درجه کمتری از اقناع/ ارتباط را نشان می‌دهند.» به قول کنت برک (۱۹۶۹، ص. ۱۷۲) نظریه‌پرداز مشهور حوزه رتوریک، امروزه: «هر کجا اقناع هست، رتوریک نیز هست و هر کجا معنا وجود دارد، اقناع نیز حضور دارد.»

نتیجه‌گیری

اصطلاح رتوریک برای نخستین بار در یکی از دیالوگ‌های افلاطون به نام گورگیاس در معنای خطابه به کار رفته است و تا مدت‌ها به همین معنا رایج و مصطلح بوده است. باری با تحولات عمیق فکری، اجتماعی و سیاسی که در اروپا رخ

1. Booth

می‌دهد، معنای رتوریک در طول تاریخ دستخوش تغییر می‌شود و این اصطلاح به غیر از خطابه بر مفاهیمی چون بلاغت، لفاظی، سبک پست، اقناع و ارتباطات تغییر می‌کند. آنچه پیداست مترجمان در فارسی عمدتاً این اصطلاح را معادل خطابه و بلاغت دانسته‌اند و گویا در این معادل‌گذاری خطابه را در معنای نزدیک به نظر کوئیتیلیان در ذهن و نظر داشته‌اند و از سایر معانی آن غافل و چه بسا در موارد نه برجای معادل بلاغت یا بلاغی را در ترجمه رتوریک و رتوریکال به کار برده‌اند، در حالی که متن مورد نظر آن‌ها هیچ‌گونه ارتباطی با بلاغت نداشته است. در این تحقیق نشان داده شد که گستره رتوریک در طول تاریخ همواره گسترش یافته است و این مفاهیم در دوره‌های مختلف بر معانی و رویکردهای متفاوتی دلالت داشته‌اند. از این نظر این پژوهش می‌تواند به محققان و مترجمان کمک می‌کند تا در مطالعات ادبی و غیرادبی دقت نظری بیشتری به مفهوم رتوریک داشته باشند و متناسب با بافت کلام معنای دقیق آن را دریابند.

کتابنامه

۱. ابن سینا، ح. (۱۳۷۳). *برهان شفا*. ترجمه و پژوهش مهدی قوام صفری. تهران: فکر روز.
۲. ابن سینا، ح. (۱۴۰۵). *الشفاء: منطق*. ج ۴. به تحقیق ابراهیم بیومی، سعید زاید، طه حسین پاشا و ابوالعلا عفیفی، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی.
۳. افلاطون. (۱۳۸۹). *شش رساله*. ترجمه محمدعلی فروغی. تهران: هرمس.
۴. دیکسون، پ. (۱۳۸۹). *خطابه*. ترجمه حسن افشار. تهران: نشر مرکز.
۵. شهرزوری، م. (۱۳۸۵). *الرسائل الشجره الالهيه في علوم الحقایق الربانيه*. تهران: موسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران.
۶. علامه حلی، ح. (۱۳۶۳). *الجواهر النضید فی شرح منطق التجريد*. قم: بیدار.
۷. عمارتی مقدم، د. (۱۳۹۵). *بلاغت از آتن تا مدینه: بررسی تطبیقی فن خطابه یونان و روم باستان و بلاغت اسلامی تا قرن پنجم هجری*. تهران: هرمس.
۸. فارابی، م. (۱۳۸۹). *احصاء العلوم*. ترجمه حسین خدیوچم. تهران: علمی و فرهنگی.
۹. فرشیدورد، خ. (۱۳۷۸). *درباره ادبیات و نقد ادبی*. تهران: امیرکبیر.

۱۰. محمدی خراسانی، ع. (۱۳۸۵). شرح منطق مظفر. ج. ۲. قم: الامام الحسن بن علی (علیهما السلام).
۱۱. نصیرالدین طوسی، م. (۱۳۹۵). اساس الاقتباس. تصحیح محمدتقی مدرس رضوی. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
12. Abrams, M.H. & Galt Harpham, Geoffrey. (2012). *A Glossary of Literary Terms*, United states of America: Wadsworth.
13. Aristotle. (1991). *On Rhetoric: A Theory of Civic Discourse*. Trans. George A. Kennedy. New York: Oxford UP.
14. Black, Edwin. (1965). *Rhetorical Criticism: A Study in Method*. New York: Macmillan.
15. _____. (1997). "The Prospect of Rhetoric: Twenty-Five Years Later" *Making and Unmaking the Prospects for Rhetoric*. Ed. Theresa Enos and Richard McNabb. Mahwah, NJ: Lawrence Erlbaum : 21–27.
16. Booth, Wayne C. (1983). *Rhetoric of Fiction*. Chicago and London: The University of Chicago Press.
17. Britanica Concise Encyclopedia. (2011). 9th edition. London: Oxford University press.
18. Burke, Kenneth. *A Rhetoric of Motives*. California reissue of 1st ed. (1950). Berkeley: U of California P, 1969.
19. Cicero, Marcus Tullius. (1942). *De Oratore*. Trans. E. W. Sutton, Leob Classical Library. Cambridge: Harvard University.
20. Croce, Benedetto. (1922). *Aesthetic*. Trans. Douglas Ainslie. London: Oxford UP.
21. Eliot, T.S. (1920). *Rhetoric and Poetic Drama*. In *Essays on Poetry and Criticism*. London: Methune.
22. *Encyclopedia of Rhetoric*. (2006). Editor-in-Chief Thomas O. Sloane. London: Oxford UP.
23. Foss, Sonja K., Karen A. Foss, and Cindy L. Griffin. (1999). *Feminist Rhetorical Theories*. Thousand Oaks: Sage.
24. _____. (2009). *Rhetorical Criticism: Exploration and Practice*. 4th ed. Long Grove, IL: Waveland.
25. Garsten B. (2006). *Saving persuasion: A defense of rhetoric and judgment*. Cambridge, MA: Harvard U P.
26. Hahn, Laura K., Lance Lippert, Scott T. Paynton. (2009). *Survey of Communication Study*. www.wikibooks.com.
27. Isocrates. *Panathenaicus*. (1992) *Isocrates*. Trans. George Norlin. Vol. II. Rep. of 1st ed. (1929). Cambridge: Harvard UP.
28. Kennedy, George Alexander. (1994). *A New History Of Classical Rhetoric*. New Jersey: Princeton UP.
29. _____. (1999). *Classical rhetoric and its Christian and secular tradition from ancient to modern times*. Chapel Hill and London: The University of North Carolina Press.

30. Kuypers, J. & King, A. (2009). *What is rhetoric?* .In J. Kuypers (Ed.), *Rhetorical criticism: Perspectives in action*. Lanham, MD: Lexington Books.
31. *Longman Dictionary of Contemporary English*. (2009). 5th edition. Pearson Education Limited
32. Merriam-Webster Dictionary. (2016). 6th edition: Merriam-Webster, Inc.
33. Miller, G.R., Burgoon, M. & Burgoon, J.K. (1984). *The functions of human communication in changing attitudes and gaining compliance*. (In Arnold, C.C. & Bowers, J.W., ed. *Handbook of rhetorical and communication theory*. Boston : Allyn & Bacon. p. 400-474.)
34. Montesquieu, Baron de. (2001). *The Spirit of Laws*. Trans. Thomas Nugent. Canada: Batoche Books.
35. *Oxford Advanced Learner's Dictionary*. (2012). 8th edition. London: Oxford UP.
36. Quintilian, Marcus Fabius. (1959). *Institutio Oratoria*. Trans. H.E. Butler. Leob Classical Library. Cambridge: Harvard UP.
37. Schiappa, Edward. (1992). "Rhêtorikê: What's in A Name? Toward A Revised History of Early Greek Rhetorical Theory." *Quarterly Journal of Speech* 78.1: 1-15.
38. _____. (2001) "Second Thoughts on the Critiques of Big Rhetoric." *Philosophy and Rhetoric* 34.3: 260-74.
39. Sprat, Thomas. (1667). *History of the Royal Society of London, For the Improving of Natural Knowledge*. London: Printed by T. Knapton et al.
40. Thomas Conley. (1991). *Rhetoric in the European Tradition*. Chicago; London: University of Chicago Press.
41. Thuren, L. (1990). *The rhetorical strategy of 1 Peter*. With special regard to ambiguous expressions. Abo : Abo Academy Press.
42. Van Eemeren, F.H., Grootendorst, R. & Kruiger, T. (1987). *Handbook of argumentation theory: A critical survey of classical backgrounds and modern studies*. Dordrecht : Pragmatics and Discourse Analysis.
43. Weinsheimer, Joel C. (2004). *The philosophy of Rhetoric in Campbell's Philosophy of Rhetoric*. In Walter Jost and Wendy Olmset. *a Camparison to Rhetorica and Rhetorical Criticism*. (pp. 141-151). USA: Blackwell Publishing.

بررسی رابطه بین فرهنگ یادگیری سازمانی و قصد تسهیم دانش با تأکید بر نقش میانجی تعهد سازمانی و رفتار شهروندی سازمانی در میان اساتید زبان انگلیسی و غیر زبان انگلیسی در دانشگاه‌های ایران

آذر حسینی فاطمی (دانشیار آموزش زبان انگلیسی دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران، نویسنده مسئول)

hfatemi@um.ac.ir

قاسم بارانی (دانشجوی دکتری آموزش زبان انگلیسی دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران)

baranighasem56@gmail.com

چکیده

اعتقاد بر این است که مأموریت اصلی سیستم‌های آموزشی ایجاد، حفظ، یکپارچه سازی، انتشار و استفاده از دانش است. در میان این مراحل برخی معتقدند که تسهیم دانش مهم‌ترین بخش از مدیریت دانش است. هدف پژوهش پیش رو، بررسی رابطه بین فرهنگ یادگیری سازمانی و قصد تسهیم دانش با تأکید بر نقش میانجی فرهنگ یادگیری سازمانی و رفتار شهروندی سازمانی در میان مدرسان EFL و غیر EFL در دانشگاه‌های ایران می‌باشد. همچنین این پژوهش به دنبال بررسی این مسئله بوده است که آیا مدل پیشنهادی قصد تسهیم دانش، داده‌ها را در چارچوب محیط EFL ایران برازش می‌کند یا خیر. علاوه بر این، مطالعه پیش رو با هدف بررسی تفاوت معنادار در ادراکات اساتید EFL و غیر EFL ایران در خصوص تسهیم دانش در دانشگاه‌ها انجام شده است. در این پژوهش از آمار توصیفی، تحلیل عاملی تأییدی (CFA) و مدل معادلات ساختاری (SEM) استفاده شده است. در پایان، نرم‌افزار AMOS 16 به منظور تجزیه و تحلیل داده‌ها به کار گرفته شد. نتایج نشان داد که بین فرهنگ یادگیری سازمانی و تعهد سازمانی، فرهنگ یادگیری سازمانی و قصد تسهیم دانش و بین رفتار شهروندی سازمانی و قصد تسهیم دانش رابطه مثبت و معناداری وجود دارد. همچنین نتایج نشان داده است که تفاوت معناداری در امتیازات مربوط به میزان قصد تسهیم

دانش مدرسان EFL و مدرسان غیر EFL، اختلاف معناداری در امتیازات مربوط به تعهد سازمانی در مدرسان EFL و مدرسان غیر EFL و اختلاف معناداری در امتیازات مربوط به رفتار شهروندی سازمانی مدرسان EFL و مدرسان غیر EFL وجود دارد. از سوی دیگر هیچ تفاوت معناداری در امتیازات مربوط به فرهنگ یادگیری سازمانی مدرسان EFL و مدرسان غیر EFL وجود نداشت. بر اساس نتایج این پژوهش، فرهنگ یادگیری سازمانی پیش‌بینی‌کننده مثبت و معنادار تعهد سازمانی و قصد تسهیم دانش است، اما پیش‌بینی‌کننده معنادار رفتار شهروندی سازمانی نیست. تعهد سازمانی پیش‌بینی‌کننده مثبت قصد تسهیم دانش و رفتار شهروندی سازمانی می‌باشد.

کلیدواژه‌ها: فرهنگ یادگیری سازمانی، قصد تسهیم دانش، تعهد سازمانی، رفتار شهروندی سازمانی، اساتید EFL و غیر EFL.

۱. مقدمه

دیدگاه مبتنی بر دانش سازمانی، سازمان را نهاد مولد دانش در نظر گرفته و بیان می‌کند: مدیریت دانش مؤثر، عاملی بسیار مهم برای رسیدن به موفقیت در هر بخش از جمله آموزش عالی است (پاراهالاد و هامل، ۱۹۹۰). در این رابطه، مدارس و همچنین مؤسسات آموزش عالی می‌توانند کاملاً به یک نهاد ایجاد دانش در نظر گرفته شوند. اساساً، مأموریت اصلی سیستم آموزشی ایجاد، حفظ، یکپارچه‌سازی، انتشار و استفاده از دانش است. به همین دلیل، نظام‌های آموزشی در سطح قابل توجهی از فعالیت‌های مدیریت دانش شرکت دارند که مراحل مختلفی از جمله شناسایی دانش، ایجاد، سازماندهی، ذخیره‌سازی، به اشتراک‌گذاری، استفاده و حفظ و نگهداری را شامل می‌شود. در میان این مراحل ادعا شده است که قصد تسهیم دانش مهم‌ترین بخش از مدیریت دانش است (باک و همکاران، ۲۰۰۲).

امروزه اقتصاد به‌طور طبیعی تبدیل به اقتصادی مبتنی بر دانش شده است. عبارت «دانش قدرت است» به این معناست که دانش به‌طور فزاینده‌ای تبدیل «به تنها» منبع تولید ثروت می‌شود. امروزه کارشناسان بر این باورند که دانش دارایی مهم برای افراد

و همچنین سازمان‌هاست تا از این طریق به موفقیت‌های بیشتر در محیط رقابتی دست یابند (علوی و لندر، ۱۹۹۹؛ سید-ایخسان و رولاند، ۲۰۰۴؛ ون دن هوف و دریدر، ۲۰۰۴؛ یانگ، ۲۰۰۷).

۲.۱. بیان مسئله

در حال حاضر، به دلیل تغییر سریع جوامع و سازمان‌های کنونی که در عصر مبتنی بر دانش و خرد فعالیت می‌کنند، دانش مهم‌ترین دارایی سازمان محسوب می‌شود. علی‌رغم اینکه برخی از مردم دانش را به عنوان قدرت در نظر می‌گیرند به نظر می‌رسد که دانش به خودی خود قدرت نیست بلکه قدرت از آن بخشی از دانش ناشی می‌شود که با دیگران به اشتراک گذاشته می‌شود. فعالیت‌های قصد تسهیم دانش برای اعضای هر گروه فرصت‌هایی را برای تبادل نظر و شرکت در فعالیت‌های مشترک ارائه خواهد داد تا کارایی عملکرد اعضا برای موفق شدن به حداکثر رسانده شود. امروزه، تقاضای روزافزون برای به اشتراک گذاشتن قابلیت‌ها و منابع کیفی در مؤسسات دانشگاهی وجود دارد.

دانش عمده‌تأ به عنوان یک منبع اصلی مزیت رقابتی پایدار در نظر گرفته می‌شود. علاوه بر این، قصد تسهیم دانش که جایگاهی محوری در مدیریت دانش دارد با تعدادی از متغیرهای سازمانی مطلوب از جمله عملکرد سازمانی رابطه مثبت دارد (چنگ، ۲۰۰۶؛ جاکوبسن، ۲۰۰۸؛ لین، ۲۰۰۶؛ یانگ، ۲۰۰۷). جای تعجب نیست که قصد تسهیم دانش در سازمان‌ها موضوع تعداد زیادی از مطالعات تجربی بوده است.

به نظر می‌رسد رفتار شهروندی سازمانی مفهومی است که دارای ارتباط نزدیکی با تسهیم دانش می‌باشد. هر دوی این رفتارها به صورت داوطلبانه انجام شده و به طور مثبت با عملکرد سازمانی در ارتباط هستند. در واقع، برخی از مشابیه‌ها توسط برخی از محققان تسهیم دانش تأیید شده است (باک و کیم، ۲۰۰۲؛ کابرا و کابرا، ۲۰۰۵) به طوریکه کابرا و کابرا حتی بیان می‌کنند که رفتار شهروندی سازمانی نیز ممکن است پیش‌بینی‌کننده رفتار قصد تسهیم دانش باشد. با این وجود، تحقیقات

تجربی در مورد رابطه بین رفتار قصد تسهیم دانش و رفتار شهروندی سازمانی به ندرت صورت گرفته است.

رفتار تسهیم دانش به عنوان رفتار شهروندی یکی از فرضیات این پژوهش می باشد. اگر رفتار تسهیم دانش نوعی از رفتار شهروندی سازمانی در نظر گرفته شود، پس این دو باید با هم ارتباط داشته و رفتار شهروندی سازمانی نیز باید نتیجه رفتار تسهیم دانش باشد (ارگان و رایان، ۱۹۹۵؛ پادساکوف و همکاران، ۲۰۰۰). بنابراین این مطالعه، به صورت تجربی روابط میان فرهنگ یادگیری سازمانی، رفتار تسهیم دانش، رفتار شهروندی سازمانی و تعهد سازمانی را مورد مطالعه قرار می دهد.

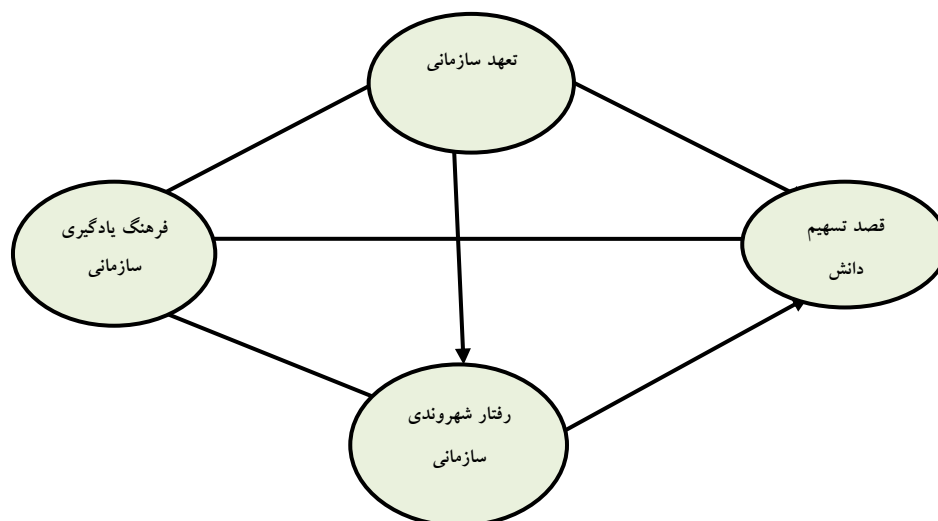
۱.۳. اهمیت و ضرورت پژوهش

در حال حاضر دانشگاه ها با افزایش تقاضای دانشکده ها برای به اشتراک گذاری منابع با کیفیت و تخصص روبه رو هستند؛ بنابراین تسهیم دانش در جهان آکادمیک از اهمیت بسیاری برخوردار شده است (کیم و جو، ۲۰۰۸). با توجه به اینکه جامعه دانشگاهی در راه قابلیت های فکری، تجمع، انتشار و اشتراک دانش تلاش می کند، وجود مؤسسات آموزش عالی دلیلی برای تسهیم دانش به صورت مستمر می باشد. با توجه به این مورد، دانشگاهیان نقش بسزایی در تولید و تسهیم دانش دارند (کیم و جو، ۲۰۰۸). آن ها مسئولیت تولید دانش از طریق پژوهش و اشاعه دانش از طریق آموزش را بر عهده دارند (راماچاندران، چونگ، و اسماعیل، ۲۰۰۹).

ممکن است قصد تسهیم دانش، فرآیندی طبیعی و اجتماعی درک شده باشد ولی در عمل کار ساده ای نیست (کولکوفسکی و همیگر، ۲۰۰۳؛ ریو و همکاران، ۲۰۰۳؛ باک و همکاران، ۲۰۰۵). این یک «فرآیند مردم به مردم» است (ریو و همکاران، ۲۰۰۳) و در فرآیند مدیریت دانش بسیار مهم است. مطالعات نشان داده اند که برخی از عوامل رفتارهای تسهیم دانش را تحت تأثیر قرار می دهند و عبارتند از عوامل اجتماعی، فردی، ماهیت دانش یا حتی شبکه های اجتماعی (راجرز، ۲۰۰۳؛ ریو و همکاران، ۲۰۰۳؛ یانگ و وو، ۲۰۰۸).

۱. ۴. هدف پژوهش

هدف اصلی از این مطالعه، بررسی رابطه بین فرهنگ یادگیری سازمانی و قصد تسهیم دانش با تأکید بر نقش میانجی تعهد سازمانی و رفتار شهروندی سازمانی در میان مدرسان EFL و غیر EFL در ایران است. هدف دیگر پژوهش پیش رو این است که دریابد آیا مدل پیشنهادی قصد تسهیم دانش، داده‌ها را در چارچوب EFL ایران برازش می‌کند یا نه؟ علاوه بر این، پژوهش حاضر تفاوت معنادار در ادراکات اساتید دانشگاهی EFL و غیر EFL ایران در خصوص تسهیم دانش در دانشگاه‌ها را بررسی می‌کند.



شکل ۱. مدل مفهومی تحقیق

۱. ۵. سؤال‌های پژوهش

با توجه به هدف پژوهش، سؤال‌های پژوهشی زیر مطرح می‌شوند:

۱. آیا بین قصد تسهیم دانش، تعهد سازمانی، رفتار شهروندی سازمانی و فرهنگ یادگیری سازمانی در میان اساتید EFL در ایران رابطه معناداری وجود دارد؟

۲. آیا بین فرهنگ یادگیری سازمانی، قصد تسهیم دانش، تعهد سازمانی و رفتار سازمانی شهروندی در میان اساتید غیر EFL در ایران رابطه معناداری وجود دارد؟

۳. آیا تفاوت معناداری بین دیدگاه اساتید EFL و غیر EFL راجع به قصد تسهیم دانش، تعهد سازمانی، رفتار سازمانی شهروندی و فرهنگ یادگیری سازمانی وجود دارد؟

۴. آیا مدل ارائه شده قصد تسهیم دانش، تعهد سازمانی، رفتار سازمانی شهروندی و فرهنگ یادگیری سازمانی به اندازه کافی داده ها را برای اساتید دانشگاهی EFL در ایران برازش می کند؟

۵. آیا مدل ارائه شده قصد تسهیم دانش، تعهد سازمانی، رفتار سازمانی شهروندی و فرهنگ یادگیری سازمانی به اندازه کافی داده ها را برای اساتید دانشگاهی غیر EFL در ایران برازش می کند؟

۲. چارچوب نظری

قصد تسهیم دانش

تحقیقات نشان داده اند که دانشی که مورداستفاده قرار نگیرد بی ارزش است. یکی از راه های کاربردی کردن دانش در سازمان تسهیم آن است. معمولاً کارکنان در مقابل تسهیم دانش خود مقاومت نشان می دهند (هوا و هارا، ۲۰۰۷). از این رو، چالشی که سازمان های معاصر با آن مواجه هستند، ترغیب کارکنان برای تسهیم دانش خود با دیگران در درون واحدهای کاری و حتی بین واحدهای سازمانی است.

فرهنگ ما، تعاریف و پیام های متفاوتی را از مفهوم به «اشتراک گذاشتن» ارائه می کند. در کودکی بسیاری از والدین، فرزندان خود را تشویق می کنند که اسباب بازی های خود را با همبازی های خود تقسیم کنند، در حالی که در مدرسه، دانش آموزان یاد می گیرند برگه های امتحانی خود را از چشم های مراقب پنهان کنند و باز هم در مدرسه، شرکت ها و مؤسسات به کارمندانی پاداش می دهند که اطلاعات را

برای خودشان نگه می‌دارند. آدام بیانچی، یکی از تحلیلگران مدیریت دانش می‌گوید: غالباً ارزش شما برای یک سازمان در آن چیزی است که شما می‌دانید و دیگران نمی‌دانند (تقوی و شریفی میلانی، ۱۳۸۹).

ریژه (۲۰۰۵) بیان کرده است که تسهیم دانش، پایه و اساس بسیاری از سازمان‌هاست. ناتوانی در تسهیم دانش می‌تواند فعالیت سازمان به‌عنوان عنصری دانش محور را با مشکل مواجه کند. تسهیم دانش امری دشوار است زیرا معمولاً افراد از انجام آن خودداری می‌کنند. با وجود این واقعیت که بقای یک سازمان به شدت به قصد تسهیم دانش در میان افراد بستگی دارد، اما هنوز ادراکات ناقصی در مورد عواملی که موجب افزایش قصد تسهیم دانش می‌شوند، وجود دارد (باک و همکاران، ۲۰۰۵؛ به نقل از جولایی و همکاران، ۲۰۱۶).

میزان دانش زمانی که به اشتراک گذاشته می‌شود افزایش می‌یابد؛ زیرا در اکثر موارد رویه‌های به اشتراک‌گذاری شامل چیزی بیش از دسته‌ای ساده از اطلاعات و دانش است. در نتیجه، قصد تسهیم دانش می‌تواند کیفیت کار و قابلیت‌های اساسی رهبری، مهارت‌های مهم تفکر و هم‌چنین شایستگی مورد نیاز برای کمک به سازمان را بهبود بخشد (سید-ایکسان و رولاند، ۲۰۰۴؛ یانگ، ۲۰۰۷؛ چنگ و همکاران، ۲۰۱۳).

قصد تسهیم دانش در دانشگاه

از آنجا که تسهیم دانش به‌طور کلی به‌سختی انجام می‌شود، قصد تسهیم دانش دارای اهمیت زیادی است (ریچف و ویسبرگ، ۲۰۱۰). برخی از صاحب‌نظران خاطر نشان کرده‌اند که علی‌رغم مزایای بی‌شمار تسهیم دانش برای سازمان‌ها، تمایل بسیار کمی در محیط‌های دانشگاهی برای تسهیم دانش وجود دارد. به‌عنوان مثال، چنگ، هو و لائو (۲۰۰۹) نشان دادند که دانش ذخیره‌شده در مقایسه با تسهیم دانش در محیط‌های دانشگاهی رایج‌تر است. عقیده بر آن است که علاوه بر خود محیط‌های دانشگاهی، جوامع دانشی نیز مستعد محدود شدن توسط مدرسان هستند.

بدون توجه به اهمیت بالقوه توسعه دانش، افراد ممکن است برای انتقال دانش به دیگران به علت اهمیت و فواید آن برای خودشان، تردید داشته باشند (لین، ۲۰۰۷؛ به نقل از هوا و همکاران، ۲۰۱۴). به نظر می‌رسد در اساتید تمایلی برای آزادی، فردگرایی و استقلال وجود دارد به طوری که هدفی جدا از کار گروهی خود را دنبال کند. آن‌ها این واقعیت را نادیده می‌گیرند که تلاش‌های هماهنگ شده علمی مؤثر می‌تواند ضامن بقای آن‌ها باشد و نه عاملی تهدیدکننده. از طرفی، تسهیم دانش ممکن است تا حد زیادی گران تمام شود زیرا: ۱. باعث ریسک خود اشتیاقی فردی برای موقعیت سازمانی و پاداش‌ها می‌شود؛ ۲. هزینه‌های فرصت زمان و فعالیت افزایش می‌یابد؛ ۳. احتمال به کارگیری نادرست دانش توسط گیرنده وجود دارد؛ و ۴. ممکن است منجر به از دست دادن نیرویی شود که نمی‌تواند بازیافت یا کنترل شود (بولینو، ۲۰۱۲؛ چنگ، هو، و لائو، ۲۰۰۹).

تعهد سازمانی

مؤدی و همکاران (۱۹۷۹) تعهد سازمانی را به عنوان کیفیت مرتبط با رابطه افراد با یک سازمان خاص تعریف نمودند. تصور بر آن است که ارتباط ذهنی احساس شده توسط یک فرد با یک سازمان منعکس کننده این است که چقدر افراد با سازمان احساس هویت می‌کنند (اوریلی و چتمن، ۲۰۱۳). فردی که بر یک سازمان خاص متمرکز شده، اهداف سازمان را باور داشته و بنابراین تمامی تلاش خود را جهت تحقق منافع سازمان انجام می‌دهد (برود و تومولو، ۲۰۰۴). تعهد سازمانی به معنی احساسات کارکنان نسبت به سازمانی است که در آن کار می‌کنند. به عنوان مثال، در یکی از تعاریف ارائه شده تعهد سازمانی عبارت است از باور عمیق فرد به سازمان و پذیرش اهداف و ارزش‌های آن، تمایل به انجام تلاش‌های قابل توجه از طرف سازمان، و علاقه شدید به حفظ شهروندی سازمانی. تعهد سازمانی به معنای میزان تمایل کارمند برای باقی ماندن در سازمان، پذیرش ارزش‌های آن و احساس غرور و افتخار از کار کردن در آن گفته می‌شود. تعهد سازمانی یک مقوله چندبعدی است که عبارت‌اند از تعهد عاطفی، هنجاری و مستمر. سه بعد نامبرده در کنار هم میزان تعهد

سازمانی را به عنوان یک متغیر واحد نشان می دهند. تعهد عاطفی بیانگر میزان دلبستگی عاطفی کارمند با سازمان و تمایل به تعیین هویت از طریق سازمان می باشد. در حالی که تعهد هنجاری نشان دهنده احساس اجبار و تکلیف به ادامه کار در سازمان است. فرض بر این است کارمندانی که دارای هر یک از انواع تعهد باشند در سازمان باقی مانده و به کار خود ادامه می دهند؛ زیرا یا خود می خواهند یا نیاز دارند یا اینکه احساس می کنند مجبورند این کار را بکنند (بولینو، ۲۰۱۲). تعهد مستمر نیز نوعی تعهد در سازمان است که به دلیل انجام دادن مجموعه فعالیت های مستمر ایجاد می شود. این تمایل به واسطه ذخیره شدن اندوخته ها و سرمایه هایی است که با ترک آن فعالیت ها این اندوخته و سرمایه ها از بین می رود (زارعی متین، ۱۳۹۱، ص. ۲۶۷).

رفتار شهروندی سازمانی

تقریباً ۴۰ سال قبل، کاتز (۱۹۶۴) اهمیت طبقه ای از رفتارهای اختیاری و خودجوش را خاطرنشان ساخت که فراتر از الزامات آشکار نقش است، اما برای کارایی و سودمندی سازمان لازم است. از این رفتارها به عنوان رفتار شهروندی سازمانی یاد می شود (یوسفی امیری و همکاران، ۱۳۹۲، ص. ۷۱). بالا بودن سطح رفتارهای شهروندی در یک سازمان باعث می شود آن سازمان به محیطی جذاب جهت کار و فعالیت تبدیل شود؛ چراکه سازمان هایی که سطح رفتار شهروندی سازمانی آن ها بالاست، با جذب نیروهای کارآمدتر و کاهش میزان ترک خدمت از کارکنان عملکرد بهتری خواهند داشت (سلیمی و همکاران، ۱۳۹۲، ص. ۵۱). مفهوم رفتار شهروندی سازمانی اولین بار توسط ارگان^۱ و همکاران وی در سال (۱۹۸۸) مطرح شد. آن ها رفتار شهروندی سازمانی را به عنوان رفتارهایی که اختیاری بوده و به صورت مستقیم توسط سیستم های پاداش رسمی شناسایی نمی شوند و در کل می توانند اثربخشی سازمان را افزایش دهند (ژاو و همکاران، ۲۰۱۳، ص. ۱۷۷). بر این اساس، تفاوت اصلی بین رفتار شهروندی سازمانی و رفتارهای درون نقشی این

است که از کارکنان انتظار می‌رود رفتارهای درون نقشی را به‌عنوان یک جنبه مهم از تعهدات و وظایفشان انجام دهند اما رفتار شهروندی سازمانی داوطلبانه بوده و بر اساس خواست و تمایل افراد انجام می‌شود (آلیسون و همکاران، ۲۰۰۱).

فرهنگ یادگیری سازمانی

تغییر و تحولات سریع عوامل محیطی، مدیریت سازمان‌ها را نیز با چالش‌های جدی مواجه کرده است. سازمان‌ها بدون یادگیری از تجربیات خود و دیگران توان مواجهه اثربخش با چنین شرایطی را نخواهند داشت. امروزه، برای حفظ رقابت و کسب مزیت رقابتی در مقابله سریع با چالش‌ها شکل جدیدی از سازمان‌ها در حال گسترش است که سازمان یادگیرنده نام دارد. تأکید و تمرکز بر یادگیری راهبرد مواجهه سازمان‌های یادگیرنده با چالش‌های آتی تلقی می‌شود (قربانی زاده، ۱۳۸۷). یادگیری سازمانی عبارت است از فرآیند یادگیری جمعی اعضای سازمان؛ به عبارت دیگر فرآیند یادگیری سازمانی عبارت است از اکتساب، تفسیر و کاربرد دانش جدید توسط اعضای سازمان. یادگیری سازمانی در سالهای اخیر جزء توانایی‌های سازمانی برای پاسخگویی مناسب به تغییرات در محیط خارجی شده است (حسین‌پور و همکاران، ۱۳۹۴). پژوهشگران از فرهنگ یادگیری سازمانی به‌عنوان پیش‌آیندی مهم برای یادگیری سازمانی یاد کرده‌اند. فرهنگ یادگیری سازمانی مجموعه‌ای از هنجارها و ارزش‌های مرتبط به کارکرد سازمان است که از یادگیری سازمانی به‌واسطه کسب، توزیع و تفسیر دانش و تغییرات شناختی حمایت می‌کند. فرهنگ یادگیری سازمانی به مهارت سازمان در خلق، کسب و انتقال دانش و اصلاح رفتار به‌وسیله دانش و آگاهی جدید اشاره دارد. فرهنگ یادگیری سازمانی به آن نوع از رفتارها اشاره دارد که سبب ارتقا و ارزشمندی یادگیری از سوی افراد سازمان می‌گردد. سازمان‌هایی که فرهنگ یادگیری قوی دارند، در خلق، کسب و انتقال دانش و اصلاح رفتار توسط دانش و اطلاعات جدید، عملکرد بالایی دارند (بشلیده و همکاران، ۱۳۹۵، ص. ۱۶۶).

چارچوب تجربی

در این بخش، برخی از مطالعات صورت گرفته دربارهٔ متغیرهای پژوهش آمده است.

دمیرل و گوک (۲۰۱۳) در پژوهش خود، تحت عنوان «اثر تعهد سازمانی بر تسهیم دانش»، استدلال کردند که تعهد سازمانی و به‌ویژه تعهد عاطفی اثر سازنده ای در کسب اطلاعات دارد. در نتیجه، سازمان‌ها سعی می‌کنند از منابع موجود به‌صورت اثربخش‌تر استفاده و با ایجاد فرهنگ تسهیم دانش در میان کارکنان، آن‌ها را نسبت به سازمان وفادارتر کنند. به‌علاوه، افزایش و محافظت از سرمایهٔ فکری کارکنان فقط زمانی حاصل می‌شود که دانش فردی افراد به دانش سازمانی تبدیل شده باشد.

لین (۲۰۰۸) «ارتباط بین رفتار شهروندی سازمانی و قصد تسهیم دانش با در نظر گرفتن نقش تعدیلی جنسیت» را مورد مطالعه قرار داد. در مطالعه فوق، پنج بعد رفتارهای شهروندی سازمانی یعنی نوع‌دوستی، تواضع، وجدان، جوانمردی و مشارکت بر قصد تسهیم دانش تأثیرگذار شناخته شدند. جنسیت نسبتاً بر تمامی عوامل تأثیرگذار بود. نتایج نشان داد که تأثیر خیرخواهی در قصد تسهیم دانش در بین خانم‌ها بیشتر از آقایان است در حالی که آقایان نسبت به خانم‌ها در قصد تسهیم دانش به‌مراتب بخشنده‌تر و جوانمردتر بودند.

باک و همکاران (۲۰۰۵) در تحقیق خود با عنوان «شکل‌گیری قصد تسهیم دانش: بررسی نقش برانگیزاننده‌های بیرونی، نیروهای جامعه‌شناختی روان‌شناختی و جو سازمانی» نشان دادند هنگامی که افراد از لحاظ روانی با سازمان احساس هویت می‌کنند، به سازمان بیشتر اطمینان کرده و تمایل بیشتری برای تسهیم دانش از خود نشان می‌دهند.

دهقانی و همکاران (۱۳۹۴) در تحقیقی با عنوان «نقش رفتار شهروندی سازمانی در افزایش تسهیم دانش»، به این نتیجه رسیدند که رابطهٔ بین رفتار شهروندی سازمانی و تسهیم دانش معنادار است. همچنین نتایج جانبی حاکی از آن بود که رابطهٔ

معناداری بین تسهیم دانش و ابعاد رفتار شهروندی سازمانی یعنی نوع دوستی، تواضع، وجدان، جوانمردی و مشارکت وجود داشت.

حسین و حسین (۲۰۱۳) در تحقیق خود با عنوان «رابطه بین نگرش شغلی و تسهیم دانش با تأکید بر نقش میانجی رفتار شهروندی سازمانی» به این نتیجه رسیدند که رابطه معناداری بین رفتار شهروندی سازمانی و قصد تسهیم دانش وجود دارد اما ارتباط معناداری بین نگرش شغلی و رفتار شهروندی سازمانی وجود ندارد.

وانگ و همکاران (۲۰۰۵) در پژوهش خود با عنوان «بررسی رابطه بین فرهنگ یادگیری سازمانی، رضایت شغلی و تعهد سازمانی در شرکت‌های دولتی و خصوصی در چین» به این نتیجه رسیدند که بین فرهنگ یادگیری سازمانی و ابعاد تعهد سازمانی یعنی تعهد هنجاری، تعهد عاطفی و تعهد مستمر ارتباط معناداری وجود دارد.

نتایج تحقیق الزوبی (۲۰۱۱) با عنوان «بررسی رابطه بین رفتار شهروندی سازمانی با تسهیم دانش» نشان داد که ابعاد جوانمردی، نوع دوستی و مردانگی رابطه معنادارتری با تسهیم دانش دارند.

۳. روش‌شناسی

این پژوهش در بین اساتید EFL و غیر EFL در دانشگاه‌های ایران اجرا شد. در این مرحله از آمار توصیفی، تحلیل عاملی تأییدی (CFA)، و مدل‌یابی معادلات ساختاری (SEM) و در پایان، نرم‌افزار AMOS 16 به منظور تجزیه و تحلیل داده‌ها به کار گرفته شد.

۳.۱. جامعه آماری

از آنجا که پژوهش پیش رو تلاش دارد به بررسی رابطه بین فرهنگ سازمانی یادگیری و قصد تسهیم دانش با تأکید بر نقش میانجی تعهد سازمانی و رفتار شهروندی سازمانی در میان مدرسان EFL و غیر EFL در دانشگاه‌های ایران بپردازد، افراد نمونه از هر دو گروه از مدرسان دانشگاه انتخاب شدند و به دو گروه ۱۰۰ نفری

تقسیم شدند. جداول زیر اطلاعات جمعیت‌شناختی هر دو گروه اساتید EFL و غیر EFL را نشان می‌دهد.

جدول ۱. مشخصات جمعیت‌شناختی نمونه EFL

		فراوانی	درصد
جنس	مذکر	۵۶	٪۵۶
	مؤنث	۴۴	٪۴۴
محدوده سنی	زیر ۳۰	۱۱	٪۱۱
	۳۱-۴۰	۳۲	٪۳۲
	۴۱-۵۰	۴۳	٪۴۳
	بالای ۵۱	۱۴	٪۱۴
مدرک	کارشناسی ارشد	۲۹	٪۲۹
	دانشجوی دکتری	۳۷	٪۳۷
	دکتری	۳۴	٪۳۴
وضعیت تأهل	مجرد	۲۱	٪۲۱
	متاهل	۷۹	٪۷۹
رشته	TEFL	۵۷	٪۵۷
	مترجمی انگلیسی	۲۴	٪۲۴
	ادبیات انگلیسی	۱۹	٪۱۹
سابقه کاری	کمتر از ۵ سال	۱۹	٪۱۹
	۵-۱۰ سال	۲۸	٪۲۸
	۱۰-۲۰ سال	۳۷	٪۳۷
	بیشتر از ۲۰ سال	۱۶	٪۱۶

جدول ۲. مشخصات جمعیت‌شناختی نمونه غیر EFL

		فراوانی	درصد
جنس	مذکر	۵۳	٪۵۳
	مؤنث	۴۷	٪۴۷
محدوده سنی	زیر ۳۰	۱۷	٪۱۷
	۳۱-۴۰	۲۹	٪۲۹
	۴۱-۵۰	۴۲	٪۴۲
	بالای ۵۱	۱۲	٪۱۲

ادامه جدول ۲

		فراوانی	درصد
مدرک	کارشناسی ارشد	۳۵	٪۳۵
	دانشجوی دکتری	۳۶	٪۳۶
	دکتری	۲۹	٪۲۹
وضعیت تأهل	مجرد	۲۶	٪۲۶
	متاهل	۷۴	٪۷۴
رشته	علوم پایه	۳۸	٪۳۸
	مهندسی	۲۸	٪۲۸
	علوم انسانی	۳۴	٪۳۴
سابقه کار	کمتر از ۵ سال	۱۹	٪۱۹
	۵-۱۰ سال	۳۳	٪۳۳
	۱۰-۲۰ سال	۲۹	٪۲۹
	بیشتر از ۲۰ سال	۱۹	٪۱۹

لازم به ذکر است که مدرسان حق التدریس از جامعه مورد مطالعه حذف شدند چراکه به دست آوردن اطلاعات معتبر از متغیرهای مورد مطالعه از آنها با توجه به وضعیت اشتغال ناپایدارشان سخت بود. شرکت کنندگان از طریق تماس های شخصی محقق و یا از طریق پست الکترونیکی در جریان کار قرار گرفته و در این پژوهش شرکت کردند. در ابتدا، شرکت کنندگان از نحوه تکمیل پرسش نامه آگاه شدند. همچنین از آنها خواسته شد تا اطلاعات شخصی خود را درج نمایند. لازم به ذکر است که این اطلاعات کاملاً محرمانه بوده و صرفاً در جهت اهداف پژوهش استفاده شد. شرکت در این پژوهش داوطلبانه و بدون هر گونه فشار، تهدید یا تضمین با منافع مالی بود.

۳.۲. ابزار گردآوری داده ها

تعداد ۴ پرسش نامه شامل ۴۱ گویه برای اندازه گیری درک شرکت کنندگان از قصد تسهیم دانش، تعهد سازمانی، رفتار شهروندی سازمانی و فرهنگ یادگیری سازمانی

بین اعضای جامعه آماری توزیع شد. همه این چهار ابزار در ابتدا در امریکا و انگلیس توسعه پیدا کرده و تأیید شده‌اند اما برای این مطالعه پرسش‌نامه فارسی به‌منظور افزایش میزان بازگشت (خواجوی، قنسولی، حسینی، و چوی، ۲۰۱۶) استفاده شد. تمام گویه‌ها توسط پژوهشگر به فارسی ترجمه و پس از آن دوباره به زبان انگلیسی توسط یک مترجم خبره، برگردانده شد. تمام گویه‌ها با استفاده از طیف ۵ نقطه‌ای لیکرت در محدوده ۱ تا ۵ اندازه‌گیری شد که به‌ترتیب به شدت مخالف و به‌شدت موافق را نشان می‌دهد.

قصد تسهیم دانش

به‌منظور اندازه‌گیری قصد تسهیم دانش، پرسش‌نامه باک و همکاران (۲۰۰۵) استفاده شد. این ابزار اندازه‌گیری، متشکل از پنج گویه است. پایایی این پرسش‌نامه ۰٫۸۸ گزارش شده است.

تعهد سازمانی

برای اندازه‌گیری تعهد سازمانی، این پژوهش از پرسش‌نامه هفت گویه‌ای توسعه‌یافته توسط مایر، آلن، و اسمیت (۱۹۹۳) استفاده نمود. ضریب پایایی ۰٫۸۴ گزارش شده است.

رفتار سازمانی شهروندی

برای اندازه‌گیری رفتار سازمانی شهروندی، مقیاس ۱۶ گویه‌ای توسعه‌یافته توسط پادساکوف و همکارانش (۱۹۹۰) استفاده شد. ضریب پایایی ۰٫۸۴ گزارش شده است.

فرهنگ یادگیری سازمانی

برای سنجش فرهنگ یادگیری سازمانی پرسش‌نامه هفت گویه‌ای یانگ، واتکینز، و مارسیک (۲۰۰۴) مورد استفاده قرار گرفت. ضریب پایایی به‌دست‌آمده ۰٫۸۱ گزارش شده است.

۳.۳. گردآوری داده‌ها

از آنجا که شرکت‌کنندگان در پژوهش حاضر اساتید EFL و غیر EFL بودند، محقق پرسش‌نامه‌ای آنلاین آماده نمود. شرکت‌کننده‌ها از طریق تماس‌های شخصی محقق یا از طریق وبسایت لینک‌داین تعیین شدند. پس از آن، لیستی متشکل از ۱۱۳ مدرس EFL و ۱۲۴ مدرس غیر EFL تهیه شد. برخی از پرسش‌نامه‌ها در دفتر شرکت‌کننده، در محوطه دانشگاه یا در هر نقطه‌ای که محقق می‌توانست به جمع‌آوری داده‌ها اقدام نماید، تکمیل شد. همچنین پرسش‌نامه آنلاین برای بسیاری از پاسخ‌دهندگان از طریق ایمیل ارسال شد. از این تعداد، ۸۳ مدرس EFL (نرخ پاسخ = ۷۳,۴ درصد) و ۸۹ مدرس غیر EFL (نرخ پاسخ = ۷۱,۷ درصد) به پرسش‌نامه پاسخ دادند. به‌منظور رسیدن به حداقل تعداد شرکت‌کننده مورد نیاز، محقق پرسش‌نامه را به ۱۷ مدرس EFL و ۱۱ مدرس غیر EFL دیگر تحویل داده تا نسبت به تکمیل آن اقدام کنند. از آنجا که جامعه مورد مطالعه از دانشگاه‌های مختلف ایران بود، می‌توان استنباط کرد که این روش جمع‌آوری داده‌ها امکان تعمیم نتایج را افزایش می‌دهد. حدود ۳۰ دقیقه زمان برای تکمیل پرسش‌نامه نیاز بوده است.

۴. نتایج

برای انجام آمار توصیفی و بررسی پایایی ابزارها، نرم‌افزار SPSS 18 و به‌منظور تجزیه و تحلیل داده‌ها از نرم‌افزار AMOS 16 استفاده شد.

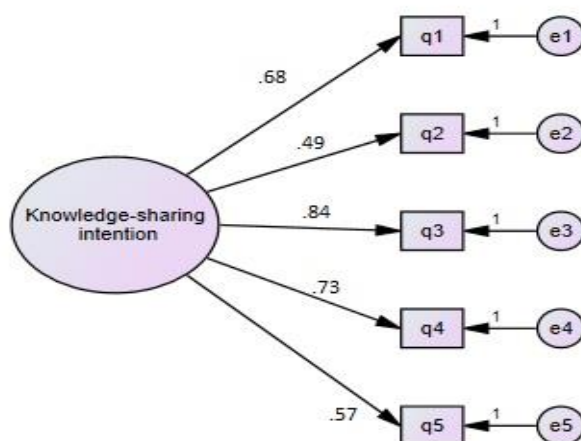
سنجش مدل‌های اندازه‌گیری

تحلیل عاملی تأییدی (CFA) برای بررسی ساختار عاملی یادگیری فرهنگ سازمانی، رفتار قصد تسهیم دانش، رفتار شهروندی سازمانی و تعهد سازمانی استفاده شد. در CFA، مدل بر اساس نظریه و تحقیقات تجربی ساخته شده است. شاخص برازش مدل برای بررسی روایی سازه مدل‌های اندازه‌گیری مورد استفاده قرار گرفت. در پژوهش حاضر، از شاخص‌های χ^2 / df ، CFI، TLI و RMSEA جهت برازش مدل استفاده شد. مقدار عادی آزمون χ^2 کمتر از ۳ به‌عنوان برازش قابل قبول در نظر

گرفته شد (تسنگ و اشمیت، ۲۰۰۸). مدل قابل قبول در نظر گرفته می‌شود وقتی که CFI و TLI ≥ 0.90 هستند و خوب است زمانی که ≤ 0.95 هستند (هو و بتلر، ۱۹۹۹). برای مقادیر $RMSEA \leq 0.06$ نشان از تناسب خوب، ≥ 0.08 تناسب عادلانه، بین ۰.۰۸ و ۰.۱۰ تناسب متوسط، و ≤ 0.10 تناسب ضعیف در نظر گرفته می‌شود (هو و بتلر، ۱۹۹۹؛ مک‌کالوم، براون و سوگاواری، ۱۹۹۶).

۴.۱. قصد تسهیم دانش

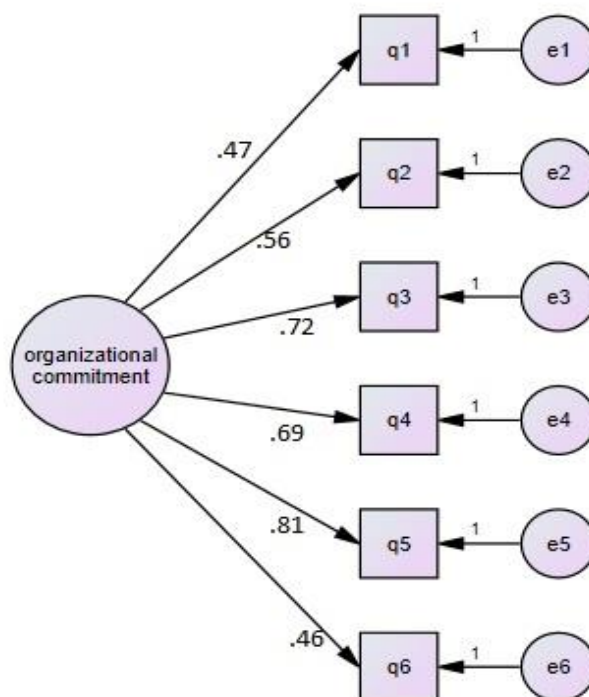
برخی از محققان اذعان دارند که نگرش مردم نسبت به قصد تسهیم دانش پیش‌شرط قصد تسهیم دانش آن‌هاست و برخی دیگر معتقدند در موقعیتی که همه چیز برای به اشتراک گذاشتن دانش مطلوب است، قصد تسهیم دانش می‌تواند نگرش مردم نسبت به این موضوع را بهبود بخشد (باک و همکاران، ۲۰۰۵؛ آ؛ علوی و همکاران، ۲۰۰۹). مدل اولیه تناسب خوبی با داده‌ها نشان داد ($\chi^2 = 209.38$ و $\chi^2 / df = 2.20$ ، $df = 95$ ، $CFI = 0.91$ ، $TLI = 0.94$ ، $RMSEA = 0.05$). این مدل می‌تواند در شکل ۲ دیده شود. محدوده بار عاملی $0.49 - 0.84$ است. همه بارهای عاملی در $P > 0.05$ از نظر آماری معنادار بود. مدل با تمام بارهای عاملی را می‌توان در شکل ۲ مشاهده نمود.



شکل ۲. مدل اندازه‌گیری قصد تسهیم دانش

۲.۴. تعهد سازمانی

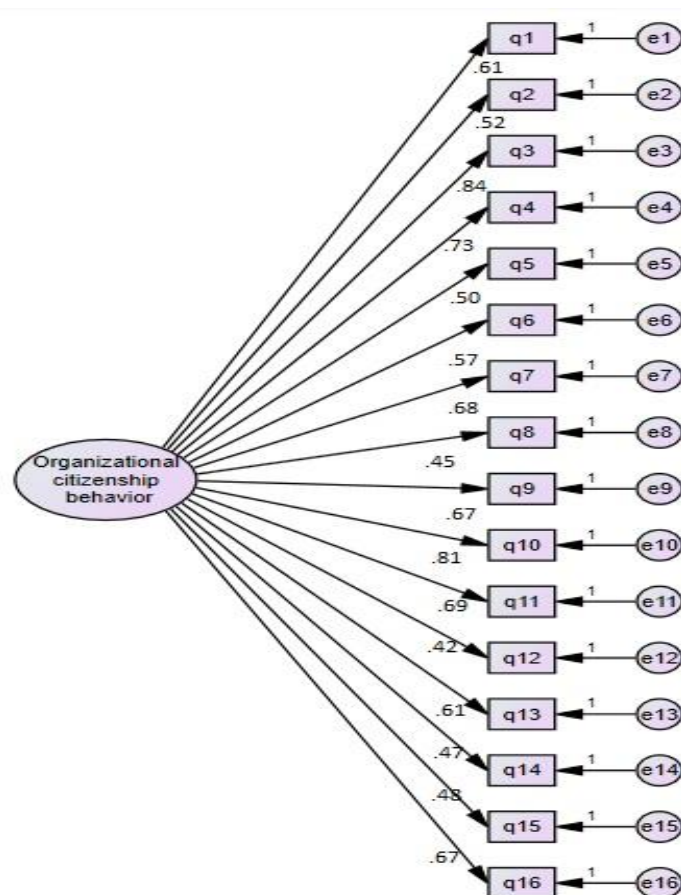
مدل اولیه تناسب خوب با داده‌ها را نشان نمی‌دهد ($\chi^2 = 238/56$ ، $df = 112$ ، $\chi^2 / df = 2/13$ ، $CFI = 0/89$ ، $TLI = 0/88$ ، $RMSEA = 0/07$). بنابراین، مدل اصلاح شده است. یک گویه از گویه‌های تعهد سازمانی با توجه به بارهای عاملی بسیار پایین (کمتر از ۰,۴۰) حذف شد. مدل نهایی تناسب خوبی با داده‌ها را نشان داد ($\chi^2 = 218/42$ ، $df = 102$ ، $\chi^2 / df = 2/14$ ، $CFI = 0/91$ ، $TLI = 0/95$ ، $RMSEA = 0/06$). مدل نهایی را می‌توان در شکل ۳ مشاهده نمود. این ساختار عاملی تعهد سازمانی نشان می‌دهد. محدوده بار عاملی ۰/۴۶-۰/۸۱ است. همه بارهای عاملی در $P > 0/05$ از نظر آماری معنادار بود. مدل با تمام بارهای عاملی را می‌توان در شکل ۲ مشاهده نمود.



شکل ۳. مدل اندازه‌گیری تعهد سازمانی

۳.۴. رفتار شهروندی سازمانی

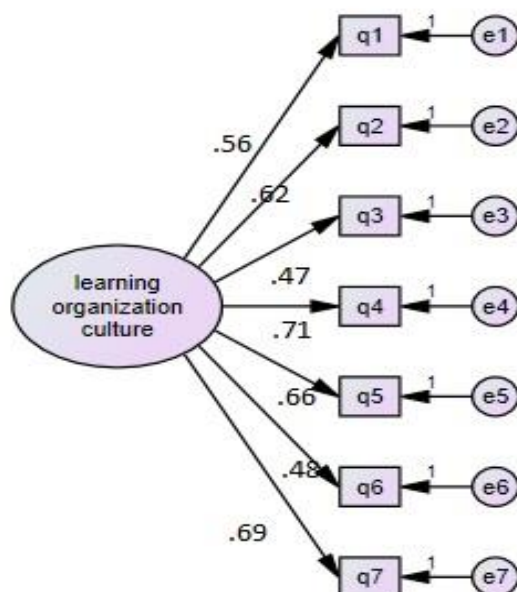
مدل اولیه تناسب خوبی با داده‌ها ($\chi^2=246/63$, $df=121$, $df=2/03$, $CFI=0/86$, $TLI=0/84$, $RMSEA=0/07$) نشان نمی‌دهد. بنابراین، سه گویه از پرسش‌نامه رفتار شهروندی سازمانی با توجه به بارهای عاملی بسیار پایین حذف شدند. مدل نهایی تناسب خوبی با داده‌ها ($\chi^2=248/42$, $df=119$, $df=2/08$, $CFI=0/91$, $TLI=0/95$, $RMSEA=0/06$) نشان داد. شکل ۴ ساختار عاملی رفتار شهروندی سازمانی را نشان می‌دهد. محدوده بار عاملی $0/42-0/84$ است. همه بارهای عاملی در $P > 0/05$ از نظر آماری معنادار بود.



شکل ۴. مدل اندازه‌گیری رفتار شهروندی سازمانی

۴.۴. فرهنگ یادگیری سازمانی

مدل اولیه تناسب خوبی با داده‌ها ($\chi^2 = 236/32$)، $df = 113$ ، $\chi^2 / df = 2/09$ ، $TLI = 0/86$ ، $CFI = 0/87$ ، $RMSEA = 0/07$ نشان نمی‌دهد. بنابراین، مدل اصلاح شد و سه گویه از پرسش‌نامه فرهنگ یادگیری سازمانی با توجه به بارهای عاملی بسیار پایین (کمتر از $0/40$) حذف شدند. مدل نهایی تناسب خوبی با داده‌ها ($\chi^2 = 232/62$)، $df = 97$ ، $\chi^2 / df = 2/39$ ، $TLI = 0/91$ ، $CFI = 0/93$ ، $RMSEA = 0/06$ را نشان داد. شکل ۵ ساختار عاملی فرهنگ یادگیری سازمانی را نشان می‌دهد. محدوده بار عاملی $0/47-0/71$ است. همه بارهای عاملی در $P > 0/05$ از نظر آماری معنادار بود.



شکل ۵. مدل اندازه‌گیری فرهنگ یادگیری سازمانی

پس از بررسی مدل اندازه‌گیری، پایایی پرسش‌نامه‌ها مورد بررسی قرار گرفت. به این منظور، ضریب آلفای کرونباخ استفاده شد. نتایج را می‌توان در جدول ۳ مشاهده نمود.

جدول ۳. میزان آلفای کرونباخ متغیرها

مقیاس	تعداد گویه ها	ضریب آلفای کرونباخ
قصد تسهیم دانش (۵-۱)	۵	۰/۶۹
تعهد سازمانی (۱۲-۶)	۶	۰/۷۳
رفتار شهروندی سازمانی (۳۱-۱۳)	۱۶	۰/۷۸
فرهنگ یادگیری سازمانی (۴۱-۳۲)	۷	۰/۸۱

ارتباط بین فرهنگ یادگیری سازمانی، قصد تسهیم دانش، تعهد سازمانی و رفتار شهروندی سازمانی در میان اساتید EFL و غیر EFL در دانشگاه‌های ایران به‌منظور پاسخ به سؤال اول پژوهش و بررسی رابطه بین فرهنگ یادگیری سازمانی، قصد تسهیم دانش، تعهد سازمانی و رفتار شهروندی سازمانی در بین اساتید EFL از فرمول همبستگی پیرسون استفاده شد.

جدول ۴. رابطه قصد تسهیم دانش، تعهد سازمانی، رفتار شهروندی سازمانی و فرهنگ یادگیری سازمانی

در بین اساتید EFL در ایران

فرهنگ یادگیری سازمانی	تعهد سازمانی	رفتار شهروندی سازمانی	
فرهنگ یادگیری سازمانی			۱/۰۰
Sig. (2-tailed)			۰/۰۰۰
تعهد سازمانی *			۰/۳۹
Sig. (2-tailed)			۰/۰۰۰
رفتار شهروندی سازمانی			۰/۱۲
Sig. (2-tailed)			۰/۲۰۱
قصد تسهیم دانش			۰/۲۷
Sig. (2-tailed)			۰/۱۷۰
			۰/۶۶**
			۰/۳۸*
			۰/۰۰۰
			۰/۰۰۰

جدول ۴ نشان می‌دهد که فرهنگ یادگیری سازمانی به‌طور مثبت و معنادار با ($r = .30, p < .05$) تعهد سازمانی در ارتباط است. علاوه بر این، نتیجه شد که تعهد سازمانی از رابطه مثبت و معناداری با قصد تسهیم دانش ($r = .38, p < .05$) برخوردار

است. همچنین مشخص شد که رابطه مثبت و معناداری بین رفتار شهروندی سازمانی و قصد تسهیم دانش وجود دارد ($P < 0.05$, $R = 0.66$).

به منظور پاسخ به سؤال دوم پژوهش و بررسی رابطه بین فرهنگ یادگیری سازمانی، قصد تسهیم دانش، تعهد سازمانی و رفتار شهروندی سازمانی در بین اساتید غیر EFL از روش همبستگی پیرسون استفاده شد.

جدول ۵. رابطه قصد تسهیم دانش، تعهد سازمانی، رفتار شهروندی سازمانی و فرهنگ یادگیری سازمانی

در بین اساتید غیر EFL در ایران

فرهنگ یادگیری سازمانی	تعهد سازمانی	رفتار شهروندی سازمانی	
فرهنگ یادگیری سازمانی		۱/۰۰	
Sig. (2-tailed)		۰/۰۰۰	
تعهد سازمانی	۱/۰۰	۰/۵۷*	
Sig. (2-tailed)	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	
رفتار شهروندی سازمانی	۰/۱۳	۰/۴۲*	۱/۰۰
Sig. (2-tailed)	۰/۳۰۱	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰
قصد تسهیم دانش	۰/۰۹	۰/۲۷	۰/۴۱*
Sig. (2-tailed)	۰/۱۲۴	۰/۳۰۱	۰/۰۰۴

جدول ۵ نشان می‌دهد که فرهنگ یادگیری سازمانی به طور مثبت و معناداری با تعهد سازمانی ($r = .57$, $p < .05$) و رفتار شهروندی سازمانی ($r = .42$, $p < .05$) در ارتباط است. علاوه بر این، مشخص شد که رفتار شهروندی سازمانی از رابطه مثبت و معناداری با قصد تسهیم دانش ($r = .44$, $p < .05$) برخوردار است.

به منظور پاسخ به سؤال سوم پژوهش و بررسی این نکته که آیا تفاوت معناداری بین اساتید EFL و غیر EFL با توجه به قصد تسهیم دانش، تعهد سازمانی، رفتار شهروندی سازمانی و فرهنگ یادگیری سازمانی وجود دارد، از آزمون t استفاده شد. در این راستا، مقایسه بین میانگین نمرات هر دو گروه صورت گرفت. نمره آزمون t بیشتر از ۲/۱۰ ($P < 0.5$) نشان می‌دهد که تفاوت معنادار است.

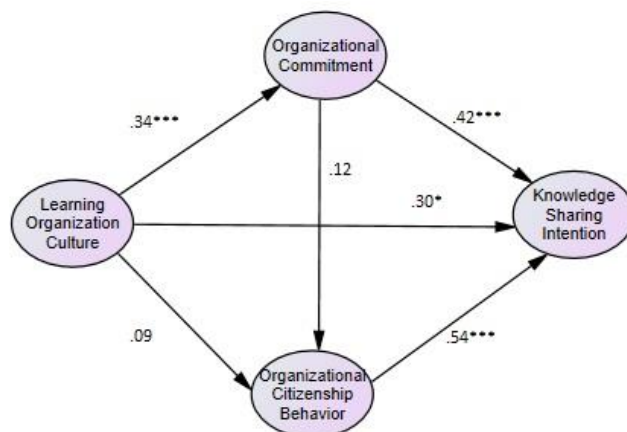
جدول ۶. نتایج آزمون T از گروه‌های EFL و غیر EFL

	EFL اساتید		EFL اساتید غیر					
	M	SD	M	SD	t-test	df	Sig.	سطح اطمینان %
قصد تسهیم دانش	۳/۶۶	۰/۹۶	۳/۳۲	۱/۰۶	۳/۶۷	۱۹۸	<۰/۰۵P	۹۹/۷۶
تعهد سازمانی	۳/۴۲	۰/۷۶	۲/۷۸	۰/۸۹	۵/۴۶	۱۹۸	<۰/۰۵P	۱۰۰
رفتار شهروندی سازمانی	۳/۳۴	۰/۹۸	۲/۷۳	۱/۰۹	۴/۱۶	۱۹۸	<۰/۰۵P	۱۰۰
فرهنگ یادگیری سازمانی	۲/۲۸	۰/۹۳	۲/۱۰	۰/۹۵	۱/۳۵	۱۹۸	>۰/۰۵P	۸۲/۲۷
Total								

جدول ۶ این نتایج را نشان می‌دهد: تفاوت معناداری در نمرات قصد تسهیم دانش در اساتید EFL ($M=3.66$, $SD=.96$) و اساتید غیر EFL ($M=3.32$, $SD=1.06$); ($t=3.67$, $P<.05$) وجود دارد؛ اختلاف معناداری در نمرات تعهد سازمانی در اساتید EFL ($M=3.42$, $SD=0.76$) و اساتید غیر EFL ($M=2.78$, $SD=0.89$) ($T=5.46$, $P<0.05$) وجود دارد؛ اختلاف معناداری در نمرات رفتار شهروندی سازمانی در اساتید EFL ($M=3.34$, $SD=0.98$) و در مدرسان غیر EFL ($M=2.73$, $SD=1.09$); ($t=4.16$, $P<.05$) وجود دارد؛ اختلاف معناداری در نمرات فرهنگ یادگیری سازمانی در اساتید EFL ($M=2.28$, $SD=0.93$) و در مدرسان غیر EFL ($M=2.10$, $SD=0.95$) ($T=1.35$, $P>0.05$) وجود ندارد.

به‌منظور پاسخ به سؤالات چهارم و پنجم پژوهش، برای بررسی روابط متقابل بین متغیرها و تأیید اینکه آیا مدل ارائه‌شده از قصد تسهیم دانش، تعهد سازمانی، رفتار شهروندی سازمانی و فرهنگ یادگیری سازمانی به‌اندازه کافی برای هر دو گروه اساتید EFL و غیر EFL در ایران مناسب است یا خیر، از معادلات ساختاری استفاده شد. شاخص برازش مدل نشان می‌دهد که مدل، داده‌ها را به‌اندازه کافی برازش کرده

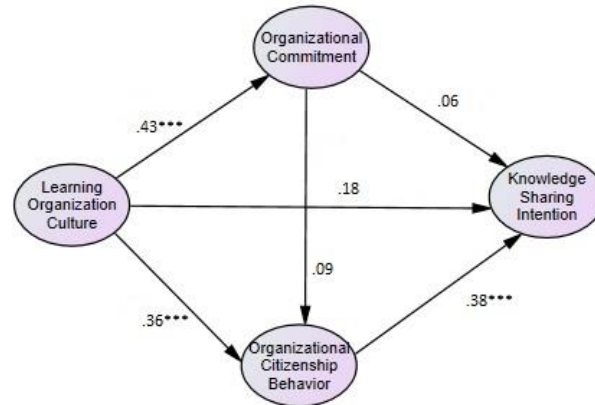
است $\chi^2 = 539.24$, $df = 189$, $\chi^2/df = 2.35$, $CFI = .91$, $TLI = .92$, $RMSEA = .06$



شکل ۶. روابط متقابل میان متغیرها برای اساتید EFL

شکل ۶ نشان می‌دهد: قصد تسهیم دانش ($\beta = .34$, $p < .05$) پیش‌بینی‌کننده مثبت و معنادار تعهد سازمانی است؛ فرهنگ یادگیری سازمانی ($\beta = .30$, $p < .05$)، پیش‌بینی‌کننده مثبت قصد تسهیم دانش است؛ فرهنگ یادگیری سازمانی ($\beta = .09$, $p < .05$) پیش‌بینی‌کننده قابل توجه رفتار شهروندی سازمانی نیست؛ فرهنگ یادگیری سازمانی ($\beta = .34$, $p < .05$) پیش‌بینی‌کننده مثبت تعهد سازمانی است؛ تعهد سازمانی ($\beta = .42$, $p < .05$) پیش‌بینی‌کننده مثبت قصد تسهیم دانش است؛ تعهد سازمانی ($\beta = .12$, $p < .05$) پیش‌بینی‌کننده قابل توجه رفتار شهروندی سازمانی نیست؛ رفتار شهروندی سازمانی ($\beta = .54$, $p < .05$) پیش‌بینی‌کننده مثبت قصد تسهیم دانش است.

مدل پیشنهادی برای اساتید غیر EFL را می‌توان در شکل ۷ مشاهده نمود. شاخص برازش مدل نشان می‌دهد که مدل، داده‌ها را به اندازه کافی برازش کرده است $\chi^2 = 544.39$, $df = 189$, $\chi^2/df = 2.35$, $CFI = .92$, $TLI = .94$, $RMSEA = .07$



شکل ۷. روابط متقابل میان متغیرها برای اساتید غیر EFL

بر اساس آنچه که می‌توان در شکل ۷ مشاهده کرد، فرهنگ یادگیری سازمانی (β $= .43, p < .05$)، پیش‌بینی‌کننده مثبت و معنادار تعهد سازمانی نیست؛ فرهنگ یادگیری سازمانی ($\beta = .18, p > .05$)، پیش‌بینی‌کننده معنادار قصد تسهیم دانش نیست؛ فرهنگ یادگیری سازمانی ($\beta = .36, p < .05$)، پیش‌بینی‌کننده مثبت رفتار شهروندی سازمانی است؛ فرهنگ یادگیری سازمانی ($\beta = .43, p < .05$)، پیش‌بینی‌کننده مثبت تعهد سازمانی است؛ تعهد سازمانی ($\beta = .06, p > .05$)، پیش‌بینی‌کننده مثبت قصد تسهیم دانش نیست؛ تعهد سازمانی ($\beta = .09, p > .05$)، پیش‌بینی‌کننده قابل توجه رفتار شهروندی سازمانی نیست؛ رفتار شهروندی سازمانی ($\beta = .38, p < .05$)، پیش‌بینی‌کننده مثبت قصد تسهیم دانش است.

۵. بحث و پیشنهادها

بررسی رابطه بین فرهنگ یادگیری سازمانی، قصد تسهیم دانش، تعهد سازمانی

و رفتار شهروندی سازمانی در میان اساتید EFL و غیر EFL در ایران

نتایج حاصل از پژوهش پیش رو برای اساتید EFL نشان داد که فرهنگ یادگیری سازمانی رابطه مثبت و معناداری با تعهد سازمانی داشت. علاوه بر این، نتیجه گرفته شد که تعهد سازمانی به‌طور مثبت و معنادار با قصد تسهیم دانش مرتبط بود. همچنین مشخص شد که رابطه مثبت و معناداری بین رفتار شهروندی سازمانی و قصد تسهیم

دانش وجود داشت. علاوه بر این‌ها، مشخص شد که رابطه مثبت و معناداری بین رفتار شهروندی سازمانی و قصد تسهیم دانش وجود داشت. همان‌طور که ذکر شده است، بسیاری از سازمان‌ها سعی در ایجاد شرایطی دارند که در آن کارکنان خود می‌توانند به‌طور مداوم یاد بگیرند و ایده‌های خود را به اشتراک بگذارند تا به انباشته شدن دانش و تغییر دسته‌ای از تجارب شخصی و دانش در درون سازمان کمک کند. باک و همکاران (۲۰۰۵) معتقدند که پس از آن که افراد به‌لحاظ روانی با سازمان آشنا شدند، آن‌ها اعتماد بیشتری نسبت به سازمان نشان می‌دهند، و مایل به تسهیم دانش هستند. یافته‌های پژوهش حاضر منطبق با مطالعه دمیرل و گاک (۲۰۱۳) است که به این نتیجه رسیدند تعهد سازمانی و مخصوصاً تعهد عاطفی اثر مثبتی بر تسهیم دانش دارد. در نتیجه، سازمان‌ها از منابع فعلی خود استفاده بهینه کرده و وفاداری خود نسبت به کارکنان خود را با ایجاد فرهنگ قصد تسهیم دانش داخل سازمان نشان می‌دهند. علاوه بر این، افزایش و حفاظت از سرمایه‌های فکری کارکنان سازمان از طریق تبدیل دانش افراد به دانش سازمانی به‌دست می‌آید. نتایج حاصل از پژوهش حاضر با نتایجی که از پژوهش حسین و حسین (۲۰۱۳) به دست آمد و اثر میانجی رفتار شهروندی سازمانی در رابطه بین نگرش‌های شغلی با رفتار قصد تسهیم دانش مورد مطالعه قرار گرفت، تأیید شده است. این دو نتیجه گرفتند که بین رفتار شهروندی سازمانی و قصد تسهیم دانش رابطه معناداری وجود دارد، اما رفتار شهروندی سازمانی در رابطه بین نگرش‌های شغلی و قصد تسهیم دانش نقش میانجی ایفا نمی‌کند. نتایج حاصل از پژوهش حاضر برای اساتید غیر EFL نشان داد که فرهنگ یادگیری سازمانی به‌طور مثبت و معناداری با تعهد سازمانی و رفتار شهروندی سازمانی مرتبط است. نتیجه دیگر آنکه رفتار شهروندی سازمانی رابطه مثبت و معناداری با قصد تسهیم دانش داشت. یافته‌های پژوهش حاضر منطبق با نتایج ارائه شده وانگ و همکاران (۲۰۰۵) می‌باشد که رابطه‌ای بین تعهد سازمانی و فرهنگ یادگیری سازمانی را تأیید کردند. آن‌ها تعهد سازمانی را در سه بعد مورد مطالعه قرار دادند: عاطفی، هنجاری و مستمر. این اجزا با ابعاد فرهنگ یادگیری

سازمانی در ارتباط بوده‌اند. در پژوهش دیگری که لین (۲۰۰۸) انجام داده، روابط بین رفتار شهروندی سازمانی و قصد تسهیم دانش با در نظر گرفتن جنسیت به‌عنوان تعدیل‌کننده، مورد بررسی قرار گرفت. در مدل ارائه‌شده، پنج جزء رفتار شهروندی سازمانی یعنی نوع‌دوستی، حسن نیت، وظیفه‌شناسی، جوانمردی و فضیلت مدنی بر قصد تسهیم دانش مؤثر بوده‌اند؛ البته با برخی تفاوت‌ها در نتایج هنگامی که جنسیت به‌عنوان عامل تعدیل در نظر گرفته شده بود. در حالی که جنسیت به‌عنوان یک عامل در نظر گرفته نشده است، نتایج حاصل از مطالعه حاضر این یافته‌ها را پشتیبانی می‌کند. علاوه بر این، تحقیقات چن (۲۰۱۰) و هوانگ (۲۰۱۱) نشان دادند که رفتار شهروندی سازمانی اثر مثبت و معناداری بر قصد تسهیم دانش دارد. همچنین این یافته‌ها همراستا با مطالعاتی است که توسط الزوبی (۲۰۱۱) صورت گرفته است. وی در پژوهش خود به بررسی اثرات رفتار شهروندی سازمانی در قصد تسهیم دانش پرداخته و نشان داده است که ابعاد جوانمردی، وظیفه‌شناسی، و نوع‌دوستی از ابعاد رفتار شهروندی سازمانی تأثیر بیشتری بر قصد تسهیم دانش دارند، در حالی که بر اجزای رفتار شهروندی سازمانی در پژوهش حاضر تمرکز نشده است. نقش رفتار شهروندی سازمانی در ارتقای قصد تسهیم دانش نیز توسط دهقانی و همکاران (۲۰۱۵) مورد بررسی قرار گرفت. آن‌ها اظهار داشتند که میزان رفتار شهروندی سازمانی و ابعاد آن (نوع‌دوستی، وظیفه‌شناسی، جوانمردی، حسن نیت و فضیلت مدنی) در میان کارکنان در سطح متوسط بود. نتایج همچنین نشان داد که ارتباط بین رفتار شهروندی سازمانی و قصد تسهیم دانش معنادار بوده است. نتایج دیگر نشان داد که همبستگی بین قصد تسهیم دانش و ابعاد رفتار شهروندی سازمانی-نوع‌دوستی، وظیفه‌شناسی، جوانمردی، حسن نیت و فضیلت مدنی - معنادار بودند.

مقایسه اساتید EFL و غیر EFL با توجه به قصد تسهیم دانش، تعهد سازمانی، رفتار شهروندی سازمانی، و فرهنگ یادگیری سازمانی

نتایج حاصل از پژوهش حاضر نشان داد که تفاوت معناداری در امتیازات قصد تسهیم دانش در اساتید EFL و در اساتید غیر EFL وجود دارد.

اختلاف معناداری در امتیازات برای تعهد سازمانی در اساتید EFL و اساتید غیر EFL وجود دارد. همچنین تفاوت معناداری در نمرات رفتار شهروندی سازمانی در اساتید EFL و اساتید غیر EFL بود. از سوی دیگر، تفاوت معناداری در نمرات فرهنگ یادگیری سازمانی در اساتید EFL و اساتید غیر EFL وجود ندارد. بر اساس یافته‌های اشاره شده در بالا، هر دو گروه از اساتید اشتراک در نتایج را به‌جز در یک عامل (فرهنگ یادگیری سازمانی) نشان می‌دهند. تجزیه و تحلیل دقیق‌تر نتایج ثابت کرد که اساتید EFL میزان بیشتری از قصد تسهیم دانش، تعهد سازمانی و رفتار شهروندی سازمانی را در مقایسه با هم‌تایان خود در گروه Non-EFL نشان دادند. علت را می‌توان به این واقعیت نسبت داد که گروه اساتید غیر EFL شامل مدرسان زمینه‌های مختلف دانشگاهی هستند که طیف گسترده‌ای از موقعیت و فرصت‌های شغلی را ارائه می‌دهند. علاوه بر این، مؤلفه‌های هر پرسش‌نامه به موشکافی بیشتری برای رسیدن به درکی بهتر از علل نیاز دارد. اعضای این گروه به‌ویژه کسانی که در زمینه‌های مهندسی فعالیت دارند، عمدتاً در خارج از محیط دانشگاه نیز در مشاغل مشغول بودند. نتایج مربوط به فرهنگ یادگیری سازمانی نشان داد که تفاوت معناداری بین دو گروه وجود نداشت.

آیا مدل ارائه‌شده از قصد تسهیم دانش، تعهد سازمانی، رفتار شهروندی سازمانی و فرهنگ یادگیری سازمانی، داده‌ها را به‌اندازه کافی برای اساتید دانشگاه EFL و غیر EFL در ایران برازش می‌کند؟

بر اساس نتایج: فرهنگ یادگیری سازمانی پیش‌بینی‌کننده مثبت و معنادار تعهد سازمانی بود؛ فرهنگ یادگیری سازمانی پیش‌بینی‌کننده مثبت قصد تسهیم دانش بود؛ فرهنگ یادگیری سازمانی پیش‌بینی‌کننده معنادار رفتار شهروندی سازمانی نبود؛ تعهد سازمانی پیش‌بینی‌کننده مثبت قصد تسهیم دانش بود؛ تعهد سازمانی پیش‌بینی‌کننده مثبت رفتار شهروندی سازمانی نبود؛ رفتار شهروندی سازمانی پیش‌بینی‌کننده مثبت قصد تسهیم دانش بود. از یافته‌های بالا می‌توان نتیجه گرفت که مدل پیشنهادی برای اساتید EFL با برخی نتایج پیشینه مطابقت ندارد. می‌توان این‌گونه در نظر گرفت که

برای اساتید EFL، فرهنگ یادگیری سازمانی به عنوان پیش‌بینی‌کننده رفتار شهروندی سازمانی دیده نمی‌شود. علاوه بر این، تعهد سازمانی به عنوان پیش‌بینی‌کننده رفتار شهروندی سازمانی در نظر گرفته نشده است.

نتایج نشان داد که: فرهنگ یادگیری سازمانی پیش‌بینی‌کننده مثبت و معنادار تعهد سازمانی بود؛ فرهنگ یادگیری سازمانی پیش‌بینی‌کننده معنادار قصد تسهیم دانش نبود؛ فرهنگ یادگیری سازمانی پیش‌بینی‌کننده مثبت رفتار شهروندی سازمانی بود؛ فرهنگ یادگیری سازمانی پیش‌بینی‌کننده مثبت تعهد سازمانی بود؛ تعهد سازمانی پیش‌بینی‌کننده معنادار قصد تسهیم دانش نبود و رفتار شهروندی سازمانی پیش‌بینی‌کننده مثبت قصد تسهیم دانش بود. از یافته‌های بالا می‌توان نتیجه گرفت که مدل پیشنهادی برای اساتید غیر EFL با برخی نتایج مطابقت ندارد. می‌توان این گونه در نظر گرفت که برای اساتید غیر EFL، فرهنگ یادگیری سازمانی به عنوان پیش‌بینی‌کننده قصد تسهیم دانش دیده نمی‌شود. علاوه بر این، تعهد سازمانی به عنوان پیش‌بینی‌کننده قصد تسهیم دانش و رفتار شهروندی سازمانی در نظر گرفته نشده است.

پژوهش پیش رو به منظور بررسی رابطه بین رفتار شهروندی سازمانی، فرهنگ یادگیری سازمانی، تعهد سازمانی و قصد تسهیم دانش در دانشگاه‌های ایران برای هم اساتید EFL و هم اساتید غیر EFL انجام شده است. این پژوهش به افزایش دانش به چند روش کمک می‌کند. اول اینکه این پژوهش نشان می‌دهد که آنچه عامل تعیین‌کننده در یک محیط لحاظ می‌شود می‌تواند عمیقاً در مراکز آموزشی مختلف متفاوت باشد. عواملی که به عنوان پیش‌بینی‌کننده در نظر گرفته شده است، معناداری مشابه در زمینه‌های مختلف و برای کارکنان مختلف ندارد. دوم، دلایل اساسی ایجادکننده این پدیده با توجه به مؤلفه‌های هر عامل می‌تواند در تحقیقات بیشتر مورد بررسی قرار گیرد. همچنین، روابط غیرمستقیم درگیر در مطالعات فعلی یا مشابه می‌تواند در نظر گرفته شود. آخرین نکته این است که یافته‌های مطالعات مشابه به

یک جریان می‌تواند برای اهداف مدیریتی و اداری هم در محیط‌های علمی و هم در محیط‌های کسب و کار مورد استفاده قرار گیرد.

کتابنامه

۱. بشلیده، ک.، ارشدی، ن.، و سخراوی، ر. (۱۳۹۵). بررسی رابطه فرهنگ یادگیری سازمانی با توانمندسازی روان‌شناختی نوآوری سازمانی با توجه به نقش میانجی‌گری یادگیری سازمانی در کارکنان شرکت ملی حفاری ایران. *مدیریت برآموزش سازمان‌ها*، ۵(۱)، ۱۶۳-۱۸۸.
۲. تقوی، م.، و شریفی‌میلابی، ح. (۱۳۸۹). رابطه بین رهبری خدمتگزار با تعهد سازمانی و مؤلفه‌های آن در سازمان بهزیستی اصفهان. *پژوهش‌های مدیریت*، ۴(۱۱)، ۱۰۵-۱۲۴.
۳. حسین‌پور، د.، اصغری‌اقدام، ب.، و محجوب، ع. (۱۳۹۴). تأثیر فرهنگ سازمانی بر یادگیری سازمانی. *فصلنامه رسالت مدیریت دولتی*، ۴(۱۱ و ۱۲)، ۵۷-۷۰.
۴. زارعی‌متین، ح. (۱۳۹۱). *مدیریت رفتاری سازمانی پیشرفته*. تهران: آگه.
۵. سلیمی، م.، حسینی، ا.، رعداآبادی، م.، طاهری‌میرقائد، م.، حسینی، س.، ه.، بختیاری، م. (۱۳۹۲). همبستگی بین رفتار شهروندی سازمانی و ابعاد آن با مشارکت شغلی در کارکنان دو بیمارستان خصوصی و دولتی شهر تهران. *فصلنامه مدیریت ارتقای سلامت*، ۲(۴)، ۵۰-۵۶.
۶. یوسفی‌امیری، م.، قلی‌پور، آ.، سیدجوادین، س. ر.، و وکیلی، م. (۱۳۹۲). بررسی ارتباط ویژگی‌های شخصیتی پرستاران با رفتار شهروندی سازمانی در بیمارستان‌های آموزشی شهر زنجان سال ۱۳۹۱. *مجله مراقبت‌های پیشگیرانه در پرستاری و مامایی*، ۳(۲)، ۷۰-۸۰.
7. Alavi, M., & Leidner, D.E. (1999). Knowledge Management Systems: Issues, Challenges, and Benefits. *Communications of Association of Information Systems*, 1(7), 1-37.
8. Allison, B.J., Voss, R.S. & Dryer, S. (2001). Student classroom and career success: The role of organizational citizenship behavior. *Journal of Education for Business*, 76, 282-288.
9. Al-Zu'bi, H., Ali (2011). Organizational Citizenship Behavior and Impacts on Knowledge Sharing: An Empirical Study. *International Business Research*, Vol. 4, No. 3.
10. Bolino, M.C. (2012). Citizenship behavior and impression management: Good soldiers or good actors? *Academy of Management Review*, 24, 82-98.
11. Bock, G., Lee, J., Zmud, R., & Kim, Y. (2005). Behavioral intention formation in knowledge sharing: Examining the roles of extrinsic motivators, social-psychological forces, and organizational climate. *MIS Quarterly*, 29, 87-111.

12. Burud, S., & Tumolo, M. (2004). *Leveraging the new human capital*. Mountain View, CA: Davies-Black.
13. Cabrera, A., & Cabrera, E. (2002). Knowledge-sharing dilemmas. *Organization Studies*, 23, 687-710.
14. Cheng, J. (2004). The influential model of teachers' "organizational citizenship behavior" in elementary and junior high schools. *Journal of Taiwan Normal University: Education*, 49, 41 - 62.
16. Cheng, M., Y., Ho, J., S., Y., & Lau P. M. (2013) *Electronic Journal of Knowledge Management Volume 7, Issue 3, (pp313 - 324)*.
17. Chun, C., Huang, & Ching, S., You (2010). The three components of organizational commitment on in-role behaviors and organizational citizenship behaviors. *African Journal of Business Management*, Vol. 5(28).
19. Dehghani M., R, Hayat, A., A, Kojuri J, Esmi, K. (2015). Role of organizational citizenship behavior in promoting knowledge sharing. *J Health Man & Info*. 2015;2(4):126-131.
21. Demirel, Y., & Goc, K. (2013). *The impact of organizational commitment on knowledge sharing*. 1st annual international interdisciplinary conference, AIIC 2013, 24-26 April, Azores, Portugal.
23. Ghorbanizadeh, V. (2008). *Organizational learning and learning organization: An approach to knowledge management*. Tehran: Baztab Press.
24. Hew, K., Hara, N. (2007). Empirical study of motivators and barriers of teacher online knowledge sharing. *Educational Technology Research and Development*, 55(6), 573-595
26. Husain, H., (2013). Mediating effect of OCB on the relationship between job attitudes on knowledge sharing behaviour. *International Journal of Science and Research (IJSR)*, Volume 5 Issue 1, January 2016.
27. Jacobson, C. M. (2008). KS Between Individuals. In Jennex, M. E. (Ed), *KM: Concepts, Methodologies, Tools And Applications* (Pp. 1633-1642). *Hershey: Information Science Reference*
28. Khajavy, Gholam Hassan; Ghonsooly, Behzad; Fatemi, Azar Hosseini; Choi, Charles W. (2016).
29. *TESOL Quarterly: A Journal for Teachers of English to Speakers of Other Languages and of Standard English as a Second Dialect*, v50 n1 p154-180 .
30. Kim, S., & Ju, B. (2008). An analysis of faculty perceptions: Attitudes toward knowledge sharing and collaboration in an academic institution. *Library & Information Science Research*, 30, 282-290.
32. Kolekofski, K. E., & Heminger, A. R. (2003). Beliefs and attitudes affecting intentions to share

- 33.information in an organizational setting. *Information & Management*, 40.
- 34.Lin, N. (2007). Building a network theory of social capital. *Connections*, 22, 28-51.
- 35.Lin, C. P. (2007). To Share or Not To Share: Modeling Tacit Knowledge Sharing, Its Mediators and Antecedents. *Journal of Business Ethics*, 70, 411-428.
- 36.Mowday, R. T., Steers, R. M., & Porter, L. W. (1979). The measurement of organizational commitment. *Journal of Vocational Behavior*, 14, 224-247.
- 37.O'Reilly, CA, & Chatman J. (2013). Organizational commitment and psychological
- 38.attachment: the effects of compliance, identification, and internalization on prosocialbehaviour. *Journal of Applied Psychology* 71: 492–499.
- 39.Organ, D. W., & Ryan, K. (1995). A meta-analytic review of attitudinal and dispositional predictors of organizational citizenship behavior. *Personnel Psychology*, 48, 775-802.
- 40.Podsakoff, P. M., MacKenzie, S. B., Lee, J., & Podsakoff, N. (2003). Common method biases in behavioral research: A critical review of the literature and recommended remedies. *Journal of Applied Psychology*, 88, 879-903.
- 41.Prahalad, C., & Hamel, G. (1990).The core competition of the corporation. *Harvard Business Review*, 68, 79–91.
- 42.Ramachandran, S. D., Chong, S. C., & Ismail, H. (2009). The practice of knowledge
- 43.management processes: A comparative study of public and private higher education institutions in Malaysia. *VINE: The Journal of Information and Knowledge Management Systems*, 39, 203–222.
- 44.Reychav, I., & Weisberg, J., (2010) Bridging Intention And Behavior Of Knowledge Sharing. *Journal Of Knowledge Management* 14(2): 285–300.
- 45.Rogers, E. M. (2003). *Diffusion of innovations*. New York, NY: Free Press.
- 46.Ryu, S., Ho, S. H., & Han, I. (2003). Knowledge sharing behavior of physicians inhospitals.
47. *Expert Systems with Applications*, 25, 113-122. doi:10.1016/S0957-4174(03)00011-3
- 48.SyedIhksan, F., and Rod., Roland (2004). Benchmarking Knowledge Management in a Public
- 49.with Social Intelligence and Organizational Citizenship Behavior of Education Office in Mahmud Abad. *International Research Journal of Management Sciences*, 3(4).
- 50.Van den Hooff, B., & De Ridder, J. A. (2004). Knowledge Sharing in Context: The Influence of
- 51.Organizational Commitment, Communication Climate and CMC Use on Knowledge Sharing. *Journal of Knowledge Management*, 8(6), 117-130.
- 52.Wang X. Minnesota: University of Minnesota; 2005. Relationships among Organizational

53. Learning culture, Job satisfaction and Organizational Commitment in Chinese state-owned and Privately-owned Enterprises.
54. Yang, J. (2007). The Impact of Knowledge Sharing on Organizational Learning and Effectiveness. *Journal of Knowledge Management*, 11(2), 83-90.
56. Yang, H.L., & Wu, T. C. T. (2008). Knowledge sharing in an organisation. *Technological Forecasting & Social Change*, 75, 1128-1156. doi:10.1016/j.techfore.2007.11.008.
58. Zhao.h., Peng,Z., Chen,H.(2013). " Compulsory Citizenship Behavior and Organizational Citizenship Behavior: The Role of Organizational Identification and Perceived Interactional Justice", *the Journal of Psychology*, Vol.148, No. 2, PP. 177-196.

بررسی دیالکتیک هنر در «ترجمه ادبی» بر اساس نظریات تئودور آدورنو و والتر بنیامین: نقد ترجمه رمان ناتور دشت

بهروز احمدزاده بیانی (مربی گروه زبان انگلیسی، واحد آبادان، دانشگاه آزاد اسلامی، آبادان، ایران)

behrouzahmadzadeh@gmail.com

چکیده

نظریات تئودور آدورنو و والتر بنیامین در خصوص هنر با راهبرد ترجمه متون ادبی ارتباط معنی دار دارد. هر دو نظریه پرداز به حقیقت هنری اعتقاد دارند، اما تفاوت آن‌ها در چگونگی درک و انتقال حقیقت و حس هنری است به طوری که دیالکتیک هنری میان فرم و محتوا حفظ شود. بنابراین ترجمه ادبی فراتر از یک ترجمه خوب تنها به انتقال صحیح پیام محدود نمی شود بلکه میزان تأثیر و تداوم اثر در فرهنگ مقصد معیار است. این چنین وظایف مترجم ملزم به درک حقیقت هنری و رویارویی با چالش‌هایی است که نیازمند راهکارهای نظری در زیباشناسی، تفسیر و ترجمه می باشد. بنیامین با نظریه «هنر بازتولیدپذیر» بر مدل ترجمه بین خطی تأکید دارد تا حس منحصر به فرد مفاهیم هنری را آزاد سازد و از آن برای آگاهی بخشی به مردم استفاده کند، اما آدورنو با ارائه نظریه دیالکتیک منفی بر تداوم حقیقت هنر و بی قالب بودن آن تأکید دارد که این دیدگاه با ترجمه تفسیری مطابقت دارد. در این مقاله ایدئولوژی مترجمان مختلف رمان *ناتور دشت* در درک و انتقال لحن، حس و پیام اثر با توجه به مشابهت اثر با نظریات انتقادی بنیامین و آدورنو مورد بحث و بررسی قرار گرفت. ترجمه محمد نجفی نه تنها از نظر امانت داری در لحن با نظریه بازتولید هنری بنیامین همخوانی دارد، بلکه از نظر همانندسازی دیالکتیک هنری، با نظریه دیالکتیک منفی آدورنو همخوانی دارد و موفق تر از سایر ترجمه ها می باشد.

کلیدواژه‌ها: تئودور آدورنو، والتر بنیامین، ترجمه ادبی، رمان *ناتور دشت*، احمد کریمی حکاک، محمد نجفی، آراز بارسقیان.

۱. مقدمه

رمان *ناتور دشت* نوشته دیوید جروم سالینجر در آمار مجله نیویورک تایمز از پرفروش‌ترین آثار ادبی جهان به‌شمار می‌آید که ترجمه‌های آن به زبان فارسی اختلاف نظرهایی به‌همراه داشته است. ساختار اثر مبتنی بر تک‌گفتان‌های پسر نوجوانی به‌نام هولدن کولفیلد است که ماجرای اخراج خود از مدرسه را روایت می‌کند، اما محتوای اثر به انتقاد از ارزش‌های مصرف‌گرایی و عوام‌فریبی در آمریکای دهه پنجاه می‌پردازد. هولدن شخصیتی پویا دارد که برای مقابله با خطر بی‌اخلاقی گسترده در جامعه صنعتی و به‌ویژه در مدارس تصمیم می‌گیرد و به خودآگاهی می‌رسد؛ تا جایی که تصمیم فرار را تغییر می‌دهد و در کنار خواهر کوچک‌ترش در خانه می‌ماند.

ناتور دشت را تا به حال چهار نفر به فارسی ترجمه کرده‌اند: ابتدا ۱۳۴۵ خورشیدی احمد کریمی حکاک در انتشارات مینا (که البته ایشان پس از انقلاب آن را ویرایش کردند)؛ سال ۱۳۷۷ محمد نجفی در انتشارات نیلا؛ سال ۱۳۸۹ زهرا ذوالقدر در انتشارات نشر گستر و سال ۱۳۹۳ آراز بارسقیان در انتشارات میلکان. پژوهش حاضر با توجه به محدودیت دسترسی به برخی منابع بر ترجمه اول کریمی، ترجمه نجفی و ترجمه بارسقیان متمرکز است.

تعدد ترجمه‌ها و خوانش‌های فارسی موجود از رمان *ناتور دشت* نشان‌دهنده تفاسیر متفاوت مترجمان از دیالکتیک هنری این اثر ادبی می‌باشد، چنان‌که تقابل میان لحن و روایت ترجمه را دشوار ساخته است. به عبارت دیگر، دیالکتیک میان فرم و محتوا به اشکال مختلف در آثار ادبی هنری ظاهر می‌شود. از یک سو واژگان و شخصیت‌پردازی به‌گونه‌ایست که با نوجوانی سرکش روبه‌رو می‌شویم و از سوی دیگر لحن خودآگاهانه شخصیت اصلی فراتر از یک نوجوان ساده منجر به ایجاد یک نیروی محرک تسخیرناپذیر در متن اثر می‌باشد که به آن قابلیت تفسیر نامحدود می‌دهد و بقای متن را میسر می‌سازد. در نتیجه، ترجمه ادبی در اینجا با مشکل چگونگی برگردان فرم اثری روبه‌روست که می‌بایست ابعاد مختلف شخصیت‌ها،

حس درونی و سایر فاکتورهای یک ساختار هنری را حفظ کند. بدین صورت، ترجمه جنبه هنری از انتقال صرف پیام متن از زبانی به زبان دیگر فراتر می‌رود؛ زیرا جوانب مختلف معنا، حس، زیبایی و تأثیرگذاری زبان مبدأ را شامل می‌شود.

به‌طور کلی، ترجمه ادبی از مباحث پیچیده در ترجمه‌شناسی به‌شمار می‌آید، چنان‌که برخی صاحب‌نظران آن را صرفاً هنر و برخی دیگر آن را تابع قوانین زبان‌شناسی می‌دانند. همچنین برخی از روش خواننده‌محور و برخی وفاداری به زبان مبدأ را اصول کار ترجمه ادبی می‌دانند. پیشینه ترجمه‌شناسی آثار ادبی نیز نشان‌دهنده نیاز به نظریات و ارائه تدابیر خاص برای ترجمه رابطه چندبعدی میان زبان مجازی و معنا در این متون می‌باشد. در این راستا، عزیدفتری ترجمه را ضرورتاً مبتنی بر هر دو جنبه زبان‌شناختی و هنری می‌داند؛ گرچه بر این باور است که مترجم خوب در آفرینش کلام بیش از رعایت قواعد زبانی به خلاقیت هنری روی می‌آورد (عزیدفتری، ۱۳۷۸). فرحزاد با تأکید بر تمایز میان کیفیت ترجمه و نقد ترجمه به لزوم توسعه معیارهای پویا در ترجمه معتقد است (فرحزاد، ۱۳۹۰).

از آنجایی‌که بنیامین با ارائه نظریه «بازتولید هنر ماشینی» و آدورنو با نظریه «دیالکتیک منفی» راهگشای راهبردهای تازه برای تحلیل هنر در متون ادبی می‌باشند، مقاله حاضر در صدد است با بررسی نظریه‌های این دو متفکر، مدل‌های مختلف ترجمه رمان *ناتور دشت* را مورد بحث و بررسی قرار دهد. این مطالعه از دو بخش تشکیل می‌گردد: تحلیل نظریات آدورنو و بنیامین و نقد ترجمه‌ها.

۲. بحث و بررسی

ترجمه متون ادبی، ناگزیر از تفسیر دیالکتیک هنری است؛ زیرا مترجم می‌بایست جنبه هنری متن را در ارتباط با بستر اجتماعی فرهنگی و فاکتورهای چندگانه ایدئولوژی، روایت، تاریخ و لحن اثر مورد توجه قرار دهد. در واقع، دیالکتیک بیانگر رابطه معماگونه اثر با واقعیت است که از لایه‌های مختلف معنا و احساساتی تشکیل می‌شود که به راحتی در قالب کلمات و جملات نمی‌گنجد. در عین حال، باید توجه داشت دیالکتیک هنری همانند یک نیروی بالقوه موجب تداوم جذابیت اثر ادبی

می‌شود و عناصر پیچیده‌ای از واقعیت و تخیل را در بردارد که با ابعاد تاریخی، اجتماعی و فلسفی اثر مرتبط است. در نتیجه، آنچه برای مترجم ضرورت دارد حفظ ساختار دیالکتیک هنری متن مبدأ می‌باشد و انتقال آن به زبان مقصد به گونه‌ای که پویایی و حرکت نامحدود معنا حفظ شود. بنابراین، ترجمه راهی برای تداوم حقیقت هنری در زبان‌های مختلف است که باید با توجه به خصوصیت چندوجهی و پیچیده اثر هنری در لایه‌های زیرین، زبان مجازی، جمله‌بندی، چیدمان واژگان و ارتباط آن‌ها با پراکسیس اجتماعی انجام شود.

پژوهش حاضر با توجه به اهمیت حفظ دیالکتیک هنری به مطالعه نظریات والتربنیامین و تئودور آدورنو در تبیین مفاهیم و ساختار هنری می‌پردازد تا مدل‌های مختلف ترجمه ناتوردشت را مورد ارزیابی قرار دهد. در این راستا، باید توجه داشت که هر دو متفکر دارای دیدگاه مشترک ضد سرمایه‌داری هستند؛ گرچه اختلاف نظرات هنری آن‌ها نیز قابل توجه است؛ زیرا بنیامین به ترجمه بین خطی مفاهیم هنری و آدورنو به تفسیر نامحدود مفاهیم هنری گرایش نشان می‌دهد. به هر حال، اثر مورد مطالعه در این پژوهش نیز دارای دیدگاه ضد سرمایه‌داری است و دیالکتیک آن مبتنی بر تضاد میان دنیای پاک کودکان با دنیای ریاکارانه بزرگسالان است. همچنین اساس روایت این اثر تک‌گویی‌های دانش‌آموز هفده ساله ایست که فراتر از سن خود دارای لحن انتقادی اجتماعی می‌باشد. او نمی‌تواند با معیارهای جامعه مدرن آمریکا سازگاری پیدا کند و سخنان اعتراف‌آمیز او در نزد روانکاو بیانگر سرگشتگی نسل جوان در دنیای پست‌مدرن است.

بخش نخست مقاله به بررسی بنیان‌های فلسفی دیالکتیک هنری بر اساس نظریات بنیامین و آدورنو می‌پردازد و بخش دوم به نقد ایدئولوژی مترجمان ناتوردشت اختصاص دارد:

الف) نخست باید توجه داشت که بنیامین و آدورنو از متفکران معاصر زبان و فلسفه اجتماعی هستند که نظریاتشان متوجه نحوه درک هنر و انتقال دیالکتیک اثر به‌ویژه در آثار ادبی هنری است و در نتیجه نظریاتشان در مطالعات ترجمه قابل

استفاده است. هر دو به اهمیت زبان و گفتمان فرهنگی در فرآیند قدرت سیاسی اجتماعی توجه دارند و تهی شدن زبان از معنا و نادیده گرفتن ذهنیت افراد در عصر روشنفکری را مورد انتقاد قرار می دهند (آدورنو، ۱۳۸۸، ص. ۱۲۶).

هر دو نظریه پرداز از جایگاه برجسته ای میان فیلسوفان معاصر و مکتب فرانکفورت برخوردارند و از نقد درون ماندگار یا مطالعه اثر در بستر فرهنگی اجتماعی برای درک حقیقت هنر استفاده می کنند. در اینجا جنبه اصلی نظریات دو متفکر بر اساس یک سؤال مورد بررسی قرار می گیرد: راهبرد انتقال فرم و محتوای اثر هنری چگونه باشد تا دیالکتیک و تأثیرگذاری آن بر جامعه مقصد حفظ شود؟

در این راستا، والتر بنیامین سه جنبه اصلی برای آثار هنری قائل است: تاریخ، زبان و تکنولوژی. او ماهیت هنر را بیان حقیقت در بستر تاریخ می داند و آن را وسیله ای برای تبدیل محتوای تاریخی به حقیقت فلسفی می شمارد (بنیامین، ۱۹۲۳، ص. ۱۸۲). بر این اساس، زمان و مکان هنر را تحت تأثیر قرار می دهد (فیروزآبادی، ۱۳۸۷) و در نتیجه اثر هنری تابع شرایط و بستر اثر است. هنر برای بنیامین، برخلاف آدورنو، به خودی خود تکامل بخش ایده ها نیست، بلکه بیانگر جنبه عینی از حقیقت و شرایط سیاسی اجتماعی است (احمدی، ۱۳۷۶، ص. ۲۳۶). به عبارت دیگر، بنیامین هنر را وسیله ای برای درک تاریخ و ارتقای ذهنیت سوژکتیو می داند (آذری، ۱۳۹۵).

بنیامین معتقد است معنا در زبان تحقق می یابد و در نتیجه هنر وابسته به زبان است. او «زبان محض» را به معنای زبان الهی یا جنبه متافیزیک زبان می داند که موجب پویایی و حس منحصر به فرد در اثر مبدأ می باشد. در عین حال، او به تداوم اثر هنری در زبان در مفهوم کلی معتقد است و زبان را سوژه جایگزین عقلانیت مدرن و حلقه ارتباط فرهنگ های مختلف قلمداد می کند. تأکید بر فرم و حس زبان مبدأ موجب می شود تا بنیامین ترجمه ای را که صرفاً به دنبال انتقال پیام باشد، «ترجمه بد» بخواند. او معتقد است ترجمه می بایست ضامن بقای متن مبدأ باشد چنان که تأثیرگذاری زبان مبدأ بر زبان مقصد را لازمه ترجمه خوب به شمار می آورد. ترجمه مطلوب برای بنیامین، ترجمه بین خطی است؛ زیرا مترجم می تواند با اضافه کردن توضیحات در بین

جملات زبان مقصد، اصالت متن مبدأ را حفظ نماید. در واقع، بنیامین ترجمه را همانند پرکردن شکاف زبان مقصد با معانی برگرفته از زبان مبدأ می‌داند که موجب بازتولید معانی جدید و تکامل زبان مقصد می‌گردد. بنیامین در مقاله «وظیفه مترجم» در سال ۱۹۲۳ اظهار می‌کند: «هیچ شعری برای خواننده، هیچ تصویری برای بیننده و هیچ سمفونی برای شنونده نیست» (بنیامین، ۱۹۲۳، ص. ۱۹۵).

همچنین بنیامین به ظرفیت تکنولوژی مدرن برای تولید انبوه هنر یا انتقال تجربه هنری توجهی ویژه دارد (کمالی و اکبری، ۱۳۸۷). او بازتولیدپذیری هنر مدرن را راهی برای هاله‌زدایی یا غلبه بر قداست هنر آیینی قلمداد می‌کند. بنیامین معتقد است هنر ماهیت غیرمفهومی ندارد و باید آن را از چنگ طرفداران جنبش «هنر برای هنر» خارج کرد؛ زیرا آن‌ها به دنبال انفعال مخاطبین خود هستند. در واقع، بنیامین همچون برتولت برشت به دنبال تغییر عناصر هنری و فعال کردن مخاطب است. او هنر را نشانگر تغییرات اساسی در تجربه انسان می‌داند که درون خود دارای نیروی بالقوه دیالکتیک است. در این راستا، دیالکتیک می‌تواند تهدیدآمیز یا امیدبخش باشد. به عبارت دیگر، پراکسیس سیاسی برای هنر مدرن می‌تواند دارای مزایا و معایبی باشد؛ تهدید از بابت آنکه قدرت‌های توتالی تر - فاشیسم و سرمایه‌داری - می‌توانند از امکانات تکنولوژی سوء استفاده کنند و هنر را در قالب رسانه جمعی برای ایجاد توهمات مسحورکننده و تحمیق یا بسیج توده‌ها به کار برند؛ امیدبخش از آن جهت که اثر هنری می‌تواند از مرحله هنر فراتر رفته و موجب ارتقای ادراک توده‌ها شود.

بر اساس دیدگاه بنیامین، ترجمه ادبی را می‌توان بازتولید هنر به‌شمار آورد. او معتقد است ترجمه می‌تواند از نقش نویسنده متن اصلی از اهمیت بیشتر برخوردار باشد؛ زیرا موجب تداوم و تعالی متن مبدأ می‌شود. او ترجمه‌پذیری متن را مبنایی برای تجلی مفاهیمی می‌داند که در متن اول به‌طور بالقوه وجود دارد. گرچه بنیامین همچون لفظ‌گرایان به واژگان توجه ویژه‌ای نشان می‌دهد، ترجمه را انتقال کلمات از زبانی به زبان دیگر نمی‌داند، بلکه به استحاله مفاهیم توجه دارد، چنان‌که ترجمه را نوعی فرآیند ترکیب یا اتحاد دو زبان قلمداد می‌کند. به اعتقاد او، ترجمه حقیقی

شفاف است و متن اصلی را نمی‌پوشاند بلکه به زبان محض اجازه می‌دهد تا با تقویت خویش در متن اصلی بدرخشد. او معتقد است حقیقت هنر به شکل غیرقابل فهم می‌تواند موجب سوء استفاده قرار گیرد و مترجم باید از آن اجتناب کند. به عبارت دیگر، مترجم می‌بایست زبان خالص یا مفهوم و حس محصور شده در اثر هنری را با خلق دوباره آن آزاد سازد. در نتیجه، ترجمه جدا از متن، اما در پیوند با آن است، چیزی است که بعد از آن می‌آید و به عمر متن اصلی بقا می‌بخشد (نجومیان، ۱۳۸۴، ص. ۶۶).

از سوی دیگر، آدورنو به طور مستقیم به مقوله ترجمه نمی‌پردازد، اما گستره مبانی نظری وی به اندازه‌ای است که می‌توان به واسطه حوزه اندیشه و نظریاتش، دیالکتیک هنر در ترجمه ادبی را مورد مطالعه قرار داد. او بر دو جنبه انتقادی و رهایی‌بخش اثر هنری تأکید دارد و حقیقت هنر را درون‌زا و قائم‌به‌ذات خود می‌داند که در لفافه زبان پنهان است. در نتیجه، آدورنو حقیقت را فراتر از مفاهیم زبانی و در دیالکتیک هنری جستجو می‌کند که دارای شکل منظومه‌ای یا غیرگزاره‌ای است. به عبارت دیگر، او درک حقیقت را مبتنی بر میمسیس یا نوعی شباهت هنر با واقعیت خارجی می‌داند (شاهنده، ۱۳۹۱). آدورنو معتقد است که اثر یک ادیب فراتر از یک متن ساده است (استانیتزک، ۲۰۰۵). در این راستا، او از سبکی پیچیده با ترکیب خاص دستور زبان و همراه با موسیقی پنهان در لایه‌های زیرین متن استفاده می‌کند (آدورنو، ۲۰۰۲). او لایه‌های مخفی معنا و زیباشناسی را در زیرساخت دستوری اثر هنری جستجو می‌کند و حقیقت هنر را نامتناهی و ناشی از دیالکتیک یا تضاد میان فرم اثر با مفاهیم موجود در بستر متن می‌داند. به اعتقاد آدورنو: «هیچ اثری به طور کامل با سطح مادی که مرحله فهم معنا اقتضا می‌کند، روشن نمی‌شود، چرا که مراحل بالاتر معنا را متزلزل می‌کنند. در نتیجه مسیر نفی تعیین معناست که به محتوای حقیقی منتهی می‌شود».

بر این اساس، برای درک ارتباط دیالکتیک منفی آدورنو با تحلیل و ترجمه آثار هنری، می‌بایست از یک سو به تناسب میان اثر هنری با حقیقت نامتناهی و از دیگر سو به اهمیت ترجمه و گسترش جنبه فرهنگی اثر ادبی توجه داشت. آدورنو هنر را

تابع سوژکتیویته یا تفسیر ذهنی نمی‌داند، بلکه آن را یک ابژه متقدم می‌شمارد. او با بررسی رابطه تمثیلی هنر با حقیقت خارجی به دنبال ابژکتیویته در حقیقت هنری است و هنر را دارای اصول خاص خود می‌داند، به طوری که نمی‌توان هنر را در قالب قوانین ثابت محصور کرد (آدورنو، ۲۰۰۲، ص. ۳). بر این اساس، مترجم ادبی حق ندارد نظرات شخصی خود را در تحلیل هنری به کار برد چنان که اظهار می‌دارد: «اثر هنری بر این امر تأکید دارد که ما پرسش از حقیقت یا ناحقیقت را به نحوی درون‌ماندگار مطرح کنیم، نه اینکه به طرزی دلخواسته مقیاس و میزانی از گوناگونی‌های فلسفی، فرهنگی و انتقادی را از بیرون به اثر اعمال نماییم» (آدورنو، ۱۹۸۲، ص. ۱۷۷).

آدورنو سعی دارد از محدودیت‌های تفکر سوژکتیو فاصله بگیرد تا به حقیقت بی‌انتها و درون‌زای اثر هنری نزدیک شود و در مقابل از قالب‌بندی تجربیات مبتنی بر عقلانیت فاصله می‌گیرد (هوهن، ۲۰۰۴، ص. ۱۲). او به جای رابطه عقلانی از میمسیس استفاده می‌کند تا هرگونه برتری و تفوق سوژه و ابژه بر یکدیگر را برطرف نماید. بدین صورت، آدورنو به دنبال ابژکتیویته یا ساختار مستقل برای حقیقت هنری است و به فراتر از برداشت‌های فردی می‌اندیشد؛ زیرا آن‌ها تنها بخشی از حقیقت ادامه‌دار هنر می‌باشند. آدورنو حقیقت را در فرای توسعه عقلانیت کنترل شده می‌داند و نگران زوال فردیت و نادیده‌انگاشتن آزادی حقیقی و یکسان‌سازی آگاهی و شعور انسان‌هاست. در این خصوص او همراه با هورکهایمر در طی اقامت در آمریکا اثر مشترک دیالکتیک روشنگری را می‌نویسد که به انتقاد از «دنیای مدرن مدیریت شده» می‌پردازد (هیوز، ۱۳۷۸).

تعمیم نظریه دیالکتیک منفی به مطالعات ترجمه حاکی از نامتناهی بودن حقیقت هنر در متن ادبی است. به عبارت دیگر، آدورنو همیشه به دنبال پویایی و ارائه نظریات نو درباره متن اثر می‌باشد. او دیالکتیک منفی را در مقابل برخورد کلیشه‌ای و سلطه‌گری نسبت به حقیقت ثابت قرار می‌دهد و برتری جویی در مواجهه افکار و فرهنگ‌ها نسبت به یکدیگر را نفی می‌کند؛ زیرا متن ادبی ابژه‌ایست که برداشت‌ها و

ترجمه‌های مختلف را در بر دارد. در عین حال، آدورنو برخلاف هگل دیالکتیک را نه به معنای «دلیل» و درونی‌شدن بلکه به معنای «حرکت» و عینی‌شدن می‌داند و غایتی برای مفاهیم انسانی قائل نیست.

آدورنو بر خلاف بنیامین معتقد است تکنولوژی به هنر آسیب می‌زند چنان‌که هنر مدرن صرفاً جنبه انتزاعی پیدا کرده و از کارکردهای اجتماعی خود جدا افتاده است. او جامعه‌شناسی هنر و ادبیات را بخشی از جامعه‌شناسی فرهنگ و تمدن می‌داند و با ارائه مدل پسازبانشناسانه بر عواملی همچون محتوای معطوف به حقیقت، معمابودگی و رهایی سوژه تأکید دارد (شاهنده و نوذری، ۱۳۹۲). او معتقد است هرگونه هنر عامه‌پسند به حقیقت هنر آسیب می‌زند چنان‌که از «صنعت فرهنگ» یا تبدیل اثر هنری به موضوعی پیش پا افتاده برای فرهنگ توده‌ها انتقاد می‌کند و آن را دروغین، ساختگی، غیردموکراتیک و سلطه‌گرایانه می‌داند. بر این اساس، آثار هنری بزرگ در گذشته تجسم یک «حقیقتی سلبی» بودند، اما صنعت فرهنگ معاصر سطح هنر را به «تقلید مطلق» تنزل داده تا ماهیت آدمی را به تمسخر بگیرد (ارشاد، ۱۳۹۲).

باوجود آنکه، بنیامین و آدورنو هر دو از هنر عوام‌پسندانه اجتناب می‌کنند و به فهم نیروی انتقادی و دیالکتیک موجود در اثر هنری به عنوان جایگزین تعیینات اجتماعی و جبرگرایی مکانیکی معتقدند، راهبرد آن‌ها در مواجهه با دیالکتیک هنر متفاوت است. هر دو به زبان، زیباشناسی و پراکسیس اجتماعی اثر توجه دارند و از محدود کردن حقیقت هنر به کلیشه‌ها دوری می‌کنند، اما بنیامین به دنبال آزادسازی سوژه و بیان حقیقت تاریخی از طریق هنر می‌باشد؛ در حالی‌که آدورنو به دنبال تداوم اندیشه در خارج از قید و بند سوژکتیویته است و آزادی را در ارتباط مستقیم با عینیت و ابژکتیویته حقیقت هنری جستجو می‌کند. هر دو به اصل امانت‌داری وفادارند و برای حفظ حس درونی کلام در زبان مبدأ از تکنیک بیگانه‌سازی مفاهیم در زبان مقصد استفاده می‌کنند (کولاکوفسکی، ۱۹۷۸)، اما بنیامین تفسیر را نمی‌پذیرد؛ زیرا می‌خواهد معنای تازه از متن به دست آورد؛ در حالیکه آدورنو تفسیر فلسفی را لازمه ساختن محتوای معطوف به جزئیات در هنر می‌داند و اظهار می‌کند: «یک اثر

موفق، از منظر نقد درون‌ماندگار، اثری نیست که تناقضات ابژکتیو را در قالب یک هماهنگی واهی آشتی دهد، بلکه اثری است که تا سرحد هسته ساختاری و به شکل سازش‌ناپذیر به تناقضات فرم می‌دهد و در نتیجه، ایده هماهنگی را به‌طور منفی بیان می‌کند.

به‌طور کلی، می‌توان از نظریات بنیامین و آدورنو راهبردهای زیر را برای نقد و ترجمه دیالکتیک هنر در یک اثر ادبی استخراج کرد:

۱. بنیامین با استفاده از مدل ترجمه بین خطی به‌دنبال بازتولید معنا و حفظ زبان محض در اثر مبدأ می‌باشد، اما آدورنو به‌دنبال تفسیر معنا به‌شکل ابژکتیو و آشکار ساختن جنبه انتقادی هنر است؛
 ۲. هدف بنیامین ارتقای آگاهی خوانندگان اثر است، در حالی‌که آدورنو از بازنمایی می‌مسیس برای نشان‌دادن واقعیات عینی استفاده می‌کند؛
 ۳. بنیامین بر کاربرد هنر برای توضیح زمان حال تأکید دارد، اما آدورنو استقلال هنر از ذهنیت انسان را در تحلیل حقیقت آثار ادبی مورد توجه قرار می‌دهد.
- ب) بخش دوم مقاله بر مبنای نظریات بنیامین و آدورنو به چگونگی مواجهه با دیالکتیک هنری در سه ترجمه احمد کریمی، محمد نجفی و آراز بارسقیان از رمان *ناتور دشت* می‌پردازد تا راهبردهای مختلف به‌طور عملی مورد بررسی قرار گیرد.
- نخست، دیالکتیک هنری در یک اثر ادبی مبتنی بر ایدئولوژی و منطق اثر است. در این راستا، می‌بایست لحن، واژگان، جمله‌بندی، شخصیت‌ها و مضامین رمان *ناتور دشت* را مورد مطالعه دقیق قرار داد، چنان‌که لحن اثر برگرفته از شرایط اجتماعی و تاریخی دهه‌های ۵۰ و ۶۰ میلادی یا برهه‌ای از تاریخ آمریکاست که با موج گسترده اعتراضات حقوق بشری کارگران، زنان و دانشجویان مواجه بود. در واقع، نگارش این اثر در ابتدای نیمه دوم قرن بیستم با افول مدرنیسم و آغاز دوران پست‌مدرنیسم همزمان بود (مورا، ۲۰۱۲) چنان‌که ارزش‌های سنتی و ایدئولوژی‌های مبتنی بر عقلگرایی با بی‌اعتمادی مواجه شدند و به‌تدریج ارزش‌های خاکستری و از هم گسیخته رواج پیدا کرد. در این دوران سیستم آموزش مدرن نتوانست از رواج

بی‌اخلاقی جلوگیری کند؛ چراکه مدارس مانند بنگاه‌های مالی عمل می‌کردند و کمتر به نیازهای ذهنی و احساسی دانش‌آموزان توجه داشتند.

همچنین باید توجه داشت که رمان *ناتور دشت* تنها انعکاس‌دهنده شرایط اجتماعی نبود، بلکه یک اثر ادبی تأثیرگذار به‌شمار می‌آید. صدای هولدن گرچه بیانگر نوعی اعتراض خاموش است، با جریان‌های منتقد و مخالفت‌ها اجتماعی ارتباط نزدیک دارد. از جمله فرضیه ارتباط انگیزه ضارب ترور نافرجام رئیس‌جمهور پیشین آمریکا، رونالد ریگان، در ۱۹۸۱ و همچنین ضارب جان لنون، اسطوره موسیقی راک و مؤسس گروه بیتلز، با رمان *ناتور دشت* مطرح است. این اثر دارای شاخص‌هایی همچون بیان مطالبات اجتماعی و ایستادگی در برابر هنر سرمایه‌داری است که مترجمان باید آن‌ها را در ایدئولوژی ترجمه خود در نظر داشته باشند. به‌همین صورت، مقایسه ریاکاری بزرگسالان با پاکی کودکان یکی از مضامین اصلی این داستان است چنان‌که بی‌توجهی به احساسات کودکان باعث می‌شود هولدن تصمیم بگیرد به نگهبان یا *ناتور دشت* تبدیل شود.

دیالکتیک رمان *ناتور دشت* در شخصیت دو بعدی هولدن کولفیلد و نحوه روایت اثر نهفته است. لحن اثر انتقادی و چندجانبه است به‌گونه‌ای که از یک سو شخصیت نوجوانی سرکش و بددهان را نشان می‌دهد، و از سوی دیگر شخصیتی با افکار و آرزوهای یک انسان بزرگسال درونگرا و متفکر را به‌تصویر می‌کشد. در نتیجه روایت اثر دارای تضاد درونی است به‌طوری‌که هولدن در طول اثر به‌طور عمده با خود سخن می‌گوید و در عین حال خطاب او متوجه خودآگاه جمعی جامعه است. در واقع، تقابل دو بعد شخصیت هولدن موجب جذابیت معماگونه اثر می‌شود. جنبه فردی شخصیت این نوجوان سرکش با افکار بزرگ و نگرانی‌های اجتماعی جمع نمی‌شود و مانند یک دیالکتیک منفی در طول داستان امتداد دارد.

با نگاه دقیق‌تر می‌توان دریافت که افکار و واکنش‌های هولدن فراتر از یک نوجوان بیانگر دیدگاه و ایدئولوژی یک نویسنده معترض در پشت راوی است. سالیاندر در برابر ارزش‌های سرمایه‌داری از گفتمان انتقاد استفاده می‌کند چنان‌که

هیچ‌گاه با تبلیغات رسانه‌ای و عوام‌فریبی هالیوود همکاری نکرد و تا آخر عمر ترجیح داد تنها در خانه بماند. او به الیا کازان اجازه ساخت فیلم هالیوودی را از اثر خود نداد و حاضر نشد از تصاویر جذاب عامه‌پسند بر روی جلد کتابش استفاده کنند. از سوی دیگر، ایدئولوژی *ناتور دشت* را، برخلاف سرزمین ویران تی‌اس الیوت، به یک درخت نهفته در زیر زمین تشبیه کرده‌اند که به بهبود شرایط و آینده هنر امیدوار است. بدین‌صورت، این اثر بیانگر مقاومت فعالانه در برابر سیاست‌های اجتماعی زمان خود بود و رابطه معنی‌دار با دیدگاه انتقادی مکتب فرانکلین نشان می‌دهد، چنان‌که به‌شکل نمادین از هالیوود به‌عنوان نماینده صنعت فرهنگ انتقاد می‌کند و نگران گسترش بُت‌وارگی در ارزش‌های انسانی است (ویتترز، ۲۰۱۴، ص. ۱۸۳). شخصیت‌های مؤنث و منفعل داستان نیز همچون سالی، سلما ترمز، جیمز و سه دختر در رستوران هتل نیویورک تداعی‌کننده گسترش کالاوارگی زنان در سیستم سرمایه‌داری هستند (سالینجر، ۱۳۴۵، ص. ۲۲۴).

بدین‌صورت، ترجمه عناصر ایدئولوژیک در *رمان ناتور دشت* از سه جنبه ساختار متن، لحن روایت و تعبیرات مترجم قابل بحث و بررسی است. جنبه نخست، ساختار زبان و سبک ترجمه‌های احمد کریمی حکاک، محمد نجفی و آراز بارسقیان با یکدیگر تفاوت دارد. آن‌ها از زبان عامیانه غیراستاندارد و توصیفی به‌درجات گوناگون استفاده می‌کنند و این در حالی است که ترتیب ساختار جملات، انسجام واژگان و متعدی‌بودن افعال می‌تواند بیانگر ایدئولوژی و نحوه تأکید مترجم بر مفاهیم باشد (حتیم و میسون، ۱۹۹۷، ص. ۸۵). عمده ساختار متن دارای قالب تک‌گویی اول شخص و دیالوگ با زاویه‌دید صفر درجه است. ترجمه کریمی به‌عنوان اولین ترجمه که حدود سی سال پیش‌تر از ترجمه نجفی انجام شد، دارای پابندی بیشتر به رعایت کلام رسمی در فرهنگ زبان مقصد است. او از نشر ادبی استفاده می‌کند چنان‌که تأثیر دشواژه‌ها را در قالب گفتار کتابی محدود می‌کند. او به حساسیت‌های فرهنگی در جامعه سنتی ایران یا زبان مقصد توجه بیشتری نشان می‌دهد (آذردهشتی، ۱۳۹۲، ص.

۳۵). بدین ترتیب، ترجمه کریمی از لحاظ انسجام متن و تأکید بر ارائه معادل لفظی با دیدگاه بنیامین ارتباط معنی دار نشان می دهد.

مثال ۱ (فصل چهاردهم):

Boy, I felt miserable. I felt so depressed, you can't imagine. What I did, I started talking, sort of out loud, to Allie.

کریمی: احساس می کردم که خیلی بدبختم. آنقدر احساس دلتنگی و تهائی می کردم که نمی شد تصورش را کرد. کاری که کردم این بود که شروع کردم با الی صحبت کردن با صدای خیلی بلند.

نجفی: پسر، احساس بدبختی می کردم. این قدر افسرده بودم که حتاً نمی شه تصور کرد. شروع کردم بلند بلند حرف زدن با الی.

بارسقیان: اگر بدانی چه حس بدی داشتم. آنقدر افسرده بودم که نگو. نمی دانستم چکار کنم. این شد که شروع کردم بلند بلند با الی حرف زدن.

مثال ۲ (فصل چهاردهم):

After old Sunny was gone, I sat in the chair for a while and smoked a couple of cigarettes.

کریمی: بعد از اینکه سانی رفت، مدتی توی صندلی نشستم و یکی دوتا سیگار کشیدم.

نجفی: سانی که رفت نشستم رو صندلی و چن تایی سیگار دود کردم.

بارسقیان: بعد از اینکه سانی خانم گذاشت رفت، برای خودم رو صندلی نشستم و چند نخ سیگار دود کردم.

از سوی دیگر، ترجمه نجفی ضمن حفظ ساختار زبان مبدأ به لحن عامیانه و سرکش هولدن توجه بیشتری دارد و می توان گفت به دنبال ایرانیزه کردن هولدن امریکایی است. بنابراین، ترجمه نجفی با هر دو دیدگاه بنیامین و آدورنو همخوانی دارد؛ زیرا هم توانسته متن اولیه را در فرهنگ فارسی بازتولید نماید و در عین حال، دیالکتیک هنری اثر را که مبتنی بر اعتراض به جامعه سرمایه داری از دیدگاه یک نوجوان آمریکایی است، حفظ کرده است. بارسقیان از جمله بندی های روان تر از

کریمی استفاده می‌کند، اما دشواژه‌ها را بیشتر از کریمی و نجفی کنترل کرده است که می‌تواند به علت افزایش نظارت سازمان ارشاد بر چاپ آثار باشد.

به‌طور کلی، سبک نگارش فارسی ترجمه‌ها با یکدیگر تفاوت آشکار نشان می‌دهد. کریمی از نثر رسمی و کتابی استفاده می‌کند چنان‌که سبک این مترجم هنجارمحور، لفظ‌گرا و مبادی آداب است. این موضوع می‌تواند نشان‌دهنده کارکردگرایی مترجم جهت رعایت شرایط فرهنگ مقصد باشد. او با استفاده از نثر ادبی زبان بی‌قید و بند نوجوان آمریکایی را مطابق انتظارات و هنجارهای اجتماعی فرهنگ دهه ۵۰ در ایران کنترل می‌کند. نثر نجفی اما کاملاً محاوره‌ایست، به‌نحوی که برای تلفظ روان واژگان از علائم آوایی استفاده می‌کند. نثر شکسته نجفی به زبان مردم کوچه و بازار بسیار نزدیک است. نثر بارسقیان روزنامه‌ایست، اما به‌اندازه نثر نجفی عامیانه نیست، چنان‌که وی رویکردی میانه به نثر ادبی و عامیانه دارد.

جنبه دوم، لحن رمان *ناتور دشت* طعنه‌آمیز و معنی‌دار است. کاربرد متعدد انواع دشواژه‌ها و شخصیت سرکش بیانگر ایدئولوژی اعتراض‌آمیز نسبت به هنجارهای اجتماعی در اواخر دوران مدرنیسم است. دشواژه‌ها فضای داستان را تحت تأثیر قرار می‌دهند و سطح روایت را به زبان عامیانه تبدیل می‌کند، چنان‌که این اثر به‌علت کاربرد لحن هنجارشکن مدت‌ها در آمریکا ممنوع بود. از سوی دیگر، هولدن از لحن انتقادی نسبت به بی‌اخلاقی در جامعه و سیستم آموزشی استفاده می‌کند، چنان‌که این جنبه از داستان موجب شد تا این اثر به‌عنوان کتاب درسی در مدارس برخی ایالت‌های آمریکا مورد استفاده قرار گیرد. اوج این تضاد شخصیتی را می‌توان زمانی مشاهده کرد که هولدن با وجود کاربرد الفاظ ممنوعه، خود از مشاهده کلمات رکیک بر دیوار دبستان فیبی، خواهر کوچکش، دچار حالت تهوع می‌شود. او نمی‌تواند نگاه پست حیوانی به زنان در دنیای سرمایه‌داری را تحمل کند و موفق می‌شود یکی از ناسزاهای نوشته‌شده بر دیوار را پاک کند (سالینجر، ۱۳۴۵، ص. ۳۳۴).

به‌هر حال، لحن ترجمه کریمی نتوانسته ماهیت اعتراض‌آمیز روایت را حفظ کند (صداقت‌رستمی، ۱۳۹۲، ص. ۳۶). در این خصوص کریم امامی معتقد است، ترجمه

نجفی موفق‌تر از ترجمه کریمی است؛ زیرا به لحن یک نوجوان یاغی نزدیک‌تر است. او اظهار می‌دارد: «آیا باید رک‌گویی‌های یک جوان بی‌شیله‌پيله را به فارسی برابر تبدیل کرد و یا آن‌ها را در قالب الفاظ متحجر درز گرفت؟» (امامی، ۱۳۴۶، ص. ۱۲۱). لحن نجفی به لحن و احساسات سرکش یک نوجوان پسر آمریکایی در زبان مبدأ وفادار است. او با صراحت بیشتر از تابوها استفاده می‌کند. برای مثال، واژه «bastard» که ۵۷ بار در متن مبدأ تکرار شده است، تنها ۱۹ بار در ترجمه احمد کریمی و ۴۰ بار در ترجمه محمد نجفی و ۴ بار در ترجمه آراز بارسقیان با واژه «حروم ...» به کار رفته است (امامی، ۱۳۴۶). نجفی، بر خلاف ذوالقدر، از لحن مردانه استفاده می‌کند که با جنسیت راوی همخوانی دارد. بدین ترتیب، لحن نجفی با دیدگاه بنیامین و آدورنو در بازآفرینی و ارائه می‌مسیس از لحن هولدن کولفیلد موفق بوده است.

جنبه سوم، مترجمان نا‌تور دشت از اصطلاح‌ها و تعبیرهای زبانی متفاوت در ترجمه خود استفاده می‌کنند که می‌تواند بیانگر ایدئولوژی آن‌ها باشد. تعبیرات زبانی همچون اصطلاحات، پانویس و توضیحات تکمیلی در بین جملات معمولاً برای آشنایی بیشتر خوانندگان با مفاهیم و فرهنگ زبان مبدأ استفاده می‌شوند. در این راستا، ترجمه کریمی از پانویس‌های متعدد برای توضیح اسامی خاص مانند نام کتاب‌ها، آثار موسیقی استفاده می‌کند که نشان‌دهنده وفاداری و تلاش مترجم برای آشناسازی خوانندگان با عناصر فرهنگ آمریکایی است. در مقابل، ترجمه نجفی تنها یک بار از پانویس برای توضیح year book یا کتاب سال استفاده می‌کند و بارسقیان هیچ پانویسی را به کار نمی‌برد. از سوی دیگر، کاربرد اصطلاحات عامیانه و به‌روزتر، موجب ایجاد نثری روان و جذاب برای خوانندگان نجفی است. برای مثال:

عبارت «I don't feel like to» بارها در رمان تکرار می‌شود و کریمی آن را «تمایلی ندارم»؛ نجفی «حال و حوصلش را ندارم» و بارسقیان «اعصابش نیست» ترجمه کرده‌اند که مورد دوم به گفتار فارسی عامیانه نزدیک‌تر است. همچنین در

ترجمه اصطلاح انتهای فصل بیست و یکم «I was all out» ترجمه‌های مختلفی ارائه شده است که مورد دوم ترجمه صحیح می‌باشد:

کریمی: «سیگارم بالکل تمام شده بود.»

نجفی: «حسابی خسته بودم.»

بارسقیان: «سیگارهام تمام شده بود.»

مثال ۳:

That's all I'm going to tell about.... I mean how do you know what you are going to do till you do it?

کریمی: آنچه می‌خواهم بهتان بگویم چند کلمه بیشتر نیست.... منظورم این است تا وقتی آدم کاری را تمام نکرده، چطور می‌تواند بفهمد که چکار می‌خواهد بکند؟

نجفی: دیگه نمی‌خوام بیش‌تر از این چیزی بگم. ... آدم تا وقتی کاری رو انجام نداده، از کجا می‌دونه بعداً چیکار می‌خواد بکنه؟

بارسقیان: تا همین جا بیشتر نمی‌گویم..... آخر کی می‌داند چه پیش می‌آید؟

تعبیر متفاوت سه مترجم از جمله فصل آخر رمان نشان‌دهنده سه گرایش متفاوت در بخش نتیجه‌گیری داستان است. تعبیر کریمی از این اصطلاح تحت‌اللفظی است چنان‌که در نهایت پسر افسرده و مستأصل را ترسیم می‌کند چنان‌که بر عبارت «چطور می‌تواند؟» تأکید دارد. اما نجفی با استفاده از تعبیر منفی اصطلاح یادشده دیدگاه فعال و تقابلی هولدن با محیط پیرامون خود و سکوت اعتراضی سالیجر را نشان می‌دهد که با ایدئولوژی ضدسرمایه‌داری همخوانی دارد، چنان‌که بر عبارت «آدم تا وقتی کاری را انجام نده» تأکید دارد. تعبیر بارسقیان نشان‌دهنده لفظ کتابی پسری ناسازگار و سردرگم است که همچون نسل جوان‌های پست‌مدرن نگران آینده خود است، چنان‌که بر عبارت «چه پیش می‌آید؟» تأکید دارد. به عبارت دیگر، ترجمه نجفی در بازآفرینی حس مقاومت هولدن و ترسیم دنیای مدرن‌نگر با دیدگاه بنیامین و آدورنو تطابق بیشتری دارد.

۳. نتیجه‌گیری

راهبردهای والتر بنیامین و تئودور آدورنو در نحوه تحلیل و انتقال دیالکتیک هنری در ترجمه‌های رمان *ناتور دشت* مورد بررسی قرار گرفت. بر این اساس، بنیامین بر درک جنبه هنری پنهان در زبان مبدأ تأکید دارد و با ارائه مدل ترجمه بین خطی سعی در بازآفرینی آن در زبان مقصد دارد، اما آدورنو به میمسیس یا همانندسازی و بازنمایی حقیقت هنری تأکید می‌ورزد. در نتیجه، برای ترجمه و انتقال دیالکتیک هنری در یک اثر ادبی می‌بایست تضاد میان واقعیت و تخیل در فرم زبان حفظ شود. به عبارت دیگر، هسته تداوم‌بخش در یک اثر ادبی همان تضاد میان مفاهیم و قالب واژگان و ساختار جملات است که باید به روش‌های مختلف حفظ شود و در این راستا بنیامین بر ارائه توضیحات بین خطی تأکید دارد؛ در حالی که آدورنو بر استفاده از تمثیل و محدود نکردن حقیقت هنری تأکید می‌ورزد.

در این راستا، ارتباط راهبردهای مختلف در تحلیل دیالکتیک هنری با نحوه ترجمه و ماندگاری اثر قابل توجه است. نشانه‌هایی همچون ساختار جملات، پیوستگی متن، نوع واژگان، حفظ لحن داستان و استفاده از انواع تعبیرات بیانگر برتری برخی مترجمان رمان *ناتور دشت* بر یکدیگر است. تضاد میان فرم تک‌گویی با شخصیت دوگانه هولدن و همچنین تضاد در روایت و لحن داستان جوانب مختلف دیالکتیک هنری می‌باشد که در نهایت محتوای انتقادی این اثر را در بر دارد و نمی‌توان آن را به داستان ساده‌ای از ماجرای یک نوجوان سرکش آمریکایی خلاصه کرد.

در این راستا، ترجمه کریمی بیشتر متوجه حفظ فرهنگ زبان مقصد می‌باشد، اما تلاش مترجم برای امانت‌داری کافی نیست زیرا این ترجمه نتوانسته راهبرد موفقیت‌آمیزی برای بازآفرینی دیالکتیک هنری ارائه دهد. اساس ترجمه کریمی لفظ‌گرایی و استفاده از نثر کتابی است؛ صدای اعتراض نوجوان آمریکایی به شرایط زندگی در جامعه سرمایه‌داری منعکس می‌شود؛ هرچند استفاده از پانویس‌های متعدد، به خواننده فارسی‌زبان در درک فرهنگ آمریکایی کمک شایان می‌نماید. در عین

حال، او بیشتر متوجه جنبه دوم روایت یعنی انعکاس شرایط سیاسی اجتماعی و صدای خودآگاه نویسنده در پشت شخصیت نوجوان می‌باشد.

از سوی دیگر، ترجمه نجفی در انتقال صدای اعتراض هولدن کالفیلد موفق بوده است. او همچون زبان مبدأ از نثر شکسته استفاده می‌نماید و در تعبیر اصطلاحات از گفتار و زبان نوجوانان استفاده می‌کند. مدل ترجمه نجفی بومی (vernacular) است و در انتقال دیالکتیک هنری اثر تا حد زیادی موفق است؛ زیرا تضاد روایت یک نوجوان هفده‌ساله و روایت حاکی از انتقادات اجتماعی در کنار یکدیگر حفظ شده است. به عبارت دیگر، مدل ترجمه نجفی با دیدگاه زیباشناسی آدورنو ارتباط معنی‌دار دارد؛ زیرا او توانسته ترکیب منسجمی از تجربه فردی و اجتماعی هولدن کالفیلد ارائه دهد. لازم به ذکر است از دیدگاه آدورنو ترجمه و تفسیر از یکدیگر جدایی‌ناپذیرند.

ترجمه بارسقیان در استفاده از لحن عامیانه یک نوجوان سرکش تا حدی موفق بوده است، اما در نهایت دشواری‌ها و اصطلاحات در قالب نثر روزنامه‌ای و رسمی تعدیل شده‌اند. بارسقیان نسبت به دو مترجم قبلی از ترجمه آزادتر استفاده می‌کند و در کاربرد اصطلاحات عامیانه موفق است. او همچنین مقدمه‌ای جذاب برای ترغیب خوانندگان به اثر اضافه کرده است، اما در انتقال دیالکتیک هنری اثر با مشکل روبه‌روست؛ زیرا به اندازه کافی در ترجمه مفاهیم ایدئولوژیک اثر و به‌ویژه در انتقال جنبه دوم روایت یعنی انتقادات اجتماعی موفق نیست، چنان‌که موارد متعدد حذف مفاهیم و اصطلاحات قابل مشاهده است.

در نهایت، ابعاد چندلایه ترجمه در رمان *ناتور دشت* حاکی از لزوم به‌کارگیری ترجمه شبکه‌ای است (خزاعی‌فر، ۱۳۸۴). بازآفرینی دیالکتیک هنری با راهبرد همانندسازی آدورنو در ترجمه محمد نجفی به دلیل توجه به تضادهای موجود در لحن شخصیت اصلی و استفاده از تعبیرات عامیانه موفقیت قابل توجه دارد. ترجمه احمد کریمی با وجود توضیحات پانویس و امانت‌داری در حفظ واژگان که تا حدودی به راهبرد بنیامین نزدیک است و از نظر به‌کارگیری لحن و ساختار رسمی جملات از موفقیت کمتر برخوردار است. همچنین ترجمه بارسقیان با وجود

برخورداری از نشر روان، به علت تعدیل گسترده دشواژه‌ها و محدود ساختن لحن در قالب جملات کتابی، محل انتقاد دارد.

کتابنامه

۱. احمدی، ب. (۱۳۷۶). *حقیقت و زیبایی: درس‌های فلسفی هنر*. تهران: نشر مرکز.
۲. ارشاد، ف. (۱۳۹۲). *یک متن سترگ فلسفی-اجتماعی: بازخوانی و نقد کتاب دیالکتیک روشنگری*. پژوهشنامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی، ۱۳(۴)، ۱-۲۹.
۳. امامی، ک. (۱۳۴۶). *مسئله لحن در ترجمه یا چگونه از کلاغ فرنگی بلبل پارسی گو نباید ساخت*. اندیشه و هنر، ۵(۱۰)، ۱۱۷-۱۲۸.
۴. آدورنو، ت. (۱۳۸۸). *زبان اصالت در ایدئولوژی آلمانی*. ترجمه سیاوش جمادی. تهران: ققنوس.
۵. آزدشتی، م. (۱۳۹۲). *ترجمه دشواژه‌ها در برگردان رمان ناتور دشت بر اساس دیدگاه زبان‌استاندارد*. (پایان‌نامه منتشر نشده). دانشگاه علامه طباطبائی.
۶. آذری، ه. (۱۳۹۵). *عکس، حقیقت، آگاهی*. ماهنامه علمی تخصصی اطلاعات حکمت و معرفت، ۱۱(۱)، ۳۹-۴۲.
۷. خزاعی‌فر، ع. (۱۳۹۱). *نظریه ترجمه دیروز و امروز*. نامه فرهنگستان، ۲۸، ۶۹-۷۹.
۸. سالدینجر، د. ج. (۱۳۴۵). *ناتور دشت*. ترجمه احمد کریمی حکاک. تهران: مینا.
۹. سالدینجر، د. ج. (۱۳۷۷). *ناتور دشت*. ترجمه محمد نجفی. تهران: تیلا.
۱۰. سالدینجر، د. ج. (۱۳۹۳). *ناتور دشت*. ترجمه آراز بارسقیان. تهران: میلکان.
۱۱. شاهنده، ن. (۱۳۹۱). *مفهوم میمسیس در نظریه زیبایی‌شناختی آدورنو*. کیمیای هنر، ۱(۳)، ۷۰-۸۲.
۱۲. شاهنده، ن. و نوذری، ح. (۱۳۹۲). «هنر» و «حقیقت» در نظریه زیباشناختی آدورنو. حکمت و فلسفه، ۹(۳)، ۳۵-۶۰.
۱۳. صداقت‌رستمی، م. (۱۳۹۲). *ناتور دشت و ناتور دشت: نگاهی به ترجمه‌های فارسی کتاب جی دی سالدینجر*. گلستانه، ۱۲۴، ۵۹-۶۱.
۱۴. عزیدفتری، ب. (۱۳۷۸). *جنبه هنری ترجمه*. مترجم، ۸(۲۹)، ص. ۲۷-۳۷.
۱۵. فرحزاد، ف. (۱۳۹۰). *نقد ترجمه ارائه مدل سه‌وجهی، چالش‌ها و مسائل ترجمه در ایران*. علوم اجتماعی: پژوهشنامه، ۸۸، ۳۰-۴۸.

۱۶. فیروزآبادی، س. س. (۱۳۸۷). اثر هنری از دیدگاه والتر بنیامین. *پژوهشنامه فرهنگستان هنر*، ۱۰، ۱۱۹-۱۲۹.
۱۷. کمالی، ز. و اکبری، م. (۱۳۸۷). *والتر بنیامین و هنر بازتولیدپذیر*. پژوهش‌های فلسفی، ۴(۱۴)، ۱۲۵-۱۴۶.
۱۸. نجومیان، ا. (۱۳۸۴). والتر بنیامین ترجمه خویشاوندی زبان‌ها. *مطالعات ترجمه*، ۳(۱۲)، ۶۶.
۱۹. هیوز، آ. (۱۳۷۸). *هجرت اندیشه اجتماعی*. ترجمه عزت‌اله فولادوند. تهران: طرح نو.
20. Adorno, Theodore W. (1982). *On the Problem of Musical Analysis*, trans. and introduced by Max Paddison, in *Music Analysis*, Vol. 1, No. 2.
21. Adorno, Theodore W. (2002). *Aesthetic Theory*. translated by Robert Hullot-Kentor, London & New York: Continuum.
22. Adorno, Theodore W. (2002). *Essays on Music*. Richard Leppert (Editor), Susan H. Gillespie (Translator). University of California Press
23. Benjamin, Walter (1923). *The Task of Translator*. The Belknap press of Harvard University press. Cambridge Massachusetts London, England
24. Hatim, Basil & Mason, Ian (1997); *The Translator as Communicator*, London and New York: Routledge.
25. Kolakowski, Leszek; (1978), *Main currents of Marxism*, Oxford Press, Vol.3.
26. Mura, Andrea (2012). *The Symbolic Function of Transmodernity*". *Language and Psychoanalysis*.
27. Salinger, J. D. (1951). *Catcher in the Ry*. Little, Brown and Company
28. Stanitzek, Georg. (Autumn 2005). *Texts and Paratexts in Media*. *Critical Inquiry*. The University of Chicago Press Vol. 32, No. 1
29. Winters, Joseph. (2014) «*Theodor Adorno and the Unhopeless Work of the Negative*,» in *Journal for Cultural and Religious Theory* vol. 14 no. 1

فصلنامه مطالعات زبان و ترجمه (دانشکده ادبیات و علوم انسانی)، علمی - پژوهشی، شماره اول، بهار ۱۳۹۶

بررسی نشانه معنائشناختی واژگان «ذکر» و «خیر» در قرآن و معادل‌های آن‌ها در هفت

ترجمه فرانسوی قرآن کریم

نسرین اسماعیلی (دانشجوی کارشناسی ارشد مترجمی زبان فرانسه، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران)

n.esmaeili20@gamil.com

محمدرضا فارسیان (دانشیار زبان و ادبیات فرانسه، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران، نویسنده مسئول)

farsian@um.ac.ir

حمیدرضا شعیری (استاد زبان و ادبیات فرانسه، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران)

shairi@modares.ac.ir

چکیده

نشانه معنائشناسی به بررسی نشانه به منظور دستیابی به معنا می‌پردازد. بر مبنای این دیدگاه نشانه و معنا دو عامل وابسته به یکدیگرند و یکی بدون حضور دیگری هیچ است. از جمله مسائلی که در زبان‌شناسی و معنائشناسی مطرح است چندمعناییست که مترجمان را با مشکل روبه‌رو می‌سازد و می‌تواند معیار برتری ترجمه در نظر گرفته شود. چندمعنایی در قرآن نیز حائز اهمیت است؛ زیرا به دلیل فراوانی وجوه برخی واژگان قرآن، مشکل می‌توان معنای درست را بیان کرد و حضور این پدیده ابعاد گفتمانی متنوع را ایجاد می‌کند و مسیر گفتمان را تغییر داده و به‌سوی هدفی خاص به پیش می‌برد. در ترجمه این واژگان، بافت و واحدهای هم‌نشین بسیار مهم می‌باشند. مترجم بافت را با مراجعه به کتب تفسیری معتبر دریافت کرده و به‌مدد کلمات هم‌نشین به تحلیل معنایی می‌پردازد. در این پژوهش، پس از بیان گفتمان غالب قرآن، دو واژه چندمعنایی «ذکر» (آیه ۹ سورة جمعه) و «خیر» (آیه ۳۰ سورة نحل) با توجه به بافت و واحدهای هم‌نشین و به‌منظور دریافت معنای صحیح بررسی شده و سپس چگونگی معادل‌گزینی این واژگان توسط هفت مترجم فرانسوی، یعنی ماسون، ساواری، شورکی، برک، گروس ژان، بلاشر و کازیمیرسکی تحلیل شده است. همچنین ترجمه پیشنهادی ارائه شده و در نهایت به این سؤال پاسخ داده شده که مترجم چگونه می‌تواند در عین وفاداری نسبی به متن مبدأ، فحوای کلام را به مخاطب انتقال دهد.

کلیدواژه‌ها: نشانه معنائشناسی، چندمعنایی قرآن، ذکر، خیر، فرانسه

۱. مقدمه

نشانه‌معناشناسی^۱ که مطالعه فرآیندی زبان است با نشانه شروع می‌شود، ولی معنا را هدف گرفته و بیشتر بر اساس رابطه بین دو پلان زبانی، یعنی صورت بیان و صورت محتوا استوار است (شعیری، ۱۳۹۵، ص. ۴)؛ بنابراین در این دیدگاه، نشانه تنها و دور افتاده نیست، بلکه همواره معنا را فرا می‌خواند، همان‌طور که معنا در نشانه تجلی می‌یابد. بر این اساس دیگر نه نشانه به تنهایی می‌تواند کارایی داشته باشد و نه معنا بدون آن. در واقع نشانه بدون معنا عقیم است و معنا بدون نشانه، هیچ، پوچ و نامشروع. همان‌گونه که نشانه حضور معنا را توجیه می‌کند، معنا نیز حضور نشانه را کارا، مؤثر و ضروری جلوه می‌دهد (شعیری، ۱۳۸۵، ص. ۱-۲) و نشانه با قرار گرفتن در نظامی فرآیندی به تولید معنا می‌پردازد، معنایی که منجمد و ایستا نیست؛ زیرا فرآیندی که نشانه‌معناها در آن قرار می‌گیرند، پویا و پایان‌ناپذیر است.

یکی از مفاهیم مطرح در زبان‌شناسی و در بررسی‌های معناشناسی چندمعنایی می‌باشد. بدین‌گونه که اگر میان معنای یک واژه رابطه معنایی وجود داشته باشد، آن را چندمعنایی می‌نامیم (شه‌بازی، ۱۳۹۴، ص. ۱۲۶). نشانه‌های زبانی در مواردی معدود تک‌معنایی هستند. به‌استثنای اصطلاحات علمی و فنی، اکثر واژگان دارای معانی متعددی هستند که بنابر جایگاهی که در گفتمان دارند معنایشان مشخص می‌گردد. به تفاوت معنایی فعل «Battre» که به معنای «زدن، کتک‌زدن، کوبیدن، (به) هم زدن، شکست‌دادن، غلبه کردن بر، مغلوب‌کردن، برخورد کردن با، خوردن به، چکش‌کاری کردن، تپیدن، برخورد کردن، به صدا درآمدن» (پارسایار، ۲۰۰۸، ص. ۱۰۸-۱۰۹) است در مثال‌های زیر توجه بفرمائید:

1. Pierre a battu des œufs pour faire une omelette.
2. Pierre a battu son adversaire au poker. (Jeandillou, 1997, p. 32)

۱. پی‌یر برای درست کردن املت دو تخم مرغ را شکست.

۲. پی‌یر در مسابقه پوکر حریف خود را شکست داد.

1. Sémiotique

در دو مثال بالا، یک فعل چندمعنا در جملات متفاوت با توجه به بافت جمله و کلمات هم‌نشینش معنایی متفاوت را در بر می‌گیرد. چندمعنایی مفهومی است که در اواخر قرن گذشته توسط شخصی به نام بره‌آل^۱ به‌منظور توصیف کلماتی که در عین حفظ معنای قدیمی خود، معنای جدید می‌پذیرند، مطرح شد. به‌عقیده وی

«معنای جدید هرچه که باشد به‌معنای نفی معنای قدیمی نیست. بلکه هر دوی آن‌ها در کنار هم وجود دارند. یک لفظ هم می‌تواند در معنای اصلی، مجازی، محدود، وسیع، ضمنی و انتزاعی به‌کار برده شود. به‌تدریج که یک کلمه معنایی جدید را پذیرا می‌شود، زاد و ولد صورت می‌گیرد و نمونه‌های جدیدی که از لحاظ فرم مشابه اما ارزش، معنایی متفاوتی دارند متولد می‌شوند. ما این پدیده تکثیری را چندمعنایی می‌نامیم.» (بره‌آل، ۱۸۹۷، ص. ۱۵۴-۱۵۵)

همان‌گونه که قبلاً بیان شد برای تشخیص معنای درست چندمعناها می‌بایست از بافت مدد جست. بافت آن شبکه روابطی است که میان صورت (دستور، واژگان) و جهان بیرون وجود دارد و معنای خارجی زبان را تشکیل می‌دهد (سجودی، ۱۳۸۰، ص. ۴۵). در واقع ما معانی کلمات را از طریق مشاهده آن‌ها در بافت موقعیت‌هایی می‌آموزیم که واژه‌های مزبور در آن‌ها در قالب جمله‌ها به‌کار می‌روند. نوع همایش هر واژه، اغلب محدودیت‌هایی بر دامنه معنایی آن تحمیل می‌کند، بدین معنا که کاربرد واژه در ترکیبی خاص یا واژه‌ای معین موجب می‌شود ما نتوانیم از آن واژه، برخی از معناهایی را اراده کنیم که اگر واژه مزبور را به‌تنهایی در نظر بیاوریم، معانی یاد شده به آن تعلق می‌گیرد. به‌عبارت دیگر، همایش واژه‌ها امکان استنباط برخی از معانی خود آن‌ها را از آن‌ها منتفی می‌گرداند (خاقانی اصفهانی، ۱۳۹۲، ص. ۱۱۷). باید دانست که واژه در لغت‌شناسی دارای معنایی وضعی است، اما همان واژه وقتی در جمله خاص و درون متن (بافت) قرار می‌گیرد، آن متن (بافت) پوششی بر آن معنای وضعی می‌گذارد و از طریق معنای اضافی که از قرائن معلوم می‌شود، معنای غایی مطلق و مفهوم آن واژه به‌دست می‌آید (سعیدی‌روشن، ۱۳۸۳، ص. ۴۰۸).

از سویی دیگر علاوه بر بافت، توجه به واحدهای هم‌نشین واژه مورد نظر، معنای آن را برای مخاطب بهتر تبیین می‌کند، به‌ویژه در مواردی که کلمه بیش از یک معنا داشته باشد یا معنای آن نامشخص یا مبهم باشد (بارت، ۱۳۷۰، ص. ۶۳). به کلماتی که در جوار یک کلمه قرار گرفته‌اند، کلمات هم‌نشین آن کلمه گفته می‌شود (صفوی، ۱۳۷۸، ص. ۱۱۶-۱۱۷). واژگان همچون موجودات زنده‌ای هستند که معانی آن‌ها در طول زمان دستخوش تغییر و تحول می‌شود. همین تغییر و تحول است که منجر به چندمعنایی واژگان در نظام زبان می‌شود (شهبازی، ۱۳۹۴، ص. ۱۲۷) و مترجم را با مشکل مواجه می‌کند.

در قرآن کریم نیز مبحث چندمعنایی از اهمیت فراوانی برخوردار است؛ چراکه اغلب کلمات قرآن چندمعنا هستند و این حاکی از غنای زیباشناختی این متن مقدس است. حضور چندمعنایی در قرآن سبب بروز ابعاد گفتمانی متنوع می‌گردد؛ بدین معنا که این پدیده مسیر گفتمان را تغییر داده و سبب بروز سه نوع گفتمان با ویژگی‌های کنشی، شناختی و عاطفی-شوشی می‌گردد. همچنین این پدیده سبب ایجاد ابهام برای خواننده و علی‌الخصوص مترجم قرآن می‌شود؛ زیرا بر اساس احادیث معتبر از جمله در فرمایش امام علی(ع) در خطبه ۱۸ نهج البلاغه «قرآن ظاهری زیبا و باطنی عمیق دارد» (دشتی، ۱۳۸۴، ص. ۴۲). دستیابی به این باطن عمیق برای همگان امکان‌پذیر نمی‌باشد. مثلاً بعضی از واژگان قرآن بیش از بیست معنا دارند که دانستن این معانی نیازمند شناخت بافت آیه و واحدهای هم‌نشین این واژه‌ها می‌باشد. ترجمه چندمعناها بسیار دشوار می‌باشد زیرا کوچک‌ترین لغزشی از جانب مترجم در حکم تحریف کلمه، آیه، سوره و در نهایت کل متن قرآن است. واژگان چندمعنا به دلیل دشواری و اهمیت در گزینش معنی، می‌توانند به‌عنوان یکی از ملاک‌های بررسی قوت و ضعف ترجمه قرآن لحاظ شوند. همان‌گونه که این کلمات با توجه به تفسیر آیات مرتبط با خود، برداشت‌های مختلفی را پدید می‌آورند، وجود آن‌ها نیز در ترجمه‌های قرآن می‌تواند سبب شکل‌گیری ترجمه‌های متفاوتی شود. در واقع بافت و شأن نزول آیه ای که کلمه چندمعنا در آن حضور دارد بسیار حائز اهمیت است؛ زیرا با نگاهی

موشکافانه و تحلیل نشانه‌شناختی آیه می‌توان معنای دقیق چندمعنا را مشخص نمود. هر آیه بنا بر موقعیتی خاص و برای بیان هدفی خاص نازل شده است. قرآن کریم روایتی است که نظام گفتمانی خاصی را به خود اختصاص داده است و بر اساس آن کنش‌گزار، جریان و روند گفتمان را هدایت می‌کند و مسیر گفته پردازی در راستای اهداف آن نظام پیش می‌رود. در ادامه سعی خواهد شد که پس از بیان گفتمان غالب قرآن، دو واژه «ذکر» (آیه ۹ سورة جمعه) و «خیر» (آیه ۳۰ سورة نحل) را ابتدا با توجه به بافت و واحدهای هم‌نشین به‌منظور دریافت معنای درست بررسی نشانه‌شناسی شده، سپس چگونگی معادل‌گزینی این واژگان توسط هفت مترجم فرانسوی شامل ماسون، ساواری، شورکی، برک، گروس ژان، بلاشر و کازیمیرسکی تحلیل و ترجمه پیشنهادی خواهد شد. در پایان در صدد پاسخگویی به این سؤال بر می‌آیم که مترجم قرآن چگونه می‌تواند در عین وفاداری نسبی به متن مبدأ، فحوای کلام را به مخاطب انتقال دهد.

۲. چارچوب نظری و پیشینه پژوهش

۲.۱. پیشینه پژوهش

در این بخش سعی خواهد شد به پژوهش‌های انجام‌شده در زمینه چندمعنایی اشاره شود. کوروش صفوی (۱۳۸۰) در مقاله‌ای با عنوان «نگاهی تازه به مسئله چندمعنایی واژگانی» ضمن ذکر اهمیت چندمعنایی در مطالعات زبان‌شناسی و معنی‌شناسی، بیان می‌دارد که در شرایطی که یک واحد زبانی چند معنی پیدا می‌کند، می‌توان به تحلیل چندمعنایی در سطح تکواژ، واژه، گروه و جمله پرداخت؛ اما بحث در این زمینه تنها در سطح واژگان زبان محدود شده و بدین مسئله در دیگر سطوح با دقت پرداخته نشده است. وی در این پژوهش نمونه‌هایی از چندمعنایی در سطح تکواژ، گروه و اسم را ذکر کرده است تا بدین ترتیب مشخص کند تنها چندمعنایی به سطح واژگان زبان محدود نمی‌گردد و در سطوح دیگر هم قابلیت ظهور دارد. باطنی

(۱۳۷۳) با بهره‌گیری از دیدگاه المان^۱ در زمینه چندمعنایی بیان می‌کند که در چندمعنایی، واژه با چندین تصویر ذهنی ارتباط دارد که آن‌ها نیز با هم رابطه متقابل دارند. او دو عامل مهم در پیدایش چندمعنایی را کاربرد واژه در مفاهیم نزدیک به هم و کاربرد تخصصی واژه می‌داند. رخشان‌فر (۱۳۷۱) به بررسی علت پیدایش چندمعنایی پرداخته است و اظهار می‌دارد که اگر بپذیریم که رابطه میان صورت و معنی قراردادی است در واقع پذیرفته‌ایم که هر واژه در ابتدا به یک مفهوم اشاره داشته است و اگر واژه‌ای امروزه چند معنا دارد به دلیل گسترش معنایی آن واژه در طول زمان است. اما در زمینه چندمعنایی در قرآن می‌توان به مقاله‌ای تحت عنوان «واژگان چندمعنا و اهمیت آن در ترجمه قرآن کریم» (شهبازی و شهبازی، ۱۳۹۳) اشاره کرد. در این مقاله بیان شده است که زبان قرآن، زبانی چندلایه و چندبطنی است و چندمعنایی در قرآن کریم اهمیت فراوانی دارد؛ چرا که این واژگان بیش از یک معنا و مفهوم را دارا می‌باشند. در این پژوهش با استفاده از روش توصیفی تحلیلی ترجمه، شماری از واژگان چندمعنا بررسی شده و بدین نتیجه رسیده‌اند که مترجمان در برگردان این واژگان یکدست عمل نکرده و معادل‌های متفاوتی را برگزیده‌اند و در نهایت راهکارهایی را برای ترجمه درست این واژگان ذکر کرده‌اند که شامل توجه به بافت و سیاق آیه، بررسی ریشه‌شناختی واژگان و مراجعه به متون تفسیری می‌باشند. در پژوهش حاضر، رویکرد ما به بحث چندمعنایی در قرآن، گفتمانی است؛ بنابراین، خواهیم دید که ترجمه واژگان مهمی همانند «ذکر» و «خیر» جریان گفتمانی را دستخوش تغییر نموده و متن را به‌سوی فرآیند کنشی سوق می‌دهد.

۲.۲. گفتمان قرآن کریم

طبق تعریف گفتمان کنش‌محور، می‌توانیم گفتمان قرآن را از این دست محسوب نماییم. گفتمان کنش‌محور از اولین نظام‌های گفتمانی است که در شناسایی و بسط آن

1. Ullmann

تحلیلگران زیادی دخالت داشتند. ولادیمیر پراپ^۱، مارسل موس^۲، کلد لوی استرس^۳، جرج دومزیل^۴، رولان بارت، پل ریکوره و آژیرداس ژولین گرمس^۵ از جمله کسانی هستند که نظریه‌های مربوط به حوزه روایت کنشی را مطرح کرده و بسط داده‌اند. همه این نظریه‌پردازان در بررسی نظام روایی گفتمان یک نقطه مشترک دارند و آن اینکه هر گفتمان روایی دارای هسته مرکزی است که می‌توان آن را کنش نامید. چه در منشأ کنش، کنش‌گزار باشد، چه کنشگر، آنچه اهمیت دارد نقش کنش در تحول معنا و تغییر آن به معنایی مطلوب‌تر است. پس هسته مرکزی روایت را کنشی تشکیل می‌دهد که خود در خدمت تغییر وضعیت کنشگران و همچنین معناست. البته کنش جهت رسیدن به هدف خود، یعنی تغییر معنا، باید بتواند نظام مبادله ارزش را ایجاد نماید، یعنی کنش به دنبال کسب ارزش با قرار دادن آن در چرخه صحیح تعامل است. پس سه واژه کلیدی برای درک هرچه بهتر نظام روایی مبتنی بر کنش وجود دارد: کنش، ارزش، تغییر (شعیری، ۱۳۹۵، ص. ۱۹).

در گفتمان‌های روایی کنشی علاوه بر عنصر کلیدی تغییر وضعیت که کنش آن را هدف قرار می‌دهد، دو عنصر اساسی دیگر داریم که توضیح در مورد آن ضروری است: ارزش و تصاحب. به همین دلیل به محض اینکه سخن از روایت با محوریت کنشی به میان می‌آید، با ابژه‌هایی ارزش محور مواجه هستیم که کنشگرانی در پی تصاحب آن‌ها هستند. تصاحب ابژه ارزشی ما را در وضعیت گفتمانی قرار می‌دهد که خصوصیت مهم آن رابطه اتصالی/انفصالی است. کنشگرانگفتمان روایی، یا فاقد ابژه ارزشی هستند و برای تصاحب آن وارد فرآیندی کنشی می‌شوند یا اینکه صاحب ابژه ارزشی هستند که باز هم بر اساس فرآیندی کنشی و دخالت نیرویی بیرونی و برتر، آن را از دست می‌دهند. به همین دلیل است که رابطه اتصالی/انفصالی در روایت‌های

-
1. Vladimir Propp
 2. Marcel Mauss
 3. Claude Lévi-Strauss
 4. George Dumézil
 5. Paul Ricœur
 6. Algirdas Julien Greimas

کنش محور دارای اهمیت ویژه‌ای است. روایت‌هایی که هسته مرکزی آن‌ها را کنش تشکیل می‌دهد، در اغلب موارد بر اساس برنامه‌ای مشخص و از قبل تعیین شده عمل می‌کنند (شعیری، ۱۳۹۵، ص. ۲۰).

پر واضح است که ابژه‌های ارزشی شناخته شده در قالب منطق شناختی قرار دارند و هر کنشگری می‌آموزد برای تصاحب آن‌ها دارای برنامه مشخصی باشد. تصاحب این نوع ارزش، کنشگر را از درون دگرگون نمی‌کند. اتفاق مهم در زمان اتصال به این ارزش‌ها این است که کنشگر در شرایطی قرار می‌گیرد که می‌تواند موقعیت خودش را باز تأیید کند (شعیری، ۱۳۹۵، ص. ۲۱). به قول اریک لاندوسکی^۱ «در چنین حالتی کنشگر موفق می‌گردد تا همانی باشد که قبلاً نیز بوده است» (لاندوسکی، ۲۰۰۴، ص. ۶۸). این گفته لاندوسکی نشان می‌دهد که کنش‌های ارزش محور، یا مبتنی بر عبور از وضعیت سلبی به وضعیت ایجابی هستند یا عبور از وضعیتی ایجابی به وضعیتی سلبی را فراهم می‌کنند (شعیری، ۱۳۹۵، ص. ۲۱). در نظام کنشی، کنشگر دچار نوعی بحران کمی است، یعنی با نقصانی مواجه است که برای رفع آن وارد عمل می‌شود و این بحران‌ها از بیرون به کنشگر تحمیل می‌شوند (شعیری، ۱۳۹۵، ص. ۲۲). نظام‌های گفتمانی کنش محور بر دو قسم هستند: نظام گفتمانی کنشی-تجویزی و نظام گفتمانی کنشی-القایی یا مجابی. با توجه به مطالبی که در ادامه بدان پرداخته می‌شود، می‌شود نظام گفتمانی کنشی قرآن کریم را از نوع کنشی-تجویزی در نظر گرفت.

۳.۲. ویژگی نظام گفتمانی کنشی-تجویزی

در واقع گفتمان روایی کنش محور، گفتمانی است که هدف اصلی آن تغییر وضعیت اولیه یا نا بسامان به وضعیتی ثانویه یا سامان یافته است. بی شک بدون کنش امکان عبور از مرحله‌ای ناخوشایند به مرحله‌ای دیگر غیر قابل تصور است. نظام گفتمانی تجویزی در زیر مجموعه نظام گفتمانی کنشی قرار دارد؛ چون تجویز در راستای تحقق کنش صورت می‌گیرد. بر این اساس، گفتمان ما را با کنش‌گزاری مواجه می‌سازد که در موقعیتی برتر نسبت به کنشگر قرار دارد و می‌تواند او را وادار

1. Eric Landowski

به انجام کنشی کند (شعیری، ۱۳۹۵، ص. ۲۴). در چنین نظامی رابطه بین کنش گزار و کنشگر رابطه است که از بالا به پایین تعریف شده است. به چنین نظامی، نظام گفتمانی برنامه مند نیز گفته می شود؛ چرا که کنشگر بر اساس نقشه و برنامه ای مشخص و از قبل تعیین شده وارد عمل می گردد. در واقع، او باید مطابق برنامه پیش برود تا خواسته کنش گزار تأمین گردد. بعد از کنش وارد مرحله ارزیابی آن می شویم. اگر همه امور بر اساس قرارداد جلو رفته و تحقق یافته باشد، کنشگر پاداش خود را دریافت می کند، در غیر این صورت، نه تنها پاداشی نصیب او نمی شود، حتی احتمال تنبیه او نیز وجود دارد.

نکته قابل توجه در این فرآیند این است که کنش خود دارای دو مرحله است که عبارتند از توانش و اجرایی کنش. یعنی کنشگر ابتدا توانش لازم در اجرای کنش را کسب می کند و سپس وارد عمل می شود. هر کنشگری از قبل ورود به کنش تا پایان کنش، مراحل را از نظر شیوه حضور کنشی طی می کند. این شیوه حضور کنشی ارتباطی مستقیم با افعال وجهی یا با افعال مؤثر^۱ گفتمان دارد. اراده و خواستن کنشگر او را در آستانه کنش قرار می دهد. در این حالت کنشگر در وضعیت حضور مجازی قرار می گیرد. گاهی «خواستن» از درون خود کنشگر نشئت می گیرد و در این حالت، او کنشگری خودخواسته است. اما گاهی این خواستن از بیرون به کنشگر تزریق یا تحمیل می گردد و در این حالت او کنشگری ناخودخواسته است (شعیری، ۱۳۹۵، ص. ۲۶-۲۷).

گاهی نیز «بایستن» به عنوان جبری بیرونی یا جبری از دورن نشئت گرفته، عمل می کند و در این حالت کنشگر بر حسب اجبار یا وظیفه وارد فضای کنشی می شود. خواستن و توانستن، هر دو کنشگر را در آستانه کنش قرار می دهند. پس از حضور مجازی، کنشگر وارد مرحله بعد می شود که حضور کنونیت^۲ یافته است. این نوع حضور با افعال وجهی یا مؤثر «توانستن» و «دانستن» گره خورده است. در این حالت

1. Les verbes modaux

2. Présence actualisée

نیز کنشگر هنوز در آستانه کنش قرار دارد؛ اما بهتر است این مرحله جدید را «پساآستانه» بنامیم؛ چراکه که کنشگر نسبت به مرحله قبل که آستانه است، یک قدم جلوتر قرار گرفته است یعنی با کسب توانش و دانش و شناخت لازم، آمادگی ورود به کنش و انجام عملیات کنشی را کسب کرده است. حضور بعدی را باید حضوری «به باور رسیده» نامید. باور به کنش، همه تردیدهای کنشگر را از بین برده و اراده او را در انجام کنش راسخ، قطعی و یقینی می‌کند. پس از طی این مراحل، کنشگر وارد مرحله نهایی می‌گردد که انجام کنش است. در آخرین مرحله از مراحل فرآیند کنشی، حضور کنشگر محقق می‌شود که آن را حضور تحقق‌یافته می‌نامیم. تحقق حضور و نتیجه فرآیند کنشی در متن‌ها با دو گفته کنشی^۱ و شوشی^۲ به نمایش گذاشته می‌شود. به‌عنوان مثال، «سیندرلا با پرنس ازدواج می‌کند» یک گفته کنشی است، اما «سیندرلا ثروتمند می‌شود یا خوشبخت می‌شود» یک گفته شوشی است. در گفته شوشی وضعیتی که سیندرلا در آن قرار دارد توصیف می‌شود. اما مواردی نیز وجود دارد که کنشگر نه تنها اراده‌ای برای انجام کنش ندارد، بلکه او فقط به‌طور خودکار درسی را که آموخته، تکرار می‌کند (شعیری، ۱۳۹۵، ص. ۲۷). در واقع «سوره زبانی همه بعد واقعیت حضوری خود را از دست می‌دهد و به یک پوسته تبدیل می‌گردد که فقط به اصل ذات‌گرایی زبان وابسته است [...] به این ترتیب ناکنشگر زبانی جای کنشگر زبانی را می‌گیرد (کوکت، ۲۰۰۷، ص. ۳۴-۳۵).

پس از انجام کنش، فرآیند روایی وارد آخرین مرحله خود، یعنی ارزیابی کنش می‌شود. در مورد ارزیابی هم باید گفت که ابتدا با فعالیتی شناختی آغاز می‌شود و سپس به فعالیتی کاربردی ختم می‌گردد. پادشاه ابتدا به مطالعه و بررسی عمل انجام‌شده می‌پردازد و سپس پادشاه یا تنبیه تحقق می‌یابد (شعیری، ۱۳۹۵، ص. ۲۹). بر اساس مطالب بالا در گفتمان قرآن، کنش‌گزار که خداوند است در قالب قرآن تمام دستورات و راهکارهای مورد نیاز برای رسیدن کنشگر که منظور عامه مردم می‌باشد

1. Actionnel

2. Existentiel

به ابژه ارزشی را که همان لقاءالله و رسیدن به خود اوست، در اختیار انسان قرار می‌دهد. انسان‌ها در صورت پیروی از دستورات قرآن می‌توانند مسیر خود را به سمت سعادت طی کرده و منتظر پاداش نیز باشند؛ اما در صورتی که خلاف آن عمل کرده باشند مورد توبیخ و تنبیه، گاه در این دنیا و به‌طور کامل در جهان آخرت، قرار می‌گیرند.

۲. ۴. نگاهی به واژه ذکر در قرآن

ذکر در لغت به معنای «شهرت، آوازه، نام نیک، حمد و ثنا، شرافت، نماز و دعا کردن، مرد قوی و دلیر و تسلیم‌ناپذیر، حرف محکم و قوی و با ارزش، باران بسیار تند، نام نیک انسان پس از مرگ و چک و سفته یا رسید پول» است (افرام‌الاستانی، ۱۳۷۷، ص. ۱۷۲). در دیدگاه قرآنی «ذکر» مشترک معنوی است؛ یعنی یک مفهوم عام و کلی است که معانی دیگر در آیات مختلف قرآن از آن تبعیت کرده و آن مفهوم کلی یادآوری است که مفاهیم و معانی مختلف دارد نظیر جاری‌شدن چیزی بر زبان، شرافت و خوش‌نامی، کتابی که تفصیل دین در آن آمده، نماز، دعا و ثنا (فراہیدی، ۱۴۱۴، ص. ۶۲۵) و به معنای علو (جوهری، ۱۴۰۷، ص. ۲۶۵) نیز هست. «ذکر» به همراه مشتقاتش، در ۷۲ سوره قرآن، ۵۴ سوره مکی و ۱۸ سوره مدنی، حدود ۲۷۸ بار ذکر شده است. بسامد واژه «ذکر» در سوره‌های مکی ۱۹۹ بار و در سوره‌های مدنی ۶۹ بار است. در نتیجه می‌توان گفت فراوانی واژه «ذکر» در سوره‌های مکی بیشتر از فراوانی آن در سوره‌های مدنی است و بی‌شک این مسئله معنادار باشد. بنابراین، به ویژگی‌های سوره‌های مکی اشاره می‌کنیم.

ویژگی‌های اغلب سوره‌های مکی به این شرح است:

۱. دعوت به اصول و عقاید از جمله ایمان به خالق یکتا و ایمان به قیامت و تصویرهایی از اوضاع روز حساب و اهل بهشت و اهل دوزخ؛
۲. دعوت به فضایل اخلاقی و تمسک به اعمال نیک؛
۳. مجادله با مشرکان و ابطال عقاید آن‌ها و نسبت سفاهت به تصورات باطل آنان؛

۴. کثرت سوگند به خدا، روز آخرت، قرآن و مانند این‌ها؛
۵. کاربرد فراوان در خطاب به (یا ایها الناس) و کمتر به (یا ایها الذین آمنوا)؛
۶. قصص انبیا و امت‌های پیشین و نیز قصه آدم و ابلیس؛
۷. کوتاه‌بودن آیات و سوره‌ها به‌طور کلی. (نجفی‌ان، عامری و قیومی، ۱۳۸۹، ص. ۱۸۹)

۲. ۵. چندمعنایی وجوه «ذکر» در قرآن

حضرت علی (ع) اولین کسی بودند که لفظ وجوه را در مورد واژگان قرآن به‌کار بردند. ایشان زمانی که ابن‌عباس را برای مناظره با خوارج روانه کردند، به او چنین فرمودند: «با ایشان با استناد به آیات قرآن مناظره و محاجه نکن، زیرا قرآن دارای وجوه بسیاری (از معانی و تفاسیر و تأویل‌های گوناگون) است (دامغانی و عزیزی‌نقش، ۱۳۶۱، مقدمه). وجوه برای لفظ مشترک است که در چندمعنا استعمال می‌شود. از جهت اینکه در قرآن یک کلمه به بیست وجه یا بیشتر یا کمتر صرف می‌شود و این در سخن افراد بشر نیست. بعضی این امر را از معجزات قرآن نامیده‌اند (سیوطی، ۱۳۷۶، ص. ۴۸۷). قرآن‌پژوهان برای واژه «ذکر» بالغ بر بیست وجه بیان کرده‌اند که در معنای آیات قرآن می‌توان به وجوه بیست‌گانه «ذکر» این گونه اشاره کرد:

آیه ۲۰۰ سوره بقره، یادکردن به زبان، آل عمران آیه ۱۳۵ یاد کردن در دل، بقره آیه ۶۳ حفظ کردن، بقره آیه ۱۵۲ طاعت و پاداش، بقره آیه ۲۳۹ نمازهای پنج‌گانه، ذاریات آیه ۵۵ موعظه، اعراف آیه ۶۹ بیان، یوسف آیه ۴۲ تعریف‌کردن، طه آیه ۱۲۴ قرآن، نحل آیه ۴۳ تورات، کهف آیه ۸۳ خبر، زخرف آیه ۴۴ شرف، انبیاء آیه ۳۶ مسخره کردن، انبیاء آیه ۱۰۵ لوح محفوظ، احزاب آیه ۲۱ ثناگویی، صافات آیه ۳ وحی، طلاق آیه ۱۰-۱۱ رسول، عنکبوت آیه ۴۵ نماز، جمعه آیه ۹ نماز جمعه، ص آیه ۳۲ نماز عصر (شکوری، ۱۳۸۸). در واقع، کلمه «ذکر» دارای معانی متعددی است و میان آن معانی پیوندی وجود دارد و این بافتِ متن است که معنا را مشخص می‌کند.

۳. تحلیل

۳.۱. تحلیل نشانه معنانشناختی واژه «ذکر» در آیه ۹ سوره جمعه و چگونگی معادل‌گزینی

مترجمان

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۹)

این آیه در بیان فضیلت نماز جمعه نازل شده است. هم‌نشین «ذکر» در این آیه فعل «فاسعوا» می‌باشد که به معنای شتافتن و دویدن است. در واقع، می‌توان گفت که فعلی حرکتی است که نیاز به جابه‌جایی و تغییر مکان دارد بنابراین نمی‌توان تنها به ظاهر واژه «ذکر» برای دریافت معنای آن توجه کرد؛ چرا که این واژه چندوجهی است و هر جا بنابر سیاق آیه، معنایی خاص می‌گیرد. در این آیه «ذکر» معنایی فراتر از معنای ظاهری خود دارد و به عملی اطلاق می‌گردد که می‌بایست در روز جمعه و در مکانی خاص انجام گیرد و نیز بنابر متن آیه، آن عمل بر داد و ستد ارجح است. اگر «ذکر» را در معنای اولیه‌اش در نظر بگیریم این‌گونه می‌شود که انسان می‌بایست برای یاد خدا حتماً منتظر زمانی خاص باشد و این عمل فقط در مکانی خاص و آن هم به صورت دسته‌جمعی قابل انجام است. در این آیه منظور از «ذکرِ الله» در درجه اول «نماز» است، ولی می‌دانیم که خطبه‌های نماز جمعه هم که آمیخته با ذکر خداست، در حقیقت بخشی از نماز جمعه است، بنابراین باید برای شرکت در آن نیز تسریع کرد (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ص. ۱۲). منظور از «سعی به سوی ذکر خدا» دویدن به سوی نماز جمعه است و مراد از «ذکر خدا» همان نماز است (طباطبایی، ۱۴۱۷، ص. ۴۶). در نهایت این واژه با توجه به بافت آیه و همچنین واحدهای هم‌نشینی که در اینجا فعل «فاسعوا» می‌باشد به معنای نماز جمعه است نه یاد خدا. مترجمان این واژه را این‌گونه ترجمه کرده‌اند:

ماسون:

Accourez à l'invocation de Dieu!

ساواری:

Empressez-vous d'aller rendre vos hommages au Tout- Puissant

شورکی:

Hâtez-vous vers la mémoire d'Allah

برک:

Empressez-vous au Rappel de Dieu

گروس ژان:

Accourez-vous souvenir de Dieu

بلاشر:

Accourez à l'invocation d'Allah

کازیمیرسکی:

Empressez- vous de vous occuper de Dieu.

ماسون و بلاشر «ذکر» را «invocation» ترجمه کرده اند که به معنای «درخواست کمک به مدد دعاست» (ری، ۱۹۹۳، ص. ۶۹۷). در نگاهی سطحی به معنای ظاهری ذکر در این آیه، شاید بتوان معنی «invocation» را بدان اطلاق کرد؛ چراکه قرآن چند سطحی است و دارای مراتبی از معناست، هم ظاهر دارد و هم باطن.

دسترسی به ظاهر آیات برای کسانی که با زبان عربی آشنایی دارند میسر است، اما فهم باطن عمیق قرآن که مملو از لطائف و ظرائف است در شعاع فکری هر کسی نمی گنجد و تنها عده ای خاص می توانند از آن ها بهره مند شوند. همان طور که قبلاً اشاره شد «ذکر» یکی از کلمات چندمعنایی قرآن است که برای ترجمه آن باید از بافت و کلمات هم نشین آن استفاده کرد. در این آیه خطاب شده که به سوی ذکر خدا بشتابید و از فعل امر «فَاسْعَوْا» استفاده شده است. اگر ذکر به معنای invocation باشد برای ادای آن چه نیازی به شتافتن است و آیا در روز دیگری به جز روز جمعه نمی توان ذکر خدا را گفت؟ آیا باید برای ذکر خدا به مکانی خاص رفت؟ آیا مفهوم آیه ۱۹۱ آل عمران «الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِ...» «همانان که خدا را در همه احوال ایستاده و نشسته و به پهلو آرمیده یاد می کنند...» (فولادوند، ۱۳۷۷، ص. ۷۵) با ترجمه واژه ذکر توسط این مترجمان تناقض ندارد؟ در این آیه بیان شده

است که خردمندان کسانی هستند که در همه حال ذکر خدا را می‌گویند. از آنجایی که عوامل غفلت در زندگی مادی بسیار است و تیرهای وسوسه شیطان از هر سو حیات واقعی انسان را نشانه می‌گیرد، برای مبارزه با آن جز ذکر و یاد دائمی خدا مؤثر نخواهد بود. آیا برای برقراری ارتباط با خدایی که خود در آیه ۱۶ سوره «ق» می‌فرماید «وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ» یعنی خدا از هر جهتی که فرض شود و حتی از خود انسان به انسان نزدیک‌تر است، نیاز به دو فاکتور زمان و مکان دارد؟

ذکر امری است که محدودیت نمی‌پذیرد و چیزی که محدودیت ندارد در قالب ظرف زمان و مکان نمی‌گنجد. ذکر امری درونی و قلبی است و مختص تمام موجودات است. هدف از ذکر نزدیکی به خدا و آرامش درونی است بر طبق آیه ۲۸ سوره رعد «الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» این آرامش جز با متصل شدن به منبع آرامش حاصل نمی‌شود. ذکر به انسان کمک می‌کند که اعمال عبادی خود را انجام داده و سبب دوری او از گناه می‌شود. ذکر به تکرار اسامی خدا یا آیات قرآن با صدای بلند یا آهسته اطلاق می‌شود و معمولاً به صورت فردی انجام می‌پذیرد. در واقع هر کاری که نمودار یا خدا باشد ذکر است. گاهی سکوت در صورتی که سخن گفتن سبب ایجاد فتنه شود، نوعی ذکر است؛ زیرا در سکوت فرصتی برای تعمق و تدبیر در آفرینش پروردگار فراهم می‌گردد و در واقع، از طریق دال‌های موجود به وجود مدلول رسیدن مصداقی صحیح از ذکر می‌باشد.

چنانکه در احادیث بیان شده است «یک ساعت اندیشیدن از یک سال عبادت بهتر است» (طبرسی، ۱۳۶۰، ص. ۲۸۹) ذکر پاسخ به ندای فطرت انسان است؛ چراکه فطرت انسان با عشق به خدا عجین شده است و انسان به‌مدد ذکر می‌تواند به عشق بی‌نهایت خود ملحق شود. ذکر سبب می‌شود که یاد خدا در اعماق جان انسان رسوخ کند و ریشه‌های غفلت و بی‌خبری را که عامل اصلی هر گونه گناه است بسوزاند و انسان را در مسیر رستگاری قرار دهد؛ پس با توجه به مطالب مطرح‌شده معادل انتخابی ماسون و بلاشر درست نیست.

ساواری نیز در ترجمه واژه چندمعنای «ذکر» موفق نبوده است و از «rendre homage» به معنای «گرامی داشتن، ستودن» (ری، ۱۹۹۳، ص. ۶۳۱) استفاده کرده است؛ اما با توجه به مطالبی که در قسمت قبلی گفته شد در اینجا ذکر به معنای سپاسگزاری و تشکر نیست، بلکه با توجه به بافت آیه مستقیماً به نماز جمعه اشاره دارد. درست است که نماز خواندن نوعی سپاسگزاری از خداوند است اما در اینجا منظور معنای مجازی نماز نمی باشد. شکر و سپاسگزاری واقعی آن است که انسان همواره به یاد خدا باشد، بی هیچ گونه فراموشی و در راه او گام بردارد بدون هیچ معصیت و از فرمان خدا اطاعت کند. مسلم است که این اوصاف در کمتر کسی یافت می شود؛ زیرا طبق آیه ۱۳ سوره سبأ «... وَ قَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِ الشُّكُورِ» (و از بندگان من اندکی سپاسگزارند) (فولادوند، ۱۳۷۷، ص. ۴۲۹). فردی در باب شکرگزاری خدا از امام صادق (ع) پرسید «آیا شکر پروردگار حدی دارد که اگر انسان به آن حد برسد شاکر محسوب شود؟» امام (ع) فرمودند: «آری». پرسید: «چگونه؟» فرمودند: «خدا را بر تمام نعمت هایش چه در خانواده و چه در اموال حمد و ستایش کند و اگر در اموالی که به او داده حقش باشد ادا کند» (کلینی رازی، ۱۴۰۱، ص. ۱۰-۱۲). پس سپاسگزاری از خداوند نیز محدود به زمان و مکان نیست و انسان به صورت فردی نیز می تواند شکر خدا را به جا آورد و نیاز به گردهمایی و تجمع در مکانی خاص نیست.

شورکی معادل «la mémoire» به معنای «حافظه، ذهن، خاطره، یاد و یادبود» (پارسایار، ۲۰۰۸، ص. ۵۴۷) و گروس ژان «souvenir» به معنای «یاد، خاطره، یادبود، یادگاری، یادگار» (پارسایار، ۲۰۰۸، ص. ۸۰۸) را برگزیده اند. می توان گفت که این دو معادل، هم معنا هستند، اما در واقع «la mémoire» توانایی ذهنی است که به کمک آن می توان خاطرات ارزشمند، یا حوادث یا خاطرات بسیار قدیمی را به صورت مبهم منعکس کرد درحالی که «de souvenir» همیشه جزئی، مشخص و نامطلوب است (بنک^۱، ۱۹۵۶، ص. ۵۸۴) و نتیجه عملکرد اولی است. برک، «de Rappel» به معنای

1. Bénac

«احضار، فراخوانی، یادآوری...» (پارسایار، ۲۰۰۸، ص. ۷۱۵) را برگزیده است و در نهایت کازیمیرسکی از فعل دو ضمیر «s'occuper de» «مشغول شدن، سرگرم کاری شدن، پرداختن، خود را سرگرم کردن، سرگرم شدن، رسیدگی کردن و رسیدن» (پارسایار، ۲۰۰۸، ص. ۵۹۴) استفاده کرده است که با توجه به معناهای معادل‌های انتخابی از سوی مترجمان، هیچ‌یک از آن‌ها معنای اصلی این واژه چندمعنا را منتقل نکرده‌اند؛ زیرا تنها به ظاهر واژه بسنده کرده و به دنبال معنای ضمنی و مصداقی آن در آیه مذکور نبوده‌اند.

ترجمه پیشنهادی:

Accourez vers la Prière du vendredi

۲.۳. نگاهی به واژه خیر در قرآن

یکی دیگر از کلمات چندمعنای قرآن کلمه «خیر» است. ابن فارس خیر را چیزی می‌داند که همگان بدان میل و گرایش دارند (ابن فارس، ۱۴۰۴، ص. ۲۳۲). اما معناهای دیگری همچون مال (ابن‌منظور، ۱۴۱۴، ص. ۲۶۴) و خیل (زبیدی، ۱۴۲، ص. ۳۷۸) برای این واژه ذکر شده است. در واقع می‌توان گفت خیر آن چیزی است که مورد انتخاب قرار گیرد و بر سایر چیزها برتری داده می‌شود. «خیر» حدود ۱۸۰ بار و در ۱۷۴ آیه قرآن، یعنی ۸۸ بار در سوره‌های مکی و ۸۶ بار در سوره‌های مدنی آمده است و در بیشتر آیات به صورت اسم آمده است (برای مثال، در سوره بقره، آیه ۴۵) و تنها در هفت جای قرآن به عنوان فعل (برای مثال، در سوره قصص، آیه ۶۶) به کار رفته است.

۳.۳. چندمعنایی وجوه «خیر» در قرآن

قرآن پژوهان برای واژه «خیر» هفت وجه در نظر گرفته‌اند: البقره آیه ۱۸۰، مال؛ القصص آیه ۲۴، غذا؛ الدخان آیه ۳۷، قوت، قدرت و توان؛ الانبیاء آیه ۷۳، طاعت و عبادت؛ هود آیه ۸۴، حالت خوب و پسندیده؛ البینه آیه ۷، برتری؛ النحل آیه ۳۰، قرآن (مظاهری تهرانی، ۱۳۹۵).

۳. ۴. تحلیل نشانه معناشناسی واژه «خیر» در آیه ۳۰ سوره نحل و چگونگی معادل‌گزینی

مترجمان

وَقِيلَ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوا خَيْرًا لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَ لِدَارٍ الْآخِرَةِ خَيْرٌ وَلَنِعْمَ دَارُ الْمُتَّقِينَ (۳۰)

در این آیه ابتدا خطاب به آنان که از شرک و معصیت، پرهیز کردند، گفته می‌شود: «پروردگار شما چه نازل کرده است؟» گویند: «خیر، زیرا قرآن، سراسر هدایت و شفا و خیر است» (طبرسی، ۱۳۶، ص. ۲۵) ذکر این نکته نیز لازم است که درباره قرآن تعبیرات گوناگونی در خود قرآن وارد شده است، تعبیر به نور، شفاء، هدایت، فرقان (جداکننده حق از باطل) حق، تذکره و مانند این‌ها، ولی شاید این تنها آیه‌ای است که در آن تعبیر به «خیر» شده است و می‌توان گفت همه آن مفاهیم خاص، در این مفهوم عام جمع است (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ص. ۲۱۳).

«خیر» معنایش این است که خدا خیر نازل کرده، چون قرآنی نازل کرده که متضمن معارف و شریعی است که در أخذ آن، خیر دنیا و آخرت است و در اینکه گفتند: «خَيْرًا»، اعتراف به دو چیز است: یکی اینکه قرآن کریم از طرف خدای عالم نازل شده است، و دوم اینکه متضمن سعادت دنیا و آخرت بشر است (طباطبائی، ۱۳۷۴، ص. ۳۴۳).

برای ترجمه درست چند معنایی «خَيْرًا» همان‌گونه که قبلاً بیان شد توجه به بافت و واژه‌های هم‌نشین بسیار حائز اهمیت است؛ چراکه گام اول در نشانه‌شناسی، تحلیل متن و در واقع توجه به بافت است و هیچ نشانه‌شناسی نمی‌تواند نشانه یا واژه‌ای را بدون در نظر گرفتن بافت بررسی کند. در این آیه «خَيْرًا» به استناد تفاسیر، خیر مطلق است که از آسمان نازل شده است. قابل ذکر است که خیر در رابطه با انسان به چیزی گفته می‌شود که هماهنگ با وجود او و مایه پیشرفت و تکاملش باشد، اما نمی‌تواند به آن لفظ خیر مطلق را اطلاق کرد؛ چراکه مفهوم خیر در این دنیا نسبی است. مثلاً نزولات آسمانی مثل باران در نگاه اول خیر تلقی می‌گردد، چون دارای منافع بسیاری برای انسان می‌باشد و حیات همه موجودات بدان وابسته است؛ اما

همین باران گاهی سبب شر می‌گردد، مثلاً با روانه‌شدن سیل اسباب تخریب خانه‌ها، پل‌ها و... را فراهم می‌کند. در اینجا هم‌نشین «خیراً» فعل «أَنْزَلَ» می‌باشد که به معنای فرود آمدن است و این واژه به‌طور معمول در مورد قرآن استعمال می‌شود و گفته می‌شود قرآن در شب قدر بر قلب پیامبر نازل شده است، اما این نازل شدن به معنای نازل شدن مکانی از بالا به پایین نمی‌باشد، بلکه از آن‌جا که خداوند متعال در مرتبه عالی وجود قرار دارد هر آن چه که از جانب او از عالم غیب در عالم شهادت آشکار شود با لفظ نازل شدن از آن تعبیر می‌شود (طباطبایی، ۱۴۱۷، ص. ۳۱۶). در نتیجه با توجه به شأن نزول آیه که همان بافت موقعیت است «خیراً» مصداق قرآن کریم می‌باشد. قرآنی که سراسر خیر مطلق است و نمی‌توان کوچک‌ترین شری را بدان نسبت داد. شاید به ذهن خطور کند که ائمه اطهار نیز مظهر خیر مطلق هستند که کاملاً درست است، اما در قرآن در رابطه با ائمه از فعل «أَنْزَلَ» استفاده نشده است. مترجمان این واژه را این‌گونه ترجمه کرده‌اند:

ماسون:

Un bien

ساواری:

Il nous a comblés de biens sur la terre

شورکی:

La meilleure

برک:

Pour le mieux

گروس ژان:

Un bienfait

بلاشر:

Un bienfait

کازیمیرسکی:

ماسون و ساواری «Bien»، «نیکی، خوبی، خیر، صلاح، فایده، منفعت و...» (پارسایار، ۲۰۰۸، ص. ۱۱۶) را به عنوان معادل این واژه برگزیده‌اند که این معادل انتخابی نمی‌تواند مصداق درستی برای قرآن باشد؛ چراکه Bien می‌تواند به هر چیز خوب و مفیدی اطلاق گردد. درست است که قرآن سراسر خیر و برکت است و آیه به آیه آن برای پیمودن مسیر پر پیچ و خم زندگی مفید و مؤثر است، اما معادل انتخابی نمی‌تواند این حجم از معنا را منتقل کند. همچنین «خیراً» معرفه است که به صورت نکره ترجمه شده است؛ بنابراین نمی‌تواند مظهري از خیر مطلق باشد. معنای معادل انتخابی این دو مترجم مبهم است و معلوم نیست که به کدام خیر اشاره دارد؛ چراکه بسته به دیدگاه انسان‌ها هر چیزی می‌تواند خیر باشد. بنابراین در این قسمت نیاز بود مترجمان شفاف‌سازی کنند و لااقل حیطه در برگیرنده کلمه خیر را مشخص کنند. شورکی نیز مانند دو مترجم دیگر درصدد برآمده است بگوید معادل «خیراً» می‌تواند از ماده «Bon» یا «Bien» باشد. در این قسمت مترجم «خیراً» را به صورت اسم تفضیل در نظر گرفته است که کاملاً اشتباه است. بنابراین معادل انتخابی وی نیز نمی‌تواند فحوای کلام را منتقل کند.

با توجه به مطالب بالا معادل انتخابی برک به معنای «بهترین چیز ممکن» (ری، ۱۹۹۳، ص. ۸۰۳/۸۰۳) هم در انتقال معنای کلمه «خیراً» موفق نبوده و اظهار کرده که بهترین چیز ممکن را خدا نازل کرده است. این مسئله نیز ابهام دارد، چراکه هر کس طبق دیدگاه خودش چیزی را بهترین می‌پندارد؛ یک نفر مال و ثروت، یک نفر سلامتی و...؛ بنابراین اشاره به چیزی نسبی دارد که بنابر زاویه دید انسان‌ها می‌تواند به چیزهای متفاوتی اطلاق گردد. گروس‌ژان و بلاشر «Bienfait» را برگزیده‌اند و به «عمل خیری که از جانب فردی بالا دست نسبت به دیگران انجام می‌پذیرد»، اطلاق می‌گردد (بنک، ۱۹۵۶، ص. ۸۷۸). با توجه به مطالب قبلی این معادل نیز اشتباه است. در نهایت، کازیمیرسکی این واژه را ترجمه نکرده است.

ترجمه پیشنهادی:

Il a été dit aux pieux: "Qu'est-ce que votre Seigneur a fait descendre?"
ils disent: "le Coran"

دیدیم که ترجمه چندمعناها که نشانی از اعجاز و بلاغت قرآن می‌باشد برای مترجمان فرانسوی بسیار دشوار بود و در واقع هیچ‌یک از آن‌ها نتوانستند معادلی مناسب را که در برگیرنده معنای «ذکر» و «خیراً» در این آیات باشند، برگزینند، چراکه ترجمه چندمعناها بدون در نظر گرفتن سیاق آیه و کلمات هم‌نشین آن‌ها امکان‌پذیر نیست و اگر ترجمه‌ای هم انجام شود، ترجمه‌ای سطحی و نامتناسب با واژه مورد نظر خواهد بود و این امر تحریف تلقی می‌شود. در واقع، دیدیم که هر ترجمه می‌تواند مسیر متفاوتی را ایجاد نماید و این مسیرها نشان از آن دارد که ترجمه هر بار معنای گفتمانی خاصی را برجسته می‌کند و بر اساس این برجستگی‌هاست که بافت معنایی به بافت گفتمانی تغییر می‌کند.

۴. نتیجه‌گیری

نشانه‌معناشناسی علمی است که تنها به نشانه اکتفا نمی‌کند، بلکه به‌مدد نشانه به‌دنبال معناست. بر مبنای این دیدگاه نشانه و معنا دو عامل وابسته به یکدیگرند که یکی بدون حضور دیگر بی‌معناست. از جمله مسائلی که در مطالعات زبان‌شناختی قابل طرح است چندمعنایی می‌باشد که در همه زبان‌ها وجود دارد و مترجم را با مشکل مواجه می‌کند؛ چرا که گاهی یک کلمه می‌تواند واجد بیست معنای متفاوت یا بیشتر باشد که مترجم باید با در نظر گرفتن بافت و واحدهای هم‌نشین در صدد دریافت معنای اصلح واژه چندمعنا باشد.

به‌دلیل مشکل بودن ترجمه این واژگان می‌توان به‌عنوان ملاکی برای تشخیص درستی و صحت ترجمه در نظر گرفته شود. چندمعناها سبب می‌شوند که ما ترجمه‌های مختلفی از یک عبارت خاص داشته باشیم. در قرآن کریم نیز مبحث چندمعنایی از اهمیت فزاینده برخوردار است و این پدیده سبب ایجاد ابهام برای خواننده و علی‌الخصوص مترجم قرآن می‌شود؛ در نتیجه مترجم باید تمام توان خود را برای ابهام‌زدایی به‌کار گیرد. در بررسی به عمل آمده مشخص شد که هفت مترجم فرانسوی مذکور در ترجمه واژگان «ذکر» و «خیراً» موفق نبوده‌اند؛ چراکه تنها به ظاهر کلمه‌ها بسنده کرده و به‌دنبال کشف معنای باطنی آن‌ها نبوده‌اند. برای فهم قرآن و واژگان آن

به عنوان متنی مقدس و عاری از هر گونه تحریف، باید به دو عامل بافت و واحدهای هم‌نشین به طور همزمان توجه کرد؛ چرا که بررسی متن قرآن و تعیین مدلول واژگان قرآن به علت فراوانی وجوه واژگان بسیار مشکل است.

قرآن کلام خدا و سرچشمه تمام حکمت‌هاست و در مقابل این جامعیت قرآن، ما با فقدان آگاهی‌های لازم بشری مواجه هستیم. فهم آیات قرآن منوط به آگاهی از معلومات مختلف است. باید اعتراف کرد که ترجمه قرآن به دلیل اعجاز، ظرافت و اسرار نهفته آن کار یک فرد نیست؛ زیرا در قرآن علومی نهفته است که فرد به تنهایی از پس ترجمه آن‌ها بر نمی‌آید. اما مترجم قرآن با رجوع به تفاسیر که حاصل تلاش روشمند مفسر است تا حدودی می‌تواند ضعف دانش خود را برطرف کند؛ زیرا تفاسیر زمینه آشنایی با زبان و بیان قرآن، قوه فهم و تشخیص درست آیات را فراهم می‌کند. گاهی نیز ناآگاهی از سبب نزول آیات موجب می‌گردد تا ترجمه آیه در هاله‌ای از ابهام فرو رود. قرآن کریم با بهره‌گیری از الفاظ رایج در زبان عرفی، معناهای عمیقی را آفریده است و تمام نیازمندی بشر را تا قیامت در حجم کمی از کلمات بیان کرده است. بنابراین گاه مترجم با الفاظی کوتاه و پرمعنا مواجه می‌شود که بدون رجوع به تفاسیر قادر به ترجمه درست از آن نمی‌باشد.

بنابراین بهتر بود مترجمان با مراجعه به کتب تفسیری ابتدا بافت آیه را درک می‌کردند و در نهایت به مدد کلمات هم‌نشین در صدد بیان معنای چندمعناها بر می‌آمدند. مناسب‌ترین شیوه ترجمه قرآن، ترجمه گروهی است، به صورتی که مترجم، قرآن را ترجمه کند و حاصل تلاش او توسط گروهی متخصص در علوم مختلف از جمله ادبیات عرب، علوم قرآنی، زبان‌شناسی و ... مورد ارزیابی قرار گیرد تا اشتباهات احتمالی که نتیجه تکنگاری مترجم است برطرف شود. بدین گونه امکان انتقال فحوای کلام به مخاطب فراهم می‌گردد؛ چراکه معمولاً در کار گروهی اشتباهات کمتری رخ می‌دهد.

کتابنامه

۱. ابن منظور، م. (۱۴۱۴). *لسان العرب*. بیروت: دار صادر.

۲. ابن فارس، آ. (۱۴۰۴). معجم مقاییس اللغة. قم: مکتب الاعلام الاسلامی.
۳. افرام البستانی، ف. (۱۳۷۷). فرهنگ جدید عربی- فارسی: ترجمه منجد الطلاب بضمیمه فرائد الأدب. ترجمه محمد بندر بیگی. تهران: اسلامی.
۴. باطنی، م. (۱۳۷۳). هم‌معنایی و چندمعنایی در واژه‌های فارسی. تهران: زبان و تفکر.
۵. جوهری، آ. (۱۴۰۷). الصحاح. بیروت: دارالعلم.
۶. خاقانی اصفهانی، م. (۱۳۹۲). نشانه‌شناسی و زبان‌شناسی اسلامی. مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی.
۷. دامغانی، ف.، و عزیزی‌نقش، ک. (۱۳۶۱). قاموس قرآن در وجوه و لغات مشترک. ج ۱. تهران: بنیاد علوم اسلامی.
۸. رخشان‌فر، م. (۱۳۷۱)، معنی و ساختار زبان، چندمعنایی و آوایی واژه‌ها. تهران: مدرسه.
۹. زبیدی، م. (۱۴۲۲). تاج العروس من جواهر القاموس. کویت: تراث العربی.
۱۰. سجودی، ف. (۱۳۸۰). ساخت‌گرایی، پسا ساخت‌گرایی و مطالعات ادبی. تهران: سازمان تبلیغات اسلامی.
۱۱. سعیدی‌روشن، م. (۱۳۸۳). از متن تا معنا. حوزه و دانشگاه، ۱۰ (۳۹)، ۷-۲۶.
۱۲. سید رضی. (۱۳۸۴). نهج البلاغه. ترجمه محمد دشتی. قم: مؤسسه تحقیقاتی امیرالمؤمنین.
۱۳. سیوطی، ج. (۱۹۹۶). الاتقان فی علوم القرآن. ترجمه سید مهدی حائری قزوینی. تهران: امیرکبیر.
۱۴. شعیری، ح. (۱۳۸۵). تجزیه و تحلیل نشانه-معناشناسی گفتمان. تهران: سمت.
۱۵. شعیری، ح. (۱۳۹۵). نشانه‌معناشناسی ادبیات. تهران: دانشگاه تربیت مدرس.
۱۶. شکوری، (۱۳۸۸). معانی بیست‌گانه ذکر در قرآن. برگرفته در تاریخ ۲۹ دی ۱۳۹۵ از: <http://article.tebyan.net/983>
۱۷. شهبازی، م. (۱۳۹۴). پدیده اشتراک لفظی و چندمعنایی در زبان عربی. ادب عربی، ۷ (۲)، ۱۲۰-۱۳۶.
۱۸. شهبازی، م.، و شهبازی، ع. (۱۳۹۳). واژگان چندمعنا و اهمیت آن در ترجمه قرآن کریم. مطالعات ترجمه قرآن و حدیث، ۱ (۱)، ۴۷-۶۸.
۱۹. صفوی، ک. (۱۳۸۰). نگاهی تازه به مسئله چندمعنایی واژگانی. نامه فرهنگستان، ۵ (۲)، ۵۰-۶۷.
۲۰. صفوی، ک. (۱۳۸۳). درآمدی بر معناشناسی. تهران: سوره مهر.
۲۱. طباطبایی، م. (۱۳۷۴). المیزان. ترجمه محمد باقر موسوی همدانی. قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.

۲۲. طباطبایی، م. (۱۴۱۷). *المیزان فی تفسیر القرآن*. قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرّسین حوزه علمیّه قم.
۲۳. طبرسی، ف. (۱۳۶۰). *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*. تهران: فراهانی.
۲۴. فراهیدی، خ. (۱۴۱۴). *العین*، قم: اسوه.
۲۵. فولادوند، م. (۱۳۷۷). ترجمه قرآن مجید. تهران: دارالقرآن کریم.
۲۶. کلاتنری، ع. (۱۳۹۱). *گفتمان از سه منظر زبان‌شناختی، فلسفی و جامعه‌شناختی*. تهران: جامعه‌شناسان.
۲۷. کلینی‌رازی، م. (۱۴۰۱). *اصول کافی*، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۲۸. مظاهری‌تهرانی، ب. (۱۳۹۵). بررسی واژه «خیر» در ترجمه‌های قرآن کریم، برگرفته در تاریخ ۹ اسفند ۱۳۹۵ از: <http://tabadol-danesh.rozblog.com/post/>
۲۹. مکارم شیرازی، ن. (۱۳۷۴). *تفسیر نمونه*. تهران: دار الکتب الاسلامیه.
۳۰. نجفیان، آ.، عامری، ح.، و قیومی، ص. (۱۳۸۹). نگاهی نشانه‌شناختی به واژه آیه در قرآن کریم. *نقد ادبی*، ۳(۱۰)، ۱۷۵-۲۰۳.

31. Bénac, H. (1956). *Dictionnaire des synonymes*. Paris: Hachette.
32. Berque, J. (1995). *Le Coran*. Paris: Albin Michel.
33. Biberstein Kasimirski, A. (1840). *Le Koran*. Paris: Kasimirski.
34. Blachère, R. (1973). *Le Coran*. Paris: Presses Universitaires de France.
35. Bréal, M. (1897). *Essai de sémantique (science des significations)*. Paris: Hachette.
36. Chouraqui, A. (1990). *Le Coran*. Paris: L'Appel.
37. Coquet, J. (2007). *Phusis et logos*, Vincennes: Presses université de Vincennes.
38. Grosjean, J. (1979). *Le Coran*. Paris: Philippe lebaud.
39. Jeandillou, J. (1997). *L'Analyse textuelle*. Paris: Armand colin/ Masson.
40. Landowski, E. (2004). *Passions sans nom*. Paris: Gallimard.
41. Masson, D. (1967). *Le coran*. Paris: Gallimard.
42. Rey, A. (1993). *LE ROBERT MICRO POCHE*. Paris: Hachette.
43. Savary, C. (1783). *Le Koran traduit de l'arabe accompagné de notes et de la vie de Mahomet*, Paris: Garnier frères.

فصلنامه مطالعات زبان و ترجمه (دانشکده ادبیات و علوم انسانی)، علمی - پژوهشی، شماره اول، بهار ۱۳۹۶

بررسی ترجمه حال منفی در قرآن کریم: در چهار ترجمه معاصر (موسوی گرمارودی، آیتی، فولادوند، الهی قمشه‌ای)

محمد جواد پورعابد (استادیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه خلیج فارس بوشهر، بوشهر، ایران، نویسنده مسئول)

javad406@gmail.com

سیدناصر جابری اردکانی (استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه خلیج فارس بوشهر، بوشهر، ایران)

jaberi.naser@gmail.com

نجیمه کاظمی (دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عربی، دانشگاه خلیج فارس بوشهر، بوشهر، ایران)

najimehkazemi62@gmail.com

چکیده

اسلوب حال در عربی، حالت‌های گوناگونی دارد که با برابر آن در فارسی فرق دارد؛ از آن جمله گاه اتفاق می‌افتد که حال به صورت منفی بیاید. این نوع حال، در قرآن بسامد بالایی دارد. بنابراین با در نظر گرفتن تفاوت دو زبان فارسی و عربی، یافتن برابر مناسب برای هر یک از صورت‌های حال منفی در ترجمه متن قرآنی که یک متن منحصر به فرد نیز هست، بسیار حائز اهمیت است؛ زیرا ترجمه این متن آسمانی باید بیانگر تمامی معانی آن باشد؛ وانگهی مترجمان باید اسلوب‌های دو زبان را رعایت نمایند. جستار پیش رو، شیوه‌ها، ساز و کارهای مترجمان در انتقال مفهوم حال منفی در آیات قرآن به زبان فارسی را بررسی می‌کند و گامی برای شناساندن روشی مناسب برای این ساختار که با ساختار برابر آن در زبان فارسی مناسب باشد و در عین حال بتواند معانی قرآن را به زبان فارسی منتقل نماید.

کلیدواژه‌ها: قرآن، ترجمه‌های معاصر، دستور زبان فارسی و عربی، حال منفی، قید حالت

۱. مقدمه

جستار پیش‌رو، موضوع ترجمه حال منفی را در چهار ترجمه معاصر قرآن بررسی می‌کند. با آنکه در زبان عربی بسامد حال منفی، در مقایسه با دیگر انواع حال اندک

است، اما در قرآن کریم، بسامد گسترده‌ای دارد. در این پژوهش موضوع ترجمه‌ی حال منفی در قرآن بر اساس چهار ترجمه‌ی الهی‌قمشه‌ای، فولادوند، آیتی و موسوی گرمارودی بررسی می‌شود؛ زیرا کتاب‌های فن ترجمه چنانکه باید به این اسلوب نپرداخته و دقایق آن بررسی نکرده‌اند. هر یک از این کتاب‌ها، تنها به دو یا سه راهکار، آن هم برای ترجمه‌ی اسلوب حال به‌طور کلی بسنده کرده و از دیگر موارد غفلت ورزیده‌اند. با مراجعه به ترجمه‌های قرآن کریم، با انواع حال منفی روبه‌رو می‌شویم. هر کدام از مترجمان در ترجمه‌های خود، به‌نوعی، راهکاری مناسب برای ترجمه هر یک از انواع حال منفی درپیش گرفته‌اند که درخور توجه است. هرچند که گاه خود در برخی از این ترجمه‌ها، در انتخاب برابر مناسب برای حال منفی دچار آشفتگی شده‌اند و شیوه یکسانی را در پیش نگرفته‌اند یا در ترجمه خویش دچار لغزش شده‌اند و در یافتن ترجمه مناسب برای اسلوب حال منفی در مانده‌اند؛ ترجمه‌ای که بتواند مفهوم حال را به مخاطب در زبان مقصد منتقل کند، و در عین حال میان دو جمله پایه و پیرو پیوند برقرار کند.

بنابراین به‌منظور آشنایی با راهکارهای ارائه‌شده از سوی مترجمان برای ترجمه انواع حال منفی و شناساندن این راهکارها به مخاطبان و برطرف کردن کمبودهای موجود در ترجمه این اسلوب، نخست به مبانی نظری انواع حال در نحو زبان عربی و قواعد دستوری بیان‌کننده حالت در دستور زبان فارسی اشاره‌ای گذرا خواهیم داشت. آن‌گاه، برای هر یک از انواع حال منفی موجود در قرآن، نمونه‌هایی آورده شده و با توجه به دستور زبان فارسی و سیاق حاکم بر آیات بررسی و نقد شده و در صورت نبود ترجمه مناسب از حال منفی در ترجمه‌های انتخاب شده، ترجمه پیشنهادی ارائه شده است.

۲. پیشینه پژوهش

درباره حال در زبان عربی، پژوهش‌های گوناگونی در قالب مقاله، کتاب و پایان‌نامه انجام شده است. برخی از آن‌ها حال را در اشعار و برخی دیگر در قرآن بررسی کرده‌اند. بعضی نیز آن را فقط در قواعدی دستوری هر دو زبان مطالعه

کرده‌اند؛ اما تاکنون راجع به حال منفی در ترجمه‌های فارسی قرآن تحقیق نشده است. از جمله پژوهش‌های مرتبط عبارتند از:

۱. پایان‌نامه معنانشناسی حال در قرآن کریم و برابریابی آن در زبان فارسی (۱۳۸۹)
- نگاشته مجتبی خوشرنگ، هرچند که ایشان موارد حال در قرآن کریم را به‌خوبی استخراج نموده است، راهکارهای مناسبی برای ترجمه حال به زبان فارسی ارائه نداده است؛ ۲. پایان‌نامه الحال فی العربیة والفارسیة، دراسة تحليلیة تقابلیة (۱۳۹۰) نوشته مجید ادیب حاجی‌باقری است. این نگارنده نیز حال و انواع آن در زبان عربی را خوب بررسی کرده است، اما یافته‌های او در ارائه راهکار و معادل مناسب برای حال در زبان فارسی ضعیف است؛ ۳. مقاله «الحال المنفیة فی القرآن الکریم» (۲۰۰۷) نوشته جهاد یوسف العرجا است. این مقاله، فقط انواع حال منفی در قرآن کریم را بررسی می‌نماید؛ ۴. مقاله «الحال المفردة فی سورة الکهف دراسة فی توظیف النحوی للمشتق والمصدر» نوشته افراح عبد علی کریم النخیاط (۲۰۱۳) نیز فقط حال مفرد در سورة کهف را به‌صورت موردی بررسی کرده است.

۳. روش‌شناسی پژوهش

سؤالات پژوهش

۱. ارتباط حال با صاحب حال در زبان عربی چگونه است؟ آیا در زبان فارسی چنین ارتباطی وجود دارد؟
۲. اصطلاحات بیان‌کننده حالت در دستور زبان فارسی چیست؟
۳. در دستور زبان فارسی، برقراری ارتباط معنایی حال و صاحب حال، بر عهده چه کلماتی است؟
۴. مترجم‌های مورد مطالعه، کدام یک این ارتباط را بیشتر لحاظ کرده‌اند؟
۵. آیا پیوند جمله‌های حالیه در زبان فارسی، برای جملات مثبت و منفی یکسان است؟
۶. آیا شیوه مترجمان در ترجمه حال منفی همگن و یکدست است؟

فرضیه‌ها و هدف‌های پژوهش

با نگاهی به چهار ترجمه مورد مطالعه، چنین بر می‌آید که مترجمان در ترجمه حال منفی موجود در قرآن:

۱. در زبان فارسی و در ترجمه‌های قرآن، قیود حالت، متمم‌های قیدی، حروف ربط و گروه‌های ربطی برای بیان حالت و پیوند میان دو جمله به کار می‌رود و این یکی از راه‌های ترجمه حال به زبان فارسی است.

۲. برخی از قیود، حروف و گروه‌های ربطی فارسی چندمعنا دارند، ولی مترجمان گاهی به این مهم توجه نکرده و از آن‌ها، فقط برای ربط میان دو جمله استفاده کرده‌اند و در رساندن مفهوم حالت دچار لغزش شده‌اند.

۳. گاه برای آیاتی که ساختار حال منفی در آن‌ها مشابه است، ترجمه‌های یکدست ارائه نشده و از قیود و حروف ربطی گوناگونی استفاده شده است و این باعث آشفتگی در ترجمه حال منفی شده است.

با در نظر گرفتن موارد بالا، این جستار، اهداف زیر را دنبال می‌کند: ۱. شناسایی و معرفی برابره‌ای مناسب برای حال منفی در ترجمه‌های متن قرآنی؛ ۲. شناخت مشکلات ترجمه حال منفی در قرآن؛ ۳. بازنگری در انتخاب معادل‌های حال منفی و ارائه روش مناسب مبتنی بر دستور زبان فارسی و سیاق متن قرآنی.

۳. نتایج

حال در زبان عربی

در نحو عربی: «حال وصف فضله‌ای است که برای بیان هیأت صاحب حال یا تأکید صاحب حال یا عامل حال یا مضمون جمله قبل از خود می‌آید» (ابن هشام الانصاری، ۱۴۲۲، ص. ۱۳۰). اصل در حال آن است که به صورت مفرد آورده شود، اما گاه شبه جمله و جمله نیز در جایگاه حال قرار می‌گیرد. حال در صورتی که مفرد مشتق باشد به وسیله ضمیر با صاحب حال ارتباط پیدا می‌کند. این رابط در جملات حالیه، ضمیر، واو، یا هر دو با هم است که با توجه به نوع جمله حالیه بدین ترتیب

است: برای ربط جمله‌های حالیه اسمیه خالی از ضمیر و نیز جمله‌های حالیه‌ای که با ضمیر صاحب حال شروع می‌شوند از «واو» استفاده می‌شود. همچنان که این ارتباط، در جمله‌های حالیه دارای فعل ماضی با «واو» است. اما این ارتباط در جمله‌های حالیه‌ای که فعلشان مضارع است با ضمیر یا با «واو» و ضمیر هر دو انجام می‌پذیرد؛ از آن جمله: برای جمله‌های دارای فعل مضارع مثبت غیر مقرون به قد، رابط ضمیر است و چنانچه فعل مضارع مثبت مقرون به قید باشد، رابط «واو» و ضمیر است. اما درباره ارتباط جمله‌های حالیه منفی باید گفت ارتباط جمله‌های یاد شده با جمله‌های پایه چنین است: جمله‌های دارای فعل ماضی، ارتباطشان با «واو» است، مگر این که فعل ماضی در این جمله‌ها بعد از «أَلَا» قرار گرفته باشد که در این صورت برای ربط، از ضمیر استفاده می‌شود. در جملاتی که فعل مضارع منفی به «لا» یا «ما» باشد، رابط ضمیر است. اما فعل مضارع منفی به «لم» و «لَمَّا» بهتر است با ضمیر و «واو» هر دو، به جمله اصلی ربط داده شود. موارد دیگری وجود دارد که با واو یا ضمیر یا هر دو به جمله پایه ربط داده می‌شوند، اما به دلیل اختصار به آن‌ها اشاره نمی‌شود (ابن عقیل، ۲۰۰۸، ص. ۱۲۵-۱۲۶).

حال در زبان فارسی

در کتب دستور زبان فارسی از حال با عنوان قید وصف یاد می‌شود و قید وصف را جمع بین قید حالت و قید کیفیت می‌دانند (قریب، همائی، یاسمی، بهار، و فروزانفر، ۱۳۷۸، ص. ۲۳۲). برخی نیز از اصطلاح قید وصف «قید حالت» استفاده می‌کند و بین آن دو و بین قید کیفیت تفاوت قائل می‌شوند (شریعت، ۱۳۶، ص. ۳۰۳) ولی فرشیدورد (۱۳۸۸، ص. ۴۵۹) برای بیان اصطلاح حال، در سخنش از قید استفاده می‌کند.

در زبان فارسی نزدیکترین اصطلاح دستوری که بیان‌کننده حالت است، قید حالت است. چنان که در تعریف آن آمده است: آنچه که چگونگی فاعل یا مفعول را در حین

انجام گرفتن کار می‌رساند؛ مانند: احمد خندان آمد. بهروز را گریان دیدم (انوری و گیوی، ۱۳۷۹، ص. ۲۳۲).

فرشیدورد (۱۳۸۸، ص. ۴۵۹) در بحث قیود، به اصطلاح «حال» اشاره می‌کند و آن را با قید فعلی که فاعل و مفعول را به‌طور همزمان وصف می‌کند، یکی می‌داند، چنان‌که می‌گوید: «بعضی از قیدها علاوه بر مقید کردن افعال تام، فاعل یا مفعول را نیز وصف می‌کند مانند: 'فرهاد خندان آمد' این گونه قیدها را در عربی 'حال' می‌گویند و ما هم در فارسی می‌توانیم این اصطلاح را به‌کار گیریم و آن را به دو قسم، یعنی به 'حال فاعلی' و 'حال مفعولی' تقسیم نماییم».

آنچه که مسلم است قیود دیگری در زبان فارسی وجود دارند که به‌نوعی بیان‌کننده حالت هستند از آن جمله: صفت به‌واسطه با فعل ناقص متعدی که هم مسند و وصف مفعول است و هم مکمل فعل ناقص متعدی است مانند: آن مرد را سالم پنداشتم (فرشیدورد، ۱۳۸۸، ص. ۴۶۰).

گاهی متمم‌های قیدی که با استفاده از حرف ربط ساخته می‌شوند مانند به‌آرامی، در حالت خونسردی، بی‌هیچ شرمی و ...، چگونگی فاعل یا مفعول را در جمله بیان می‌کنند (مشکوه‌الدینی، ۱۳۶۶، ص. ۱۱۳). همچنین در جمله‌های مرکب ناهم‌پایه، جمله وابسته، در نقش قید حالت ظاهر می‌شود. جمله‌های وابسته که به‌عنوان قید جمله دیگر به‌کار می‌روند، قید مؤول می‌گویند. قید مؤول غالباً با یکی از حروف ربط آغاز می‌شود (مشکوه‌الدینی، ۱۳۶۶، ص. ۱۱۳؛ شریعت، ۱۳۶۷، ص. ۳۰۲). این حروف عبارتند از متمم‌های قیدی که ممکن است در آغاز یا میان جمله یا در گزاره جمله ظاهر شوند (مشکوه‌الدینی، ۱۳۶۶، ص. ۱۱۳). جمله‌های وابسته نیز در ابتدا یا در میان جمله پایه به‌کار می‌رود. متمم‌های قیدی که نقش قید حالت دارند یا جمله‌های وابسته که در جایگاه قید حالت مؤول هستند، از آن جایی که حالت و چگونگی فاعل یا مفعول را بیان می‌کنند، همیشه در میان جمله و بعد از صاحب حال ظاهر می‌شوند (فاتحی‌نژاد و فرزانه، ۱۳۷۷، ص. ۱۱۹) بنابراین در ترجمه هر کدام از انواع حال اعم از مفرد، شبه‌جمله یا جمله از عربی به فارسی، در درجه اول بهتر است

به قید حالت ترجمه شود و در صورت نبودن معادل مناسب از متمم‌های قیدی یا قید مؤول استفاده شود. گاهی در ترجمه حال مفرد معادل مناسبی در فارسی نمی‌یابیم و ناچاریم آن را به صورت یک جمله ترجمه کنیم: «أستأنف كلامه قائلاً؛ سخنش را از سر گرفت و گفت (فاتحی‌نژاد و فرزانه، ۱۳۷۷، ص. ۱۱۹).

در زبان عربی گاه هر یک از انواع حال اعمّ از مفرد، جمله و شبه جمله به وسیله یکی از ادوات نفی «لا»، «ما»، «إن»، «لم»، «لَمَّا»، «لیس» و غیره، صورت منفی می‌شود. در مقابل، در دستور زبان فارسی نیز قیودی وجود دارند که می‌توانند برابری مناسب برای حال منفی در زبان عربی باشند، چنان‌که دستورنویسان و نیز برخی مترجمان در ترجمه‌های خود از این قیود بهره جسته‌اند.

نکته دیگر این که تشخیص حال منفی چه به صورت مفرد و چه به صورت شبه جمله یا جمله و همچنین یافتن معادل مناسب برای چنین حالی در زبان فارسی و ترجمه دقیق آیات، به فهم و تفسیر درست از آیات می‌انجامد. در ادامه بحث به بررسی روش‌های ترجمه انواع حال منفی و تطبیق آن‌ها در ترجمه چهارگانه برخی از آیات قرآن خواهیم پرداخت.

روش‌های ترجمه حال منفی

از بررسی دو مبحث گذشته چنین بر می‌آید که حالت نحوی حال، در زبان عربی از نقش‌هایی است که در زبان فارسی ساختار نحوی مشابه ندارد؛ بنابراین کتاب‌های فن ترجمه برای گریز از ترجمه لفظ به لفظ روش‌هایی برای ترجمه حال پیشنهاد کرده‌اند، اما این روش‌ها بسیار کلی است و درباره همه انواع حال نیست؛ چندان‌که درباره ترجمه حال منفی و معادل‌های ساختاری آن سخنی به میان نمی‌آورند. این جستار، پس از تدقیق در کتاب‌های دستور زبان فارسی و بررسی ترجمه‌های شواهد قرآنی مربوط به حال منفی، معادل‌های ساختاری که با ساختار فارسی معاصر و معیار مطابق است، برای این حالت نحوی، پیشنهاد می‌کند که به شرح زیر است:

۱. برای حال شبه جمله منفی شده با «غیر» مثل «بغیر علم» می توان از متمم های قیدی مرکب مثل «بی هیچ دانشی، بی هیچ بیمی و غیره» استفاده کرد؛
۲. گاهی قیده های نفی. از قیده های حالت منفی مفرد مانند «هیچ، هرگز» که به نوعی بیان کننده حالت یا کیفیت هستند، می توان در ترجمه جملات حالیه منفی نیز استفاده کرد. این قیده ها معمولاً میان دو جمله و پس از حروف ربط قرار می گیرند؛
۳. در جایی که جملات حالیه منفی در بردارنده تأکید هستند. قیده های تأکید و ایجاب مثل «قطعاً، بی شک، همانا» در ترجمه، معادل خوبی به شمار می روند. این قیده ها همچون قیده های بند پیش، میان دو جمله قرار می گیرند؛
۴. هرگاه جمله حالیه با «لا» نفی زائد منفی شود و جمله ای با همین اسلوب به آن عطف شود در ترجمه آن از جمله واره های منفی با حرف ربط نفی «نه...نه» برای ربط دو جمله و در عین حال مقید کردن جمله مرکب هم پایه استفاده می کنیم؛
۵. هرگاه در جمله دو «حال» باشد؛ یکی مفرد و دیگری منفی، حال مفرد به قید حالت ترجمه و پس از حرف ربط «که» آورده می شود؛ سپس حال جمله منفی را با کمک حرف ربط «و» به جمله اصلی ربط داده یا به صورت جمله مستقل آورده می شود. ساختار دستوری این روش بدین ترتیب است: صاحب حال + قید حالت + حرف ربط واو + جمله حالیه منفی؛
۶. در ترجمه برخی جملات حالیه از جمله جملات منفی از حرف ربط وابستگی «و» و «که» می توان استفاده کرد. از آن جا که این دو، گاهی حرف ربط وابستگی حالت و به معنای «در حالی که» هستند، می توانند رابط مناسبی برای ارتباط جمله پایه و جمله پیرو در جمله مرکب ناهم پایه باشند؛ ساختار دستوری این روش بدین ترتیب است: صاحب حال + حرف ربط + جمله حالیه (جمله پیرو) + جمله پایه؛
۷. گاه برای ارتباط جمله حالیه منفی (پیرو) با جمله پایه از «بی آنکه» و «با آنکه» که به ترتیب یک حرف ربط مرکب و جمله واره قیدی تقابل هستند، استفاده می شود؛ بدین ترتیب که جمله پیرو در درون جمله پایه بعد از صاحب حال آورده

می‌شود. ساختار دستوری این نوع جملات نیز چنین است: صاحب حال + (با آنکه-بی آنکه) + جمله حالیه منفی + جمله پایه؛

۸. قید حالت منفی (قید مرکبی که از یک پیشوند منفی و صفت ساخته می‌شوند، مثل «نابینا») نیز می‌تواند معادل خوبی برای ترجمه جمله حال منفی باشد. ساختار دستوری این نوع جملات مانند دو ساختار قبلی است؛ با این تفاوت که قید حالت منفی جای جمله حالیه را می‌گیرد: صاحب حال + که (یا هر حرف ربط دیگر) + قید حالت منفی + جمله پایه؛

۹. در مواردی که ترکیب جمله حالیه منفی، به صورت ترکیب (نفی + استثنا) است، بهتر است جمله را به صورت مثبت و مؤکد با قیدی‌هایی که در زبان فارسی برای این منظور وجود دارند، ترجمه کرد (فاتحی، ۱۳۷۷، ص. ۱۵۱).

انواع حال منفی در قرآن و برابره‌های مناسب آن در زبان فارسی

همان‌گونه که پیش‌تر بیان شد برای نفی حال در قرآن از ادوات گوناگون استفاده شده است. جستار پیش رو به منظور یافتن برابری مناسب برای حال منفی، نمونه‌هایی از اسلوب‌های گوناگون حال منفی در قرآن را در ترجمه‌های چهارگانه بررسی می‌نماید که به شرح زیر است:

حال منفی با «لا»

«لا» نفی از جمله ادواتی است که در قرآن از آن برای نفی حال، استفاده شده است که خود صورت‌های گوناگونی دارد. از جمله نمونه‌های این کاربرد می‌توان به موارد زیر اشاره نمود:

جمله اسمیه منفی با «لا»

(ادْخُلُوا الْجَنَّةَ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ) (اعراف: ۴۹)

موسوی: به بهشت در آیید، نه بیمی خواهید داشت و نه اندوهگین خواهید شد.

آیتی: داخل در بهشت شوید، نه بیمی بر شماست و نه غمگین می‌شوید.

فولادوند: «اینک» به بهشت در آیید. نه بیمی بر شماست و نه اندوهگین می‌شوید.

الهی قمشه‌ای: در بهشت بی‌هیچ خوف و اندیشه و بی‌هیچ گونه حزن و اندوه داخل شوید.

چنان‌که ملاحظه می‌شود در سه ترجمه نخست از جمله‌واره‌های منفی با حرف ربط نفی «نه...نه» برای ربط دو جمله و در عین حال مقید کردن جمله مرکب هم‌پایه استفاده شده است. این ارتباط در ترجمه چهارم با متمم قیدی نفی «بی‌هیچ» صورت گرفته است. بدین ترتیب هر چهار مترجم، برابر مناسب را برای بیان حال منفی، انتخاب کرده‌اند؛ اما فولادوند در ترجمه خود جمله حالیه را با گذاشتن نقطه از جمله اصلی جدا کرده است در صورتی که نقطه‌ویرگول بهتر می‌تواند ارتباط حال و صاحب حال را برقرار کند. و در ترجمه چهارم، تکرار قید «بی‌هیچ» مخل فصاحت است و بهتر است عبارت حذف گردد و به این صورت ترجمه شود: در بهشت بی‌هیچ بیم و اندوهی وارد شوید.

جمله اسمیه منفی با «لا» نفی جنس

﴿حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ﴾ (توبه: ۱۲۹)

موسوی: خداوندی که خدایی جز او نیست مرا بس.

آیتی: خدا برای من کافی است، خدایی جز او نیست.

فولادوند: خدا مرا بس است. هیچ معبودی جز او نیست.

الهی قمشه‌ای: خدا مرا کفایت است که جز او خدایی نیست.

آیتی و فولادوند جمله حالیه را به صورت جمله مستقل ترجمه کرده‌اند که در این صورت ارتباط حال (قید حالت) با صاحب حال به طور کلی قطع شده است. موسوی و الهی قمشه‌ای هر دو، با حرف ربط «که» قید حالت مؤول را به جمله پایه ربط داده‌اند. موسوی اما از این نظر که جمله وابسته «قید حالت مؤول» را در میان جمله پایه و بعد از صاحب حال آورده است، بهترین ترجمه را انجام داده است و این همان قید تأویلی است که پیش‌تر به آن اشاره شد. با آنکه موسوی از این قید در ترجمه این آیه استفاده کرده است، اما در آیه ۴۱ سوره رعد که اسلوبی شبیه به اسلوب همین آیه دارد، به گونه‌ای دیگر عمل کرده است و جمله حالیه را به طور مستقل آورده و آن را با

«واو» به جمله دیگر داده است. سه مترجم دیگر نیز همین شیوه را در پیش گرفته‌اند. در چنین جمله‌هایی که جمله مرکب هم‌پایه هستند، هر جمله یک جمله پایه «اصلی» به‌شمار می‌رود و جمله‌های پایه سازنده جمله مرکب هم‌پایه، هیچ‌گونه رابطه نحوی خاص با یکدیگر ندارند (مشکوه‌الدینی، ۱۳۶۶، ص. ۱۱۶)

(وَاللَّهُ يَحْكُمُ لَا مُعَقَّبَ لِحُكْمِهِ) (رعد: ۴۱)

موسوی: و خداوند داوری می‌کند و داوری‌اش بازدارنده‌ای ندارد.

آیتی: و خدا حکم می‌کند و هیچ چیز حکم او را فسخ نمی‌کند.

فولادوند: و خداست که حکم می‌کند. برای حکم او بازدارنده‌ای نیست.

الهی‌قمشه‌ای: و تنها خداست که در جهان فرمان می‌دهد و هیچ کس بر رد حکمش قادر نیست.

چنانچه ترجمه موسوی از آیه پیش را که مطابق اسلوب نحوی صحیح‌تری است، ترجمه معیار قرار دهیم ترجمه پیشنهادی آیه پیش رو چنین خواهد بود: و تنها خداوند که حکم‌اش را هیچ بازدارنده‌ای نیست، فرمان می‌دهد.

جمله اسمیه، که خبر آن فعل مضارع منفی با «لا» است

(فَكَيْفَ إِذَا جَمَعْنَاهُمْ لَيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ) (آل عمران: ۲۵)

موسوی: پس، آنگاه که آنان را ... گرد آوریم ... و به آنان ستمی نرود چه خواهند کرد؟

آیتی: حالشان چگونه خواهد بود... وقتی که همه را گرد آوریم... بی‌آنکه بر کسی ستمی رود؟

فولادوند پس چگونه خواهد بود «حالشان» آنگاه که آنان را ... گرد آوردیم ... و به آنها ستم نخواهد رفت؟

الهی‌قمشه‌ای: پس چگونه خواهد بود حال آنها هنگامی که جمع آوریم آنان را ... و به کسی ستم نخواهد شد؟

موسوی، فولادوند و الهی قمشه‌ای، آیه را به صورت جمله مرکب هم پایه ترجمه کرده‌اند و جمله حالیه را با حرف عطف «و» به جمله قبل ربط داده‌اند. همان‌طور که قبلاً نیز گفته شد در چنین جملاتی هیچ رابطه نحوی بین جملات وجود ندارد. آیتی با استفاده از حرف ربط مرکب «بی‌آنکه»، بین جمله پایه و وابسته ارتباط برقرار ساخته است؛ هر چند که ترجمه بهتری به نسبت دیگران انجام داده است، اما بهتر بود جمله وابسته را که قید حالت مؤول برای مفعول فعل «جمعنا» است در میان جمله پایه و بعد از صاحب حال خود می‌آورد و ترجمه آیه را به این صورت ارائه می‌داد: پس چگونه خواهد بود «حالشان» آنگاه که آنان را بی‌آنکه مورد ستم واقع شوند... گرد آوردیم؟ مثال دیگر آیه ۱۹۸ سوره اعراف است: ﴿وَتَرَاهُمْ يُنْظَرُونَ إِلَيْكَ وَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ﴾

موسوی: و می‌بینی که به تو می‌نگرند در حالی که نمی‌بینند!

آیتی: و می‌بینی که به تو می‌نگرند ولی گویی که نمی‌بینند.

فولادوند: و آن‌ها را می‌بینی که به سوی تو می‌نگرند در حالی که نمی‌بینند.

الهی قمشه‌ای: تو می‌بینی که آن‌ها «بتان یا بت پرستان» در تو می‌نگرند ولی نمی‌بینند.

با آن که اسلوب حال در این آیه با آیه پیش یکی است، مترجمان در ترجمه جمله حالیه از متمم‌های قیدی دیگری استفاده کرده‌اند. موسوی و فولادوند از «در حالی که» استفاده کرده‌اند و این خود جای بحث دارد؛ زیرا این نوع قید از دیدگاه دستورنویسان صاحب نظر به تأثیر از ترجمه به وجود آمده است (فرشیدورد، ۱۳۸۸، ص. ۵۰۵). به همین دلیل توصیه می‌شود برای پرهیز از ترجمه لفظ به لفظ بهتر است از به کار بردن «در حالی که» یا «با حالت» و نظایر آن تا آنجا که ممکن است، پرهیز شود (فاتحی نژاد و فرزانه، ۱۳۷۷، ص. ۱۱۸). دو ترجمه دیگر به گونه‌ای متفاوت عمل کرده‌اند و از «ولی» که برای پیوند هم‌پایگی میان دو جمله پایه به کار می‌رود، برای ارتباط دو جمله استفاده کرده‌اند (فرشیدورد، ۱۳۸۸، ص. ۵۲۹). پیشنهاد می‌شود تا به جای حرف ربط «ولی» از حرف ربط مرکب «بی‌آنکه» استفاده شود؛ زیرا چنین

به نظر می‌رسد که «بی‌آنکه» به نوعی حالت و کیفیت فاعل را توصیف می‌نماید، در صورتی که حرف ربط «ولی» یک جمله‌واره تضادی (استدراکی) به‌شمار می‌رود. (فرشیدورد، ۱۳۸۸، ص. ۵۳۲) نکته دیگر درباره ترجمه آیتی این است که وی از حرف ربط «ولی» که یک جمله‌واره تضادی است و قید «گویی» که یک قید شک است، بهره برده است (فرشیدورد، ۱۳۸۸، ص. ۴۶۲). اگر آیتی آن را به‌تنهایی به‌کار می‌گرفت، می‌توانست رابط مناسبی میان دو جمله باشد و در عین حال بیان‌کننده حالت فاعل باشد. ترجمه پیشنهادی چنین است: «و آن‌ها را می‌بینی که به تو می‌نگرند بی‌آنکه ببینند».

جمله اسمیه منسوخ شده، با خبر فعل مضارع منفی با «لا»

﴿وَلَتَعْلَمَنَّ أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَكِنْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾ (قصص: ۱۳)

موسوی: و بداند که وعده خداوند راستین است اما بیشتر آنان نمی‌دانند.

آیتی: و بداند که وعده خدا حق است، ولی بیشترینشان نمی‌دانند.

فولادوند: و بداند که وعده خدا درست است، ولی بیشترشان نمی‌دانند.

الهی‌قمشه‌ای: و نیز به‌طور یقین بداند که وعده خدا حق است، لیکن اکثر آنان از این حقیقت آگاه نیستند.

حال در این آیه ﴿وَلَكِنْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾ است که صاحب حال در آیه نهم بیان شده است. جمله حالیه به‌وسیله «لكن» منسوخ شده است. در دستور زبان عربی «لكن» علاوه بر معنای استدراک برای تأکید نیز به‌کار می‌رود (ابن‌هشام الأنصاری، ۱۴۰۴، ص. ۲۹۱). با توجه به این که لفظ یاد شده در اول جمله حالیه آمده به‌نظر می‌رسد در این جا دارای معنای تأکید است، اما در ترجمه فارسی، هر چهار مترجم برای ربط و مقید کردن دو جمله از جمله‌واره‌های تضادی (استدراکی) استفاده کرده‌اند که در واقع از نظر معجمی استفاده بجا و درست است؛ اما از ابعاد زبانی و بلاغی آن غافل شده‌اند. (متقی‌زاد و نقی‌زاده، ۱۳۹۳، ص. ۱۳۲) این جمله‌واره‌های ربطی با آنکه دو جمله را به یکدیگر پیوند می‌دهند، اما تأکید موجود در سیاق حاکم

بر آیه را منتقل نمی‌کند؛ بنابراین پیشنهاد می‌شود از حرف ربط «که» که برای تأکید و تقویت حروف ربط یا گروه‌های ربطی می‌آید، (فرشیدورد، ۱۳۸۸، ص. ۵۵۵) و نیز از قیود تأکید و ایجاب مثل «قطعاً، بی‌شک، همانا» (فرشیدورد، ۱۳۸۸، ص. ۴۶۲) استفاده شود. حتی برخی از دستورنویسان افزودن حرف اضافه «ب» به این نوع قیودها را برای تأکید پیشنهاد می‌کنند (فرشیدورد، ۱۳۸۸، ص. ۴۸۲). ترجمه پیشنهادی چنین است: «تا» بدانند وعده خداوند حق است؛ همانا که بیشتر آن‌ها «از این حقیقت» آگاه نیستند.

جمله فعلیه با فعل مضارع منفی با «لا»

﴿وَتَرْكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ﴾ (بقره: ۱۷)

موسوی: و آنان را در تاریکی‌ها که چیزی نمی‌بینند رها کند.

آیتی: و نابینا در تاریکی رهایشان کرد.

فولادوند: و در میان تاریکی که نمی‌بینند رهایشان کرد.

الهی‌قمشه‌ای: و رها کند ایشان را در تاریکی که هیچ نبینند.

آیتی در ترجمه جمله حالیه از قید مشتق و مشترک «نابینا» که در جمله نقش قید حالت دارد، استفاده کرده است. شیوه‌ای که برخی از کتب فن ترجمه از آن به‌عنوان ترجمه‌ای مناسب برای حال مفرد و گاهی اوقات حال جمله، یاد می‌کنند (فاتحی‌نژاد و فرزانه، ۱۳۷۷، ص. ۱۱۸). شیوه دیگری نیز وجود دارد و آن استفاده از حرف ربط وابستگی «که» است؛ زیرا همان‌گونه که پیش‌تر بیان شد این حرف برای وابستگی است و جمله‌واره‌های وصفی و قیدی می‌سازد و گاهی حرف ربط وابستگی حالت است (فرشیدورد، ۱۳۸۸، ص. ۵۵۷-۵۵۸)، مانند ترجمه موسوی از این جمله حالیه: و آنان را در تاریکی‌ها که هیچ نبینند رها کند. یعنی حال آن‌ها در آن ظلمات و تاریکی‌ها این است که هیچ قدرت بینایی و تشخیصی ندارند. با آنکه، فولادوند و الهی‌قمشه‌ای نیز دو جمله را با حرف ربط «که» به یکدیگر متصل ساخته‌اند، باید گفت که قرار گرفتن «که» در جایگاه متفاوت باعث شده این حرف در ترجمه‌های آن دو، حالتی متفاوت داشته باشد و اسلوب جمله‌هایشان با اسلوب جمله حالیه در آیه

یادشده یکسان نباشد؛ چنانکه قرار گرفتن «که» پس از کلمه «تاریکی» در ترجمه الهی‌قمشه‌ای باعث شده این کلمه در نقش موصول و حرف ربط وابستگی‌ای که جمله‌واره وصفی می‌سازد، ظاهر شود، یا در نقش حرف ربط وابستگی کیفیت (به معنی به‌طوری که) باشد؛ شیوه‌ای که موسوی در ترجمه خویش از آن استفاده کرده است. پس ترجمه موسوی را می‌توان به‌عنوان بهترین ترجمه انتخاب کرد و با اضافه کردن قید نفی «هیچ» بعد از حرف ربط «که» می‌توان این ترجمه را پیشنهاد کرد: «آنان را در تاریکی‌ها که هیچ نبینند رها کند».

در آیه ۱۹۹ سوره آل عمران این نوع از حال منفی با حال مفرد همراه است:

﴿إِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَمَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِمْ خَاشِعِينَ لِلَّهِ لَا يَشْتُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا﴾ (آل عمران: ۱۹۹)

موسوی: و بی‌گمان برخی از اهل کتاب کسانی هستند که به خداوند و ... ایمان دارند؛ برای خداوند فروتنی می‌ورزند و آیات خداوند را به بهای کم نمی‌فروشند. آیتی: بعضی از اهل کتاب به خدا و ... ایمان دارند. مطیع فرمان خدایند. آیات خدا را به بهای اندک نمی‌فروشند.

فولادوند: و البته از میان اهل کتاب کسانی هستند که به خدا و ... ایمان دارند، در حالی که در برابر خدا خاشعند، و آیات خدا را به بهای ناچیزی نمی‌فروشند. الهی‌قمشه‌ای: همانا برخی از اهل کتاب کسانی‌اند که به خدا و ... ایمان آوردند در حالی که مطیع فرمان خدا بوده و آیات خدا را به بهای اندک نفروشند.

در این آیه دو حال وجود دارد. حال اول ﴿خَاشِعِينَ لِلَّهِ﴾ و حال دوم ﴿لَا يَشْتُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا﴾ است. هر چهار مترجم، حال اول را که از نوع مفرد است، به‌صورت قید مؤول و در قالب جمله ترجمه کرده‌اند. موسوی و آیتی آن را به‌صورت جمله مستقل آورده‌اند. با این تفاوت که موسوی جمله حالیه دوم را با حرف ربط «و» به حال اول عطف کرده است، ولی آیتی حال دوم را نیز به‌صورت جمله مستقل به‌کار برده است. فولادوند و الهی‌قمشه‌ای هر دو، جمله پایه را با استفاده از متمم قیدی «در حالی که» مقید کرده‌اند، آن گاه حال دوم را با حرف ربط «و» که گاهی اوقات در

نقش حرف ربط وابستگی حالت است، به جمله حالیه اول و نیز جمله اصلی ربط داده‌اند.

از سوی دیگر، این آیه از یک جمله طولانی و متداخل تشکیل شده است و جمله حالیه یکی از جملات آن است. همین مسئله می‌تواند سردرگمی مترجمان را به دنبال داشته باشد و باعث ابهام در ترجمه شود (معروف، ۱۳۸۴، ص. ۲۵۵)؛ بنابراین انتظار نمی‌رود که مترجمان هر دو حال را در میان جمله پایه ترجمه کنند؛ چنانکه فولادوند در ترجمه خود جمله حالیه را با استفاده از حرف ربط «و» به جمله پایه ربط داده است؛ چه گاهی آن، حرف ربط وابستگی حالت است (به معنی درحالی‌که) مثل «او می‌رفت و گریه می‌کرد» (فرشیدورد، ۱۳۸۸، ص. ۲۵۵). نکته دیگر، درباره «خاشعین»، به جای متمم قیدی «در حالی‌که» می‌توان از قید حالت مشتق (خاشعانه) استفاده نمود و آن را پس از حرف ربط «که» آورد، در نتیجه ترجمه چنین خواهد بود: «و البته از میان اهل کتاب کسانی هستند که خاشعانه (با فروتنی) به خدا و ... ایمان دارند، و آیات خدا را به بهای ناچیزی نمی‌فروشند».

حال منفی با «ما»

جمله اسمیه منفی با «ما»

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ﴾ (بقره: ۸)

موسوی: و برخی از مردم می‌گویند: به خداوند و روز واپسین ایمان آورده‌ایم با آنکه آنان مؤمن نیستند.

آیتی: پاره‌ای از مردم می‌گویند: به خدا و روز قیامت ایمان آورده‌ایم. حال آنکه ایمان نیاورده‌اند.

فولادوند: و برخی از مردم می‌گویند: ما به خدا و روز بازپسین ایمان آورده‌ایم، ولی گروندگان راستین نیستند.

الهی‌قمشه‌ای: و گروهی از مردم «یعنی منافقان» گویند: ما ایمان آورده‌ایم به خدا و به روز قیامت، و حال آنکه ایمان نیاورده‌اند.

جمله «و ما هم بمؤمنین» در این آیه، یک جمله حالیه اسمیه منفی شده با «ما»ی نفی است. هرکدام از مترجمان برای ربط جمله حالیه به جمله اصلی، از حرف ربط یا متمم قیدی خاصی استفاده کرده‌اند؛ آیتی و الهی‌قمشه‌ای، از عبارت «حال آن‌که» قبل از جمله حالیه استفاده کرده‌اند و موسوی این کار را با جمله‌واره قیدی تقابل «با آنکه» انجام داده است. فولادوند، لفظ «ولی» را که یک جمله‌واره قیدی تضادی (استدارکی) است برای ربط دو جمله برگزیده و به جمله ما قبل ارتباط داده است که بنابر آنچه قبلاً بیان شد، حرف ربط مناسبی برای ارتباط میان جمله پایه و پیرو نیست. اگر قید «با آنکه» را پس از صاحب حال و بلافاصله حال را پس از آن آورده شود ترجمه بهتر است؛ زیرا حال و صاحب آن در کنار هم قرار می‌گیرند و ارتباط میان آن دو بهتر انجام می‌پذیرد. بنابراین ترجمه پیشنهادی چنین است: «و برخی از مردم با آنکه مؤمن نیستند، می‌گویند: به خداوند و روز واپسین ایمان آورده‌ایم».

مترجمان در مثالی دیگر از جمله اسمیه منفی شده با «ما» از قیود و اسلوب‌های دیگری برای بیان حال و ربط آن به جمله اصلی استفاده کرده‌اند مثل آیه ۳۳ سوره غافر: ﴿يَوْمَ تُؤْلَوْنَ مُدْبِرِينَ مَا لَكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ﴾.

موسوی: روزی که پشت‌کنان روی می‌گردانید؛ در برابر خداوند، شما را پناهی نیست.

آیتی: آن روز که همگی پشت کرده باز می‌گردید و هیچ کس شما را از عذاب خدا نگاه نمی‌دارد.

فولادوند: روزی که پشت‌کنان «به‌عنف» باز می‌گردید، برای شما در برابر خدا هیچ حمایتگری نیست.

الهی‌قمشه‌ای: روزی که «از عذاب آن» به پشت بگریزید و هیچ از «قهر» خدا پناهی نیابید.

در ترجمه این آیه، موسوی و فولادوند، جمله حالیه را به صورت جمله مستقل ترجمه کرده‌اند، در صورتی که آیتی و الهی‌قمشه‌ای، جمله حالیه را با استفاده از حرف ربط «و» به مثابه دو جمله هم‌پایه به هم متصل ساخته‌اند. اما از آنجا که در این

آیه، دو نوع حال به کار رفته است؛ یکی حال مفرد و دیگری حال جمله، درست آن است که حال مفرد به صورت قید حالت ترجمه و پس از حرف ربط «که» آورده شود، سپس جمله حالیه را به کمک حرف ربط «و» به جمله اصلی پیوند داده یا به صورت مستقل پس از جمله اصلی بیاوریم مشابه آنچه موسوی در ترجمه خود انجام داده است. ترجمه پیشنهادی: «روزی که پشت کنان روی می گردانید و در برابر خداوند، شما را پناهی نیست.»

جمله اسمیه به همراه کان منفی شده با «ما»

﴿فَاتَّبِعُوا مَلَهُ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ (آل عمران: ۹۵)

موسوی: بنابراین از آیین ابراهیم درست آیین پیروی کنید و او از مشرکان نبود.

آیتی: آیین حنیف ابراهیم را پیروی کنید و او از مشرکان نبود.

فولادوند: پس از آیین ابراهیم که حق گرا بود و از مشرکان نبود، پیروی کنید.

الهی قمشه‌ای: پس باید از آیین ابراهیم پیروی کنید که بر آیین پاک توحید بود و هرگز از مشرکان نبود.

در آیه پیش، همچون آیه پیش از آن، دو حال وجود دارد؛ یکی «حنیفاً» که حال از «إبراهیم» و یا حال «ملّه» است. (صافی محمود بن عبدالرحیم، ۱۴۱۸ق، ص. ۲۵۱) و دیگری جمله ﴿وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ است که حال ابراهیم را بیان می‌کند. بنابراین در ترجمه آن بهتر است حال مفرد به صورت قید حالت ترجمه و پس از حرف ربط «که» آورده شود، سپس جمله حالیه را به کمک حرف ربط «و» به جمله اصلی ربط داده یا به صورت مستقل پس از جمله اصلی آورده شود آن گونه که فولادوند در ترجمه خویش انجام داده است.

اما درباره دیگر ترجمه‌ها، باید گفت موسوی وصف «درست آیین» را در ترجمه حال اول و در ضمن جمله و بعد از ابراهیم آورده است و آن را صفت پنداشته است، نه قید حالت و در ترجمه حال دوم که آن را با «واو» به جمله اول ربط داده است، راه درست را در پیش گرفته است. آیتی نیز «ملّه» را صاحب حال برای حال اول در نظر گرفته و آن را ضمن جمله ترجمه کرده، اما در ترجمه حال دوم، مانند موسوی عمل

کرده است. با آنکه الهی‌قمشه‌ای مانند فولادوند، حال اوّل و دوّم را برای «إبراهیم» در نظر گرفته و حال اوّل را نیز مانند حال دوّم به صورت جمله ترجمه کرده است و برای ارتباط میان جملهٔ پیرو، حال دوّم را نیز با «واو» به حال اوّل ارتباط داده است؛ اما از آنجا که وی حرف ربط «که» را پس از جملهٔ پایه آورده، باعث شده تا معنای حرف ربط «که» تغییر پیدا کند و حرف ربط وابستگی علّت باشد و به معنای «زیرا که» در آید. در صورتی که فولادوند در ضمن جملهٔ اصلی و دقیقاً بعد از صاحب حال قید حالت مؤول را آورده است؛ که می‌توان آن را به عنوان بهترین ترجمه معرفی کرد.

جملهٔ فعلیه با فعل مضارع منفی شده با «ما»

﴿وَدَّتْ طَائِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يُضِلُّوكُمْ وَمَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ﴾ (آل عمران:

(۶۹)

موسوی: دسته‌ای از اهل کتاب گمراه کردن شما را دوست دارند اما جز خود را گمراه نمی‌کنند.

آیتی: طایفه‌ای از اهل کتاب دوست دارند که شما را گمراه کنند و حال آنکه نمی‌دانند که جز خود را گمراه نمی‌کنند.

فولادوند: گروهی از اهل کتاب آرزو می‌کنند که کاش شما را گمراه می‌کردند، در صورتی که جز خودشان «کسی» را گمراه نمی‌کنند.

الهی‌قمشه‌ای: گروهی از اهل کتاب انتظار و آرزوی آن دارند که شما را گمراه کنند، و گمراه نمی‌کنند مگر خودشان را.

چنانکه ملاحظه می‌شود هر یک از مترجمان در ترجمهٔ جملهٔ حالیه ﴿وَمَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ﴾ از حروف ربط و جمله‌واره‌های متفاوتی استفاده کرده‌اند که هر کدام از آن‌ها وظیفه و مفهوم ویژه‌ای دارد. موسوی و الهی‌قمشه‌ای هر کدام به ترتیب از حروف ربط «اما» و «و» استفاده کرده‌اند که گاهی حروف ربط هم‌پایگی تضاد هستند (فرشیدورد، ۱۳۸۸، ص. ۵۳۲ و ۵۵۶) و میان دو جملهٔ مستقل به کار می‌روند. این

حروف می‌توانند جمله‌ی حالیه را به جمله‌ی پایه ربط دهند. آیتی و فولادوند نیز از گروه ربطی «حال آنکه» و «در صورتی که» استفاده کرده‌اند که گاهی میان جمله‌ی پایه و جمله‌ی پیرو ارتباط برقرار می‌کنند. ناگفته نماند که گروه ربطی «در صورتی که» در معنای شرط یا تقابل است (فرشیدورد، ۱۳۸۸، ص. ۵۵۹) گروه ربطی «حال آنکه» نیز در معنای حالت و تقابل و تضاد است. با توجه به این نکته و نیز نکته‌ای که کتاب‌های فن ترجمه برای ترجمه‌ی ترکیب نفی + استثنا، پیشنهاد می‌کنند، بهتر است جمله را به صورت مثبت و مؤکد با قیدی‌هایی که در زبان فارسی به این منظور در نظر گرفته‌اند ترجمه کرد (فاتحی، ۱۳۷۷، ص. ۱۵۱). بنابراین، ترجمه‌ی پیشنهادی چنین است: گروهی از اهل کتاب، دوست دارند شما را گمراه سازند، و تنها خودشان را گمراه می‌کنند.

جمله‌ی فعلیه با فعل ماضی منفی با «ما»

(لَمْ تُحَاجُّوْنَ فِيْ اِبْرَاهِيْمَ وَمَا اَنْزَلَتْ التَّوْرَةُ وَالْاِنْجِيْلُ اِلَّا مِنْ بَعْدِهِ) (آل عمران: ۶۵)

موسوی: چرا درباره ابراهیم چون و چرا می‌کنید؟ با آنکه تورات و انجیل جز پس از وی فرو فرستاده نشده است.

آیتی: چرا درباره ابراهیم مجادله می‌کنید، در حالی که تورات و انجیل بعد از او نازل شده است؟

فولادوند: چرا درباره ابراهیم مجادله می‌کنید با آنکه تورات و انجیل بعد از او نازل شده است؟

الهی‌قمشه‌ای: چرا در آیین ابراهیم با یکدیگر مجادله می‌کنید ...؟! در صورتی که تورات و انجیل شما فرستاده نشد مگر بعد از ابراهیم.

حال موجود در این آیه، عبارت (وَمَا اَنْزَلَتْ التَّوْرَةُ وَالْاِنْجِيْلُ اِلَّا مِنْ بَعْدِهِ) است که یک جمله‌ی فعلیه است و فعل آن ماضی منفی است. هر چهار مترجم، برای انتقال مفهوم حال، تلاش کرده‌اند از گروه‌های ربطی مناسب استفاده کنند تا ضمن حفظ ارتباط میان جمله‌ی پایه و پیرو مفهوم حالت و تأکید موجود در جمله را بیان کرده باشند. از آنجا که اسلوب عبارت یادشده، اسلوب استثناء است، درست آن است که

جمله به صورت مثبت ترجمه شود که آیتی و فولادوند در ترجمه خود این کار را کرده‌اند. چنانچه در ترجمه این عبارت بر اساس شیوه پیشنهادی کتاب‌های فن ترجمه عمل شود، ترجمه پیشنهادی با در نظر گرفتن تمامی شرایط می‌تواند به این صورت باشد: «چرا درباره ابراهیم که (باآنکه) تورات و انجیل قطعاً بعد از او نازل شده است؛ مجادله می‌کنید؟»

حال منفی با «لم»

جمله اسمیه مصدر با کان مجزوم با «لم»

﴿هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَّذْكُورًا﴾ (انسان: ۱)

موسوی: آیا بر آدمی پاره‌ای از روزگار گذشت که چیزی سزیده یاد کرد نبود؟

آیتی: هرآینه بر انسان مدتی از زمان گذشت و او چیزی در خور ذکر نبود.

فولادوند: آیا انسان را آن هنگام از روزگار «به یاد» آید که درخور یاد کردن نبود؟

الهی‌قمشه‌ای: آیا بر انسان روزگارانی نگذشت که چیزی هیچ لایق ذکر نبود؟

در این آیه، عبارت ﴿لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَّذْكُورًا﴾ حال است. این عبارت با «لم» منفی شده است. گرچه موسوی و فولادوند و الهی‌قمشه‌ای، برای ربط جمله پیرو به جمله پایه از حرف ربط «که» استفاده کرده‌اند، اما این کاربرد درباره حرف ربط «که» که در معنای حالت است درست نیست؛ زیرا جایگاه حرف ربط «که» با چنین کاربردی پس از صاحب حال است (فرشیدورد، ۱۳۸۸، ص. ۵۸۸) و از آنجا که صاحب حال در این عبارت انسان است باید حرف ربط «که» پس از آن آورده شود. ترجمه پیشنهادی به این صورت است: «آیا بر انسان که چیزی شایسته یادکردن نبود، روزگارانی گذشت؟» آیتی برای ارتباط میان دو جمله از حرف ربط «و» که گاهی اوقات در نقش حرف ربط وابستگی حالت است، استفاده می‌کند که خود یکی از شیوه‌های مناسب در ترجمه جمله حالیه است.

جمله اسمیه، با خبر فعل مضارع مجزوم با «لم»

﴿وَلَّى مُسْتَكْبِرًا كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا﴾ (لقمان: ۷)

موسوی: با گردن فرازی روی می گرداند گویی آن را نشنیده است.
 آیتی: با خودپسندی روی برگردانند، چنان که گویی نشنیده‌اند.
 فولادوند: با نخوت روی برمی گرداند، چنانچه گویی آن را نشنیده ... است.
 الهی‌قمشه‌ای: چنان با غرور و تکبر پشت گرداند که گویی هیچ آن آیات الهی را نشنید.

در آیه پیش دو حال وجود دارد: یکی «مستکبراً» که حال مفرد مؤکد است و این تأکید، تنها در ترجمه الهی‌قمشه‌ای با آوردن واژه «چنان» رعایت شده است؛ حال دوم، عبارت «كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا» است. این عبارت یک جمله اسمیه مرکب است و نفی در خبر است. همه مترجمان در ترجمه خود از قید «گویی» برای بیان حالت استفاده کرده‌اند که ترجمه درستی است. کلمه‌های «گویی»، «چنان که گویی»، «چنانچه گویی» و «که گویی» برای ارتباط میان جمله پیرو و پایه است. نکته دیگر، فولادوند به اشتباه از «چنانچه» به جای «چنانکه» استفاده کرده است؛ در صورتی که «چنانچه» حرف ربط شرط است. ترجمه پیشنهادی به این صورت است: «چنان با خودپسندی روی برمی گرداند که گویی آن آیات را نشنیده است.»

جمله فعلیه با فعل مضارع مجزوم با «لم»

﴿أَنِّي يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَلَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ﴾ (مریم: ۲۰)

موسوی: چگونه مرا پسری تواند بود که بشری به من دست نزده است.
 آیتی: از کجا مرا فرزندی باشد، حال آنکه هیچ بشری به من دست نزده است.
 فولادوند: چگونه مرا پسری باشد با آنکه دست بشری به من نرسیده.
 الهی‌قمشه‌ای: از کجا مرا پسری تواند بود در صورتی که دست بشری به من نرسیده.

چهار مترجم در ترجمه عبارت حالیه منفی (و لم یمسسنی بشر) از حروف ربط «که»، «حال آنکه»، «با آنکه» و «در صورتی که» که گاهی حرف ربط وابستگی حالت هستند، استفاده کرده‌اند و جمله پیرو را به جمله پایه ارتباط داده‌اند و نقش حال را در ترجمه‌های خود رعایت کرده‌اند. در این میان ترجمه فولادوند با سیاق فارسی

همخوانی بیشتری دارد؛ هرچند که بهتر بود جمله حالیه به صورت متمم قیدی، ترجمه و میان جمله پایه و بعد از صاحب حال آورده می شد. بر این اساس ترجمه پیشنهادی چنین است: «چگونه مرا با آنکه دست بشری به من نرسیده، پسری باشد.»

﴿فَتِلْكَ مَسَاكِنُهُمْ لَمْ تُسْكَنْ مِنْ بَعْدِهِمْ إِلَّا قَلِيلًا﴾ (قصص: ۵۸)

موسوی: و اینک این خانه های آنهاست که پس از آنها جز اندکی، خالی مانده است.

آیتی: و این خانه های آنهاست که بعد از آنها، جز اندک زمانی کس در آنها سکنی نگرفت.

فولادوند: این است سراهایشان که پس از آنان -جز برای عده کمی- مورد سکونت قرار نگرفته است.

الهی قمشه ای: و این خانه های «ویران» آنهاست که بعد از آنها جز عده خیلی در آن دیار سکونت نیافت.

عبارت ﴿لَمْ تُسْكَنْ مِنْ بَعْدِهِمْ إِلَّا قَلِيلًا﴾ جمله حالیه منفی است فعل این جمله با «لم» منفی شده است. هر چهار مترجم با آوردن حرف ربط وابستگی «که» مفهوم حالت را منتقل نموده و جمله پیرو را با این حرف به جمله پایه پیوند داده اند. اما از آنجا که خود «قلیل» ایهام دارد مترجم ها در ترجمه خویش دچار کژتابی شده و ترجمه متفاوتی کرده اند. آیتی و موسوی آن را صفت برای «زمانا» محذوف دانسته و به «اندکی» ترجمه کرده اند؛ فولادوند و الهی قمشه ای آن را به «عده کم و قلیل» ترجمه کرده اند. ترجمه پیشنهادی: آن است خانه هایشان که پس از آنان فقط اندک زمانی مورد سکونت قرار گرفته است. این است سراهایشان که پس از آنان تنها شمار اندکی در آن زندگی کردند.

حال منفی با «لَمَّا»

﴿أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَيَعْلَمَ الصَّابِرِينَ﴾

(آل عمران: ۱۴۲)

موسوی: آیا پنداشته‌اید به بهشت می‌روید بی‌آنکه خداوند جهادگران و شکیبایان شما را معلوم دارد؟!

آیتی: آیا می‌پندارید که به بهشت خواهید رفت و حال آنکه هنوز خدا معلوم نداشته‌است که از میان شما چه کسانی جهاد می‌کنند و چه کسانی پایداری می‌ورزند؟
فولادوند: آیا پنداشتید که داخل بهشت می‌شوید، بی‌آنکه خداوند جهادگران و شکیبایان شما را معلوم بدارد؟

الهی‌قمشه‌ای: آیا گمان می‌کنید به بهشت داخل خواهید شد حال آنکه هنوز خدا از شما آنان را که «در راه دین» جهاد کرده و «در سختی‌ها» مقاومت کنند معلوم نگردانیده است؟!

جمله حالیه ﴿وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَيَعْلَمِ الصَّابِرِينَ﴾ با حرف "لَمَّا" منفی شده است. هر چهار مترجم، برای ربط این جمله به جمله پایه، از گروه‌های ربطی «بی‌آنکه» «حال آنکه» استفاده کرده‌اند. همان‌طور که گفته شد این گروه‌های ربطی به تأثیر از ترجمه در زبان فارسی رواج یافتند و می‌توان از آن‌ها برای ربط جمله حالیه به جمله پایه و بیان حالت فاعل یا مفعول استفاده کرد. ترجمه پیشنهادی با آوردن جمله پیرو در درون جمله پایه بعد از صاحب حال به این صورت است: «آیا پنداشتید بی‌آنکه خداوند جهادگران و شکیبایان شما را معلوم بدارد، به بهشت خواهید رفت؟»

حال منفی با «لیس»

﴿كَمْ مِثْلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا﴾ (انعام: ۱۲۲)

موسوی: چون داستان کسی است در تیرگی‌ها که از آن‌ها بیرون آمدنی نیست.
آیتی: همانند کسی است که به تاریکی گرفتار است و راه بیرون‌شدن را نمی‌داند.
فولادوند: چون کسی است که گویی گرفتار در تاریکی‌هاست و از آن بیرون آمدنی نیست.

الهی‌قمشه‌ای: مثل او مانند کسی است که در تاریکی‌های جهل فرو رفته و از آن به در نتواند گشت.

عبارت (لِيسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا) یک جمله حالیه است این جمله با «لیس» منفی شده است و تنها جمله حالیه‌ای قرآن است که با «لیس» منفی شده است. البته احتمال می‌رود استثناف بیانی باشد (صافی، ۱۴۱۸، ص. ۲۷۲). موسوی برای ارتباط میان جمله حالیه و جمله پایه از حرف ربط «که» استفاده کرده است. سه مترجم دیگر از حرف ربط «و» برای پیوند دو جمله استفاده کرده‌اند و همان‌طور که پیش‌تر بیان شد هر دو حرف ربط یادشده، در دستور زبان فارسی، گاهی حرف ربط وابستگی حالت هستند و به معنای «در حالی که» هستند (فرشید ورد، ۱۳۸۸، ص. ۵۵۶-۵۵۷). بدین ترتیب رابط مناسبی برای ارتباط جمله پایه و جمله پیرو در جمله مرکب ناهم پایه هستند.

حال منفی با «غیر»

مفرد منفی با «غیر»

(فَلَيْسَ عَلَيْهِمْ جُنَاحٌ أَنْ يَضَعْنَ ثِيَابَهُنَّ غَيْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِينَةٍ) (نور: ۶۰)

موسوی: گناهی نیست که پوشش خود را وانهند بی آنکه زیورنمایی کنند.
آیتی: بی آنکه زینتهای خود را آشکار کنند، اگر چادر خویش بنهند مرتکب گناهی نشده‌اند.

فولادوند: گناهی نیست که پوشش خود را کنار نهد «به شرطی که» زینتی را آشکار نکنند.

الهی قمشه‌ای: بر آنان باکی نیست در صورتی که اظهار تجملات و زینت خود نکنند که جامه‌های خود ... بگیرند.

جمله حالیه در این آیه، عبارت (غیر متبرجات بزینة) است. در این جمله از ادات نفی «غیر» استفاده شده است. چهار مترجم، برای ربط جمله یادشده به جمله پایه، از گروه‌های ربطی «بی آنکه» «در صورتی که» «به شرطی که» استفاده کرده‌اند. البته آیتی، به منظور تأکید بیشتر قید ربطی «بی آنکه» را به همراه جمله پیرو پیش از جمله پایه آورده است. نکته دیگر آنکه جمله‌واره‌های «در صورتی که» «به شرطی که» گروه

ربطی وابستگی تقابل و شرط هستند و مفهوم حالت در آن‌ها کم‌رنگ است. با در نظر گرفتن این توضیحات، ترجمه پیشنهادی چنین است: «پس بر آنان که پوشش خود را بی‌آنکه زینتی آشکار سازند، وانهند، گناهی نیست.»

حال شبه‌جمله منفی با «غیر»

(وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ يَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطَانٍ مَرِيدٍ) (حج: ۳)

موسوی: و از مردم کسی است که بی‌هیچ دانشی درباره خداوند چالش می‌ورزد.

آیتی: بعضی از مردم، بی‌هیچ دانشی درباره خدا مجادله می‌کنند.

فولادوند: و برخی از مردم درباره خدا بدون هیچ علمی مجادله می‌کنند.

الهی‌قمشه‌ای: و از مردم کسی هست که از جهل و نادانی در کار خدا جدل کند.

شبه‌جمله «بغیر علم» در این آیه، حال است و همه مترجمین، در ترجمه آن از متمم‌های قیدی چون: «بی‌هیچ دانشی» «بدون هیچ علمی» و «از جهل و نادانی» استفاده نموده‌اند که شیوه هر چهار مترجم در ترجمه حال درست است.

۴. نتیجه‌گیری

از بررسی حال منفی در آیات یادشده چنین نتیجه می‌شود:

۱. مترجمان گاه برای آیاتی که ساختار حال منفی در آن‌ها مشابه است، ترجمه‌های یکدست ارائه نداده و در این خصوص از قیود و حروف ربطی گوناگونی استفاده کرده‌اند و باعث آشفتگی در ترجمه حال منفی با یک ساختار مشابه شده‌اند؛

۲. کتاب‌های فن ترجمه متون عربی و فارسی از این اسلوب چشم پوشیده و آن را مورد کم‌لطفی قرار داده‌اند. این کتاب‌ها تنها به دو یا سه راهکار، آن‌هم برای ترجمه اسلوب حال به‌طور کلی بسنده کرده و از دیگر موارد غفلت کرده‌اند؛ در صورتی که با مراجعه به ترجمه‌های قرآن کریم، به حروف، قیود و جمله‌واره‌های گوناگونی بر می‌خوریم که می‌توانند معادلی مناسب برای حال منفی باشند و این کمبود را جبران کنند؛

۳. نزدیک‌ترین اصطلاح دستوری در زبان فارسی برای بیان حالت، قید حالت است. بر این مبنا اصطلاحات دیگری هستند که بیان‌کننده حالت و کیفیت هستند، از آن جمله انواع متمم‌های قیدی که در معنای کیفیت و حالت هستند. این قیدها، علاوه بر بیان حالت فاعل یا مفعول، دو جمله پیرو را به جمله پایه پیوند می‌دهند.

۴. قیدها و گروه‌های ربطی‌ای که چهار مترجم در ترجمه حال منفی به‌درستی از آن‌ها استفاده کرده‌اند، بدین‌سان است: «قیدهای حالت مفرد، قیدهای مرکبی که به‌نوعی بیان‌کننده حالت یا کیفیت هستند، مانند: از سر جهل و نادانی، قیود و گروه‌های مثل هیچ، بی‌هیچ، بی‌آنکه، باآنکه، در حالی که، حال آنکه، که، گویی که، نه....نه؛

۵. برخی از این الفاظ ممکن است از نظر معجمی معادل خوب به‌نظر برسند، اما بیان‌کننده حالت نیستند یا که ابعاد زبانی و بلاغی سیاق حاکم بر آیه را منتقل نمی‌کنند، مانند جمله‌واره‌های «در صورتی که» و «به شرطی که» که گروه ربطی وابستگی تقابل و شرط هستند و مفهوم حالت در آن‌ها کم‌رنگ است. حروف ربط «اما» و «ولی» نیز از این قبیل هستند؛

۶. حروف ربط وابستگی «و» و «که» در دستور زبان فارسی، گاهی حرف ربط وابستگی حالت و به‌معنای «در حالی که» هستند. این دو حرف رابط مناسبی برای ارتباط جمله پایه و جمله پیرو در جمله مرکب ناهم‌پایه هستند؛

۷. در زبان فارسی قیدهایی هستند که می‌توانند در انتقال مفهوم حال منفی از زبان عربی کمک کنند، چنان‌که دستورنویسان و نیز برخی از مترجمان در ترجمه‌های خود از این قیدها بهره جسته‌اند، مانند: بی‌آنکه، هیچ، بی‌هیچ، نه....نه. نیز قیدهای مرکبی که از یک پیشوند منفی و صفت ساخته می‌شوند، مانند نابینا، می‌توانند معادل خوبی باشند.

کتابنامه

۱. ابن عقیل، ب. (۲۰۰۸). شرح ابن عقیل علی ألفیه ابن مالک. بیروت، لبنان: مکتبه الهدایه.
۲. ابن هشام الأنصاری، ج. (۱۴۰۴ق). مغنی اللیب عن کتب الأعاریب. ج ۱، قم: منشورات آیه الله العظمی المرعشی النجفی.
۳. ابن هشام الأنصاری، ج. (۱۴۲۲ق). شرح شذوذ الذهب فی معرفه کلام العرب، تحقیق محمد أبو الفضل عاشور. بیروت، لبنان: دار إحياء التراث العربی.
۴. انوری، ح.، و احمدی گیوی، ح. (۱۳۷۹). دستور زبان فارسی ۲. تهران: فاطمی.
۵. شریعت، م. (۱۳۶۷). دستور زبان فارسی. تهران: اساطیر.
۶. صافی، م. (۱۴۱۸ق). الجداول فی إعراب القرآن الکریم، ج. ۱، بیروت / دمشق: دار الرشید مؤسسه الإیمان.
۷. فاتحی نژاد، ع.، و فرزانه، س. ب. (۱۳۷۷). آیین ترجمه. تهران: محبوب.
۸. فرشیدورد، خ. (۱۳۸۸). دستور مفصل امروز. تهران: سخن.
۹. قرآن کریم. (۱۳۷۴). ترجمه عبدالکریم آیتی. تهران: سروش.
۱۰. قرآن کریم. (۱۳۷۵). ترجمه مهدی الهی قمشه‌ای. تهران: فرهنگ.
۱۱. قرآن کریم. (۱۳۸۴). ترجمه محمد مهدی فولادوند. قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه.
۱۲. قرآن کریم. (۱۳۸۴). ترجمه علی موسوی گرمارودی. تهران: قدیانی.
۱۳. قریب، ع.، همائی، ج.، یاسمی، ر.، بهار، م.، و فروزانفر، ب. (۱۳۷۸). دستور زبان فارسی. تهران: ناهید.
۱۴. مشکوه‌الدینی، م. (۱۳۶۶). دستور زبان فارسی برپایه نظریه گشتاری. مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد.
۱۵. معروف، ی. (۱۳۸۴). فن ترجمه: اصول نظری و عملی ترجمه از عربی به فارسی و فارسی به عربی. قم: مهر.

Culture Repertoire and its Translation Strategies: A Case Study of *My Uncle Napoleon* Translated into English

Binazir Khajehpoor

MA in English Translation, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran

Ali Khazaee Farid ¹

**Associate Professor in Translation Studies, Ferdowsi University of Mashhad,
Mashhad, Iran**

Masood Khoshsaligheh

**Associate Professor in Translation Studies, Ferdowsi University of Mashhad,
Mashhad, Iran**

Received: 5 September 2016

Accepted: 24 June 2017

Extended Abstract

1. Introduction

This study investigates the relationship between culture and translation. The concept of Culture Repertoire advocated by Even-Zohar was used as the framework of the study, and the English translation of the Persian novel *My Uncle Napoleon* was selected as the case study. This novel as the corpus under investigation contains over 230,000 words in 462 pages. Given the focus and attention the book has received, it is an appropriate case for investigating the Iranian culture as it is obviously rich with symbols representing the local culture. The theoretical framework elaborates on the root and the origin of Culture Repertoire by drawing on the Jacobsen's linguistic model. In addition, the concept of Culture Repertoire as a part of Even-Zohar's cultural conception is delineated with examples and clarifying explanations.

2. Methodology

This descriptive study is an attempt to address two questions. First, it explores the categories of Iranian culture repertoire and secondly the attitude of the Iranian translators towards them. To explore the fixed expressions in Persian language, a number of specialized websites in Persian poetry, *the Holy Quran*, and a number of major religious-literary texts were reviewed. In addition to these sources, some software programs for literary and religious texts were also benefitted. To obtain the translated English phrases, the Coca Corpus, which is the largest available English corpus was used in addition to Webster's Big Dictionary. But to collect the data from the original text and the translated one, taking notes was benefitted. Due to the qualitative nature of the study, purposive sampling technique was used for forming the sample and later grounded theory procedures were employed to analyze the data. That is, the culture repertoire in the source text along with their translations were extracted, and then using grounded theory, the

1. Corresponding Author: khazaefarid@um.ac.ir

Iranian cultural repertoire diagram was plotted. More specifically, each repertoire, depending on the type, got a label and the given labels were in the same category, and the resulting chart thus was formed from the bottom up. For example, the label 'religious proper names' including items like *Imam Reza* and the label 'historic proper names' including items such as *Muhammad Ali Shah* were placed under the general subsidiary label 'proper names'.

3. Discussion

The achieved diagram comprises two main branches of material and semiotic repertoires at the highest level which is consistent with the Even-Zohar's conceptualization. Material items included repertoires from which the materials are formed such as certain types of food in different cultures, or conventional clothing items such as the repertoire *Charghad* in the Iranian culture. Semiotic repertoires consist of items which hearing, reading, expressing, or using them strike an idea in the mind of the people of a particular culture whereas the people of other cultures are not reminded of anything. For example, a location-related proper name label such as *Ahwaz* has special connotations and indications with itself for the Iranian people—the concepts of the south, heat, war, etc. But for someone who was born and raised in London, for example, *Ahwaz* does not stimulate anything in particular because that person draws on a different cultural repertoire. In the branch of semiotic repertoires, all fixed expressions, innuendos, proverbs and collocations which are frequently used in Persian colloquial conversations, are accounted as Iranian culture repertoires. Examples in Persian language could include the collocation *spoon and fork*, the equivalents of which in English is *knife and fork*. Such collocations in each of these languages have been created, formed and fixed based on the eating traditions in those cultures. Thus, fixed expressions in languages are considered as culture repertoires. In the Poly-system theory advocated by Even-Zohar, human social life consists of different systems that overlap. Naturally in the cultural system, some components are found from the religious and literary systems.

4. Conclusion

After the achieved classification, the data were analyzed by reviewing the English translation of these Persian repertoires. The translator of the novel had used the strategies of *addition*, *transcription*, *familiarization*, *exclusion*, *expansion* and *neutralization*. The descriptive information including frequency and percentage of the repertoires, groups and their translation strategies are calculated and presented. Moreover, the strategy groups are compared and contrasted. The overall strategy is also illustrated in a diagram for further clarity. The findings reveal that the translator's most frequently used strategies in terms of the Persian culture repertoires are *neutralization* and *familiarization* strategy, respectively.

Keywords: Culture; Repertoire; Repertoire; Even-Zohar; My uncle Napoleon.

References

- Amoli, P. (2012). *Historical origins of proverbs and orders*. Tehran, Iran: Sanai.
- Bourdieu, P. (1984). *Distinction: A social critique of the judgment of taste*. (R. Nice, Trans.) Cambridge, MA: Harvard University Press.
- Boyd, R., & Richerson, P. J. (1985). *Culture and the evolutionary process*. Chicago, IL: Chicago University Press.
- Dadvar, A. (2005). Abstract idealism in Don Quixote and My Uncle Napoleon. *Research in Contemporary World Literature*, 25(10), 49-62.
- Dehkhoda, A. (2004). *Amsalo Hekam*. Tehran, Iran: Amir Kabir.
- Dornyei, Z. (2011). *Research methods in applied linguistics*. Oxford, England: Oxford University Press.
- Even-Zohar, I. (1991). System, dymanimcs, and interference in culture: A Synoptic view. *Poetics Today*, 2(1), 85-94.
- Even-Zohar, I. (1997). Factors and dependencies in culture: A revised outline for polysystem culture research. *Canadian Review of Comparative Literature*, 24(1), 15-24.
- Even-Zohar, I. (2012). Intellectual labor and the success of societies. In E. H. Lüttich (Eds.), *Sign culture* (pp. 307-313). Würzburg: Konigshausen & Neumann.
- Fattahi, K. (2012). *The Iranian cultural bomb exploded in Israel*. Retrieved from: http://www.bbc.com/persian/arts/2012/08/120810_ka_kolonel_daeijan_napoleon.shtml
- Jakobson, R. (1960). Linguistics and poetics. In T. A. Sebeok (Eds.), *Style in language* (pp. 350-377). Cambridge, MA: MIT Press.
- Khatibi, F (2014). *My Uncle Napoleon, My goodwill and rival wife: The celebration of Iraj Pezeshkzad*. Retrieved from: [http:// www.bbc.com/ persian/ arts/ 2014/ 05/ 140528_141_book_pezeshkzad_la](http://www.bbc.com/persian/arts/2014/05/140528_141_book_pezeshkzad_la)
- Munday, J. (2008). *Introducing translation studies* (2nd ed.). New York, NY: Routledge.
- Nafisi, A. (2006). *The secret garden*. London, England: The Guardian.
- Pezeshkzad, I. (2004). *My Uncle Napoleon*. Tehran: Safi Ali Shah.
- Pezeshkzad, I. (2014). *My uncle Napoleon*. (D. Davis, Trans.) Washington: Mage.
- Ryan, V. (2006). *My uncle Napoleon: Something funny is going on in Tehran*. Washington, DC: The Seattle Times.
- Williams, J., & Chesterman, A. (2002). *The map, a beginner's guide to doing research in translation studies*. Manchester, England: St. Jerome.
- Yule, G. (2010). *The study of language*. Cambridge, England: Cambridge University Press.

An introduction to Multiple Meanings of Rhetoric

Mohammad Ahmadi ¹

PhD Student of Persian language and literature, University of Tehran, Tehran, Iran

Taghi Poornamdarian

Professor of Persian language and literature, Institute for Humanities and Cultural Studies, Tehran, Iran

Received: 25 May 2017

Accepted: 7 August 2017

Extended Abstract

1. Introduction

Rhetoric is a term that has significantly changed in meaning throughout the history. Not enough attention has been given to the term's conceptual complexity in Persian and its vast meaning in literary studies. Although it is impossible to differentiate between the various meanings of the term, rhetoric in different contexts has a particular meaning. In Persian, this term has frequently been translated to oratory and eloquence; as rhetoric is more than oratory and eloquence, in this essay we have studied how different meanings of rhetoric have been shaped throughout the history. Some of the most important meanings of rhetoric are eloquence, oratory, weak style and communication. This essay can help the scholars to distinguish between the various meanings of rhetoric in different contexts and differentiate their significance in translation.

2. Methodology

Individuals trained in different fields often prefer to use rhetoric in specific contexts, while rhetoric cannot be restricted to a particular use. Considering the fact that none of its equivalents in Persian can completely demonstrate the true nature of rhetoric and also because of cultural and historical connotations, we have preferred to use the term rhetoric in this essay instead of any of its equivalents in Persian. Different meanings of rhetoric in different periods have been investigated in this essay. Obviously, the perspectives of our ancestors about rhetoric have never been forgotten completely in any time, but we can say in different historical periods, one specific meaning of rhetoric has been dominant over its other meanings.

3. Discussion

Based on historical facts, the term rhetoric was first used in one of the Plato's dialogues known as *Gorgias*, which was probably written around 380 BC. Without any doubt, rhetoric in this work referred to oratory. After Plato, Aristotle, Cicero and

1. Corresponding Author: mohammadahmadi1368@yahoo.com

Quintilian who were the most eminent figures and biggest theoreticians of oratory in ancient times also used rhetoric in the same manner and rhetoric was long used to mean oratory. But after the democratic governments in Greece and Rome collapsed, the civic role of rhetoric gradually decreased and weakened and instead of practicing forensic and deliberative oratory, aesthetics became the concern of the teachers of rhetoric and the aesthetic topics in rhetorical handbooks became dominant, and rhetoric begin to mean eloquence. In other words eloquence is one of the several meanings of rhetoric. As soon as style became dominant over the other principles in rhetorical handbooks sophistication and attention to the decorative and imaginative aspects of language and the techniques and ways of beautifying grew among rhetoricians and they became obsessed with aesthetics. In this period the meaning of rhetoric changes to verbiage and weak style. Even today in educational institutions in the United States and other countries, rhetoric still has negative connotations. We can claim that rhetoric in its history was always fluctuated between moral and logical and aesthetical perspectives and these perspectives have imposed positive and negative meanings to this term. In the modern period, scholars believe that rhetoric is any kind of communication attempt to change or reinforce an idea, behavior or attitude of human beings. That's why rhetoric nowadays is equal to all human communication. In other words rhetoric in its new meaning is part of human identity, because whenever man strives to express his emotions and thoughts with the aim of influencing others he is using rhetoric, so we can infer that rhetoric is omnipresent. In this new perspective rhetoric is more than oratory, eloquence and verbiage.

4. Conclusion

The term rhetoric was first used in one of the paltos dialogues known as *Gorgias* and has long been used to mean oratory; but due to intellectual, social and political developments in Europe the meaning of rhetoric underwent changes throughout the history and this term gradually not only referred to oratory, but also begin to mean eloquence, verbiage, weak style, persuasion and communication. Persian scholars and translators have mostly translated rhetoric to eloquence or oratory and have neglected the other meanings of rhetoric. In this essay we have analyzed how the scope of rhetoric due to political and social changes have changed throughout the history and what has rhetoric been referred to in different periods. This essay can help the scholars to distinguish the various meanings of rhetoric in literary and nonliterary studies and differentiate their significance in translation.

Keywords: rhetoric, oratory, eloquence, weak style, communication, persuasion.

References

Abrams, M.H. & Harpham, G.G. (2012). *A Glossary of Literary Terms*. Boston: Wadsworth.

- Alame heli, Hassan ibn Yosef. (1984). *Al Johar al Nazid fi Sharh Mantegh Altajrid*. Qom: bidar.
- Aristotle. (1991). *On Rhetoric: A Theory of Civic Discourse*. Trans. George A. Kennedy. New York: Oxford University Press.
- Avicenna. (2007). *Al Shafa: Mantegh*. Vol 4. edited by Ebrahim beumi, Saied zaed, Taha Hossein Pasha, Abol A'ala Afifi. Qom: Ayat allah Marashi library.
- _____. (1994). *Borhan Shafa*. Trans. Mehdi Ghavam Safari. Tehran: Fekr Ruz publication
- Black, Edwin. (1965). *Rhetorical Criticism: A Study in Method*. New York: Macmillan.
- _____. (1997). *The Prospect of Rhetoric: Twenty-Five Years Later*. In *Making and Unmaking the Prospects for Rhetoric*. Ed. Theresa Enos and Richard McNabb. Mahwah, NJ: Lawrence Erlbaum: 21–27.
- Booth, Wayne C. (1983). *Rhetoric of Fiction*. Chicago and London: The University of Chicago Press.
- Britanica Concise Encyclopedia*. (2011). 9th edition. London: Oxford University press.
- Burke, Kenneth. (1969). *A Rhetoric of Motives*. Berkeley: University of California Press.
- Cicero, Marcus Tullius. (1942). *De Oratore*. Trans. E. W. Sutton. Cambridge: Harvard University.
- Croce, Benedetto. (1922). *Aesthetic*. Trans. Douglas Ainslie. London: Oxford University Press.
- Dixon, Peter. (2010). *Rhetoric*. Tran Hassan Afshar. Tehran: Markaz.
- Emarati moghadam, Davood. (2016). *Belaghat az Aten ta Madineh*. Tehran: Hermes.
- Eliot, T.S. (1920). *Rhetoric and Poetic Drama*. In *Essays on Poetry and Criticism*. London: Methune.
- Farabi, Mohammad ibn Mohammad. (2010). *Ehsa alolum*. Trans Hossein Khadive jam. Tehran: Elmi va Farhangi.
- Farshidvard, Khosro. (1999). *About Literature and Literary Criticism*. Tehran: Amir kabir.
- Foss, Sonja K. & Karen A. Foss, & Cindy L. Griffin. (1999). *Feminist Rhetorical Theories*. Thousand Oaks: Sage Publication.
- _____. (2009). *Rhetorical Criticism: Exploration and Practice*. Long Grove, IL: Waveland.
- Garsten B. (2006). *Saving Persuasion: A Defense of Rhetoric and Judgment*. Cambridge: Harvard University Press.

- Hahn, Laura K & Lippert, Lance & Paynton, Scott T. (2009). *Survey of Communication Study*. <www.wikibooks.com>.
- Isocrates. *Panathenaicus*. (1992). Trans. George Norlin. Vol. II. Cambridge: Harvard University Press.
- Kennedy, George Alexander. (1994). *A New History of Classical Rhetoric*. New Jersey: Princeton University Press.
- _____. (1999). *Classical Rhetoric and its Christian and Secular Tradition from Ancient to Modern Times*. Chapel Hill and London: The University of North Carolina Press.
- Kuypers, J. & King, A. (2009). *What is Rhetoric?* In *Rhetorical Criticism: Perspectives in Action*. ed. J. Kuypers. Lanham: Lexington Books.
- Longman Dictionary of Contemporary English*. (2009). 5th edition. Pearson Education Limited
- Merriam-Webster Dictionary*. (2016). 6th edition: Merriam-Webster, Inc.
- Miller, G.R & Burgoon, M. & Burgoon, J.K. (1984). *The Functions of Human Communication in Changing Attitudes and Gaining Compliance*. In *Handbook of Rhetorical and Communication Theory*. ed. Arnold, C.C. & Bowers, J.W. Boston: Allyn & Bacon.
- Mohammadi Khorasani, Ali. (2006). *Sharh Mantegh Almozafar*. Qom: Emam Hassan ibn Ali.
- Montesquieu, Baron de. (2001). *The Spirit of Laws*. Trans. Thomas Nugent. Canada: Batoche Books.
- Nasir al din tusi, Mohammad ibn Mohammad. (2016). *Asas al Eghtebas*. Edited by Modares Razavi. Tehran: Tehran University Press.
- Oxford Advanced Learner's Dictionary*. (2012). 8th edition. London: Oxford University Press.
- Quintilian, Marcus Fabius. (1959). *Institutio Orataria*. Trans. H.E. Butler. Cambridge: Harvard University Press.
- Plato. (2010). *Shesh Resale*. Trans. Mohammad Ali Forughi. Tehran: Hermes.
- Schiappa, Edward. (1992). *Rhêtorikê: What's in A Name? Toward A Revised History of Early Greek Rhetorical Theory*. *Quarterly Journal of Speech* 78.1: 1–15.
- _____. (2001). *Second Thoughts on the Critiques of Big Rhetoric*. *Journal of Philosophy and Rhetoric* 34.3: 260–74.
- Shahrzuri, Mohammad ibn Mahmud. (2006). *Al Rasael Al Shajare fi Alum al Haghayegh Alrabaniyeh*. Tehran: Institute of Hekamt and phalsaphe.
- Sloane, Thomas O. (2006). *Encyclopedia of Rhetoric*. London: Oxford University Press.

- Sprat, Thomas. (1667). *History of the Royal Society of London, For the Improving of Natural Knowledge*. London: Printed by T. Knapton et al.
- Thomas Conley. (1991). *Rhetoric in the European Tradition*. Chicago & London: University of Chicago Press.
- Thuren, L. (1990). *The Rhetorical Strategy of 1 Peter*. Abo: Abo Academy Press.
- Van Eemeren, F.H. & Grootendorst, R. & Kruiger, T. (1987). *Handbook of Argumentation Theory: A Critical Survey of Classical Backgrounds and Modern Studies*. Dordrecht: Pragmatics and Discourse Analysis.
- Weinsheimer, Joel C. (2004). *The Philosophy of Rhetoric in Campbell's Philosophy of Rhetoric*. In *A Companion to Rhetoric and Rhetorical Criticism*. ed. Walter Jost and Wendy Olmset. USA: Blackwell Publishing.

Examining the Relationship between Learning Organization Culture and Knowledge Sharing Intention Emphasizing the Mediating Role of Organizational Commitment and Organizational Citizenship Behavior among EFL and Non-EFL University Instructors in Iran

Ghasem Barani

Ph.D. Candidate, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran

Azar Hosseini Fatemi ¹

Associate Professor, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran

Received: 27 January 2017

Accepted: 30 July 2017

Extended Abstract

1. Introduction

It is believed that the primary mission of educational systems is the creation, preservation, integration, dissemination, and application of knowledge. Educational systems engage in different knowledge management activities among which knowledge sharing has been claimed to be the most important one. The knowledge-based view of the organization considers the organization as a knowledge-creating entity (Prahalad & Hamel, 1990) and argues that effective knowledge management is a crucial factor for success in every sector including higher education. It has become a norm to refer to today's economy as a knowledge-based economy. Knowledge is increasingly becoming "the" resource, rather than "a" resource for wealth generation; "knowledge is power". It is widely recognized that knowledge is the critical asset to individual as well as organization to succeed in the increasingly competitive environment (Alavi & Leidner, 1999; Taghvaei Yazdi & Eynali, 2015; Van den Hooff & De Ridder, 2004; Yang, 2007). The present study aimed to examine the relationship between learning organization culture and knowledge sharing intention with emphasis on the mediating role of organizational commitment and organizational citizenship behavior among EFL and non-EFL university instructors in Iran. It also sought to investigate whether the proposed model of knowledge-sharing intention (KSI) fits the data in the EFL context of Iran.

2. Methodology

Due to the aim of this study, examining the relationship between learning organization culture and knowledge sharing intention emphasizing the mediating role of organizational commitment and organizational citizenship behaviour among EFL and non-EFL university instructors in Iran, participants were selected from

1. Corresponding Author: hfatemi@um.ac.ir

both groups of university instructors and were organized into two groups, each consisting of 100 individuals. A self-reporting questionnaire with 41 items was given to each participant to measure their perceptions of knowledge-sharing intention (KSI) (5 items), organizational commitment (OC), organizational citizenship behaviour (OCB), and learning organization culture (LOC). All these four instruments were originally developed and validated in the U.S. and in English but for this study the Persian versions of questionnaires were used in order to increase the return rate (Khajavy, Ghonsooly, Hosseini, & Choi, 2016). All the scales were translated by the researcher into Persian and then were back-translated into English by an expert in translation. Back-translation was used to assure the accurate translation of the scales. All the variables were measured using a 5-point Likert-type scale ranging from 1 to 5, indicating strongly disagree and strongly agree, respectively. Descriptive statistics, confirmatory factor analysis (CFA), and structural equation modelling (SEM) were applied; at the end, AMOS 16 software was used in order to analyse the data.

3. Discussion

As it has already been mentioned, many organizations try to provide conditions in which their staff could learn continuously and share their ideas in order to help accumulate and change a bunch of personal experiences and knowledge into organizational knowledge KSI. A closer analysis of the results proved that EFL instructors held a higher degree of KSI, organizational commitment (OC), and organizational citizenship behaviour (OCB) compared to those by their counterparts in the non-EFL group. The reason can be attributed to the fact that non-EFL group included instructors of a variety of university fields, holding a vast range of job positions and opportunities. Besides, subcomponents of each questionnaire need more scrutiny to achieve a better understanding of the causes involved. Members of this group especially those involved in engineering fields were mainly busy with out-of-campus jobs. This study contributes to our knowledge in several important ways. First and foremost, it showed that what is considered to be a determining factor in a setting could vary profoundly across different educational centres. Factors considered as predictors were not of the same significance in different settings and for different staff. Based on the findings of this study, some further research issues were raised. First, job conditions determine one's recognition about what behaviours and relations will flourish and develop in an organization. Therefore, the same study could be applied for different situations and job conditions. Second, the underlying reasons causing these phenomena with respect to subcomponents of each factor can be the focus of further research. Also, the indirect relationships involved in the current or similar studies can be taken into account and the last point is that the findings of studies similar to the current one can be exploited for managerial and administrative purposes both in academic and business settings.

4. Conclusion

The results showed that LOC was positively and significantly related to OC. Further, it was concluded that OC was positively and significantly related to KSI. It was also found that there was a great positive and significant relationship between OCB and KSI. The results revealed that LOC was positively and significantly related to OC, and OCB. Furthermore, it was concluded that OCB was positively and significantly related to KSI. The results also indicated that there was a significant difference in the scores for KSI in EFL instructors and KSI in non-EFL instructors. There was a significant difference in the scores for OC in EFL instructors and OC in non-EFL instructors. There was a significant difference in the scores for OCB in EFL instructors and OCB in non-EFL instructors. On the other hand, there was not a significant difference in the scores for LOC in EFL instructors and LOC in non-EFL instructors. Based on the results of the study, LOC was a significant positive predictor of OC and KSI. It was also found that OC was a positive predictor of KSI and OCB was a positive predictor of KSI. However, LOC was not a significant predictor of OCB. OC was not a significant predictor of OCB as well.

Keywords: EFL and non-EFL university instructors; Knowledge sharing intention; Learning organization culture; Organizational citizenship behaviour; Organizational commitment .

References

- Alavi, M., & Leidner, D. E. (1999). Knowledge management systems: Issues, challenges, and benefits. *Communications of Association of Information Systems*, 1(7), 1-37.
- Allison, B. J., Voss, R. S., & Dryer, S. (2001). Student classroom and career success: The role of organizational citizenship behavior. *Journal of Education for Business*, 76(5), 282–288.
- Al-Zu'bi, H. A. (2011). Organizational citizenship behavior and impacts on knowledge sharing: An empirical study. *International Business Research*, 4(3), 221-227
- Bock, G., Lee, J., Zmud, R., & Kim, Y. (2005). Behavioral intention formation in knowledge sharing: Examining the roles of extrinsic motivators, social-psychological forces, and organizational climate. *MIS Quarterly*, 29(1), 87-111.
- Bolino, M. C. (2012). Citizenship behavior and impression management: Good soldiers or good actors? *Academy of Management Review*, 24(1), 82-98.
- Burud, S., & Tumolo, M. (2004) *Leveraging the new human capital*. Mountain View, CA: Davies-Black.
- Cabrera, A., & Cabrera, E. (2002). Knowledge-sharing dilemmas. *Organization Studies*, 23(5), 687-710.
- Cheng, J. (2004). The influential model of teachers' "organizational citizenship behavior" in elementary and junior high schools. *Journal of Taiwan Normal University: Education*, 49(1), 41-62.

- Cheng, M. Y., Ho, J. S. Y., & Lau P. M. (2013). Knowledge sharing in academic institutions: a study of Multimedia University Malaysia. *Electronic Journal of Knowledge Management* 7(3), 313– 324.
- Chun, C., H., & Ching, S., Y. (2010). The three components of organizational commitment on in-role behaviors and organizational citizenship behaviors. *African Journal of Business Management*, 5(28), 11335-11344.
- Dehghani M. R., Hayat, A. A., Kojuri, J., & Esmi, K. (2015). Role of organizational citizenship behavior in promoting knowledge sharing. *Journal of Health Management & Informatics*, 2(4), 126-131.
- Demirel, Y., & Goc, K. (2013, April). *The impact of organizational commitment on knowledge sharing*. Paper presented at the First Annual International Interdisciplinary Conference, Azores, Portugal.
- Ghorbanizadeh, V. (2008). *Organizational learning and learning organization: An approach to knowledge management*. Tehran: Baztab Press.
- Hew, K., & Hara, N. (2007). Empirical study of motivators and barriers of teacher online knowledge sharing. *Educational Technology Research and Development*, 55(6), 573-595.
- Husain, H., (2013). Mediating effect of OCB on the relationship between job attitudes on knowledge sharing behavior. *International Journal of Science and Research (IJSR)*, 5(1), 1008-1015.
- Jacobson, C. M. (2008). KS between individuals. In M. E. Jennex (Ed.), *KM: Concepts, methodologies, tools and applications* (pp. 1633-1642). Hershey: Information Science Reference.
- Khajavy, G. H., Ghonsooly, B., Fatemi Hosseini, A., & Choi, C. W. (2016). Willingness to Communicate in English: A Microsystem Model in the Iranian EFL Classroom Context. *TESOL Quarterly* 50(1), 154-180.
- Kim, S., & Ju, B. (2008). An analysis of faculty perceptions: Attitudes toward knowledge sharing and collaboration in an academic institution. *Library & Information Science Research*, 30(4), 282–290.
- Kolekofski, K. E., & Heminger, A. R. (2003). Beliefs and attitudes affecting intentions to share information in an organizational setting. *Information & Management*, 40(6), 521–532.
- Lin, C. P. (2007). To share or not to share: Modeling tacit knowledge sharing, its mediators and antecedents. *Journal of Business Ethics*, 70(4), 411-428.
- Lin, N. (2007). Building a network theory of social capital. *Connections*, 22(1), 28-51.
- Mowday, R. T., Steers, R. M., & Porter, L. W. (1979). The measurement of organizational commitment. *Journal of Vocational Behavior*, 14(2), 224-247.
- O'Reilly, C. A., & Chatman J. (2013). Organizational commitment and psychological attachment: The effects of compliance, identification, and internalization on prosocial behavior. *Journal of Applied Psychology*, 71(3), 492–499.

- Organ, D. W., & Ryan, K. (1995). A meta-analytic review of attitudinal and dispositional predictors of organizational citizenship behavior. *Personnel Psychology*, 48(4), 775-802.
- Podsakoff, P. M., MacKenzie, S. B., Lee, J., & Podsakoff, N. (2003). Common method biases in behavioral research: A critical review of the literature and recommended remedies. *Journal of Applied Psychology*, 88(5), 879-903.
- Prahalad, C., & Hamel, G. (1990). The core competition of the corporation. *Harvard Business Review*, 68(4), 79-91.
- Ramachandran, S. D., Chong, S. C., & Ismail, H. (2009). The practice of knowledge management processes: A comparative study of public and private higher education institutions in Malaysia. *VINE: The Journal of Information and Knowledge Management Systems*, 39(3), 203-222.
- Reychav, I., & Weisberg, J. (2010) Bridging intention and behavior of knowledge sharing. *Journal of Knowledge Management*, 14(2), 285-300.
- Rogers, E. M. (2003). *Diffusion of innovations*. New York, NY: Free Press.
- Ryu, S., Ho, S. H., & Han, I. (2003). Knowledge sharing behavior of physicians in hospitals. *Expert Systems with Applications*, 25(1), 113-122.
- Social Intelligence and Organizational Citizenship Behavior of Education Office in Mahmud Abad. *International Research Journal of Management Sciences*, 3(4), 124-127.
- Taghvaei, Y., M., & Eynali, M., (2015). The Relationship between Knowledge Sharing with
- Van den Hooff, B., & De Ridder, J. A. (2004). Knowledge sharing in context: The influence of organizational commitment, communication climate and CMC use on knowledge sharing. *Journal of Knowledge Management*, 8(6), 117-130.
- Wang, X., (2005). *Relationships among organizational learning culture, job satisfaction and organizational commitment in Chinese state-owned and privately-owned enterprises*. Minnesota: University of Minnesota.
- Yang, H. L., & Wu, T. C. T. (2008). Knowledge sharing in an organization. *Technological Forecasting & Social Change*, 75(8), 1128-1156.
- Yang, J. (2007). The impact of knowledge sharing on organizational learning and effectiveness. *Journal of Knowledge Management*, 11(2), 83-90.
- Zhao, H., Peng, Z., & Chen, H. (2013). Compulsory citizenship behavior and organizational citizenship behavior: The role of organizational identification and perceived interactional justice. *The Journal of Psychology*, 148(2), 177-196.

A Study of Art Dialectic in “Literary Translations” Based on the Theories of Theodore Adorno and Walter Benjamin: A Criticism of “*The Catcher in the Rye*” Translations

Behrouz Ahmadzadeh Bayani ¹

Lecturer department of English language, branch of Abadan, Islamic Azad University , Abadan, Iran

Received: 20 May 2017

Accepted: 7 August 2017

Extended Abstract

1. Introduction

Although *The Catcher in the Rye* has already been translated into Persian by four translators including Ahmad Karimi Hakak (1966), Mohammad Najafi (1998), Zahra Zolghadr (2010), and Araz Barseghian (2014), who have taken different approaches to the art dialectic set forth by Walter Benjamin and Theodore Adorno. According to Benjamin (1923), a good literary translation goes beyond simple transfer of the message. The contradiction between the tone of narration and character has made its translation difficult as a puzzling artistic work. The translators have a complicated job to preserve the multiaspectuality of the main character, his internal sensations and the contradiction between his age and his consciousness in narration. Theoritians believe in the importance of keeping the contradiction between form and meaning as a potential artistic force to affect and upgrade Target Language culture, while saving the independence of its art dialectic. Theodore Adorno's theory of Negative Dialectic (1966) and Walter Benjamin's Reproductive Art Machine (1936) were applied to excavate and survey different strategies in literary translations of *The Catcher in the Rye*.

2. Methodology

This essay applied two comparative approaches to literary translation. First, Benjamin's (1936) and Adorno's (1966) theories on art dialectic were compared with each other; secondly, different ideologies of three Farsi translators of *The Catcher in the Rye* were compared with each other. The researcher respectively analyzed and described different viewpoints of the two thinkers in order to find out some scales in preserving the artistic dialectic of a literary work through the process of translation. The researcher focused on three aspects of the three translations: tone, structure and translators' interpretations.

1. Corresponding Author: behrouzahmadzadeh@gmail.com

3. Discussion

Different Persian translations of Salinger's masterpiece were respectively analyzed according to Walter Benjamin's Reproductive Art Machine and Theodore Adorno's Negative Dialectic. Benjamin (1923) suggested interlinear interpretations in order to reproduce meaning and save the Source Language sense, while Adorno (2002) looked for the interpretation of meaning in artistic works through an objective way. In other words, Benjamin (1923) wanted to raise the readers' consciousness by emphasizing the dynamic meaning of the text, but Adorno (1982) represents the critical aspect of an artistic text by emphasizing its independency from people's mind. The analysis of narrative tone, structural cohesion, and various interpretations of the Persian translators are accompanied with some examples.

Moreover, the ideology of *The Catcher in the Rye* was compared to the translators' ideology about the social function of art. In fact, Holden's negative attitude toward the school of rich families and their positivist educational system has implication to Adorno's negative dialectic (1966) which criticizes the capitalist domain on cultural issues, specifically in 1950s. In this way, Najafi (1998) is successful to depict the protagonist's critical approach to capitalist signs of prosperity such as: Cadillac, alcoholic drinks and opposite sex, while Barseghian (1984) uses the word "learning" for capitalist values which unexpectedly has a positive attitude and does not reveal Holden's anti-capitalism. So, Najafi's translation applies a delicate wording and tone which provides a more comprehensible picture of Salinger's artistic characterization of Holden as an obstinate teenager with the dynamic shift to a catcher or a guard for children in a chaotic society.

In this way, Hakak (1966), as the first Persian translator, applied a less informal language for Holden's discordant character. Najafi (1998) was yet more successful in revealing the dialectic aspect of Holden's character using an insulting language for the teenager. In fact, Hakak (1966) had a specific concern for people's cultural sensitivities in the Iranian traditional society as he avoided taboos (Azardashti, 2013). Hakak (1966) puts emphasis on using a mostly literal format of translation which implied his structural accordance with social norms of Iran in the 1970s. Najafi (1998) also preserved the SL structure, but he paid more attention to the rebellious tone of the protagonist. He had a remarkable approach to save the dialectic of the novel regarding its anti-capitalist tendencies. Barseghian (2014) applied more fluent sentences than Hakak (1966), but he was more conservative in the translation of taboos which could cause censorship. Altogether, the styles of the three translators are different from each other because they have done

their translations in different socio-political eras, and they have different viewpoints in making a comparison between Iranian and American societies. Hakak (1966) was not successful in keeping the protesting tone of Holden, as he finally depicted a depressed boy at the end of his translation, while Najafi's (1998) Holden had an active protesting voice (Rostami, 2013).

4. Conclusion

Iranian translators should pay great attention to the preservation of the art dialectic in their literary translations. Tone of narration, structural cohesion, and interpretations of the translators such as footnotes can be used to arrange form and content. In other words, translators should use various linguistic tools to reveal the contradictions between reality and imagination in a literary work. According to Benjamin (1923), a literary work should generate meaning in other cultures, while according to Adorno (2002), art and literary works are independent from the logic of industrialization.

Keywords: Adorno, Barseghian, Benjamin, Karimi, literary translation, Najafi, The Catcher in the Rye

References

- Adorno, T. W. (1982). Zum probleme der musikalischen Analyse [On the problem of musical analysis]. In *Music Analysis* (Vol. 1, pp.169-187). New York, NY: Wiley.
- Adorno, T. W. (2002). Art, society, Aesthetic theory. In G. Adoro & R. Tiedemann (Eds.), *Aesthetic theory* (pp.3-14). London & New York: Continuum.
- Adorno, T. W. (2002). Music, language and composition. In R. Leppert (Ed.), *Essays on music* (pp. 55-90). Berkeley and Los Angeles, California: University of California Press.
- Adorno, T. W. (2009). *Zaban-e esalat dar ideologi-e almani [Language of originality in German ideology]*. Tehran, Iran: Ghoghnu Publishing.
- Ahmadi, B. (1997). *Truth and beauty: Philosophy of art lessons*. Tehran: Nashr-e Markaz.
- Azabdaftari, B. (1999). The art of translation. *Faslnameh Elmi-Farhangi Motarjem*, 8(29), 27-37.
- Azardashti, M. (2013). *A norm-based approach to the translation of verbal taboos in the catcher in the rye* (Master's thesis), Allameh Tabataba'i University.
- Azari, H. (2016). Picture, truth, consciousness. *Etelaat Hekmat va Marefat*, 11(1), 39-42.
- Benjamin, W. (1923). Chapter I 1900s-1930s: The task of translator. In L. Venutti (Ed.), *The translation studies reader* (pp. 182-192). New York, NY: Routledge.

- Ershad, F. (2013). A great philosophical-social text revising and criticizing the enlightenment dialectic: Philosophical parts. *Pajouheshnameh Enteghadi Motun va Barnamehaye Olum Ensani [Critical research journal of Human science texts and programs]*, 13(4), 1-22.
- Farahzad, F. (2011). Critique of translation of the three-dimensional model, challenges and issues of translation in Iran. *Pajouheshnameh [Social Sciences Journal]*, 20(88), 29-48.
- Firouzabadi, S. (2008). Artwork from Walter Benjamin's viewpoint. *Pajouheshnameh Farhang va Honar [Journal of the Academy of Arts]*, 3(10), 119-129.
- Hatim, B., & Mason, I. (1997). *The translator as communicator*. London & New York: Routledge.
- Hughes, A. (1999). *Hejrat-e andishe ejtemayi [The migration of social thought]*. Tehran, Iran: Tarh-e Now Publishing.
- Imami, K. (1967). Masaleh lahn dar tarjomeh ya cheguneh az kalagh farangi bolbol farsigu nabayad sakht. *Faslnameh Andishe va Honar- Tarjomeh*, 5(10), 1528-1535.
- Kamali, Z., & Akbari, M. (2008). Walter Benjamin and reproducible art. *Philosophical Research*, 4(14), 125-146.
- Khazaefar, A. (2005). The theory of translation: Yesterday and today. *Name Farhangestan Quarterly*, 4(7), 69- 79.
- Kolakowski, L. (1978). *Main currents of Marxism* (Vol. 3). New York: Oxford University Press.
- Mura, A. (2012). The symbolic function of transmodernity. *Language and Psychoanalysis*, 1(1). Retrieved from [http:// www. language- and - psychoanalysis. com / article](http://www.language-and-psychoanalysis.com/article)
- Nojumian, A. A. (2006). Walter Benjamin translation of kinship among languages. *The Journal of Language and Translation Studies*, 3(12), 66-78.
- Rostami, S. M. (2013). Natour and natur dasht: A look at persian translations of J. D. Salinger. *Golestaneh Monthly Journal*, 11(124), 58-61.
- Salinger, J. D. (1951). *The catcher in the rye*. New York: Random House, Inc.
- Salinger, J. D. (1966). Natour Dasht [*The catcher in the rye*] Tehran, Iran: Mina Publishing.
- Salinger, J. D. (1998). Natour Dasht [*The catcher in the rye*]. Tehran, Iran: Tila Publishing.
- Salinger, J. D. (2014). Natour Dasht [*The catcher in the rye*]. Tehran, Iran: Milkan Publishing.
- Shahandeh, N. (2012). The concept of mimesis in Adorno's aesthetic theory. *Kimia Art Quarterly*, 1(3), 70-82.
- Stanitzek, G. (2005). Texts and paratexts in media. *Critical Inquiry*, 1(32), 27-42.
- Winters, J. (2014). Theodor Adorno and the unhopeless work of the negative. *Journal of Cultural and Religious Theory*, 1(14), 171-200.

The Semio-Semantic Study of the Words "Zikr" and "Khayr" in the Qur'an and their Equivalents in Seven French Translations of the Holy Qur'an

Nasrin Esmaeili

MA in French Translation, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran

Mohammadreza Farsian ¹

Associate Professor in French Language and Literature, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran

Hamid Reza Shairi

Professor in French Language and Literature, Tarbiat Modares University, Tehran, Iran

Received: 5 April 2017

Accepted: 4 September 2017

Extended Abstract

1. Introduction

Semio-semantics is the study of language that begins with a sign but focuses on the meaning often based on the relationship between two language plans (i.e. the forms of expression and content). Accordingly, neither sign nor meaning can be effective without each other. As the sign justifies the presence of meaning, meaning also makes the presence of the sign efficient, effective, and necessary, and the sign, by being in the process-system, produces meaning, a meaning that is not frozen or static because the process in which signs are located are dynamic and inexhaustible.

One of the concepts in linguistics and in the semantic investigations is polysemy which refers to multiple meanings of a word. It is believed that there is a relationship between multiple meanings of a word. Linguistic signs are rarely monosemous. Except for scientific terms, many terms have multiple meanings which are determined according to the context they appear in. Polysemy is a concept introduced at the end of the previous century by Bréal (1897) to describe words that kept their old meaning besides a new meaning. To understand the correct meaning of a polysemy, context should be used. Context is a network of relationships that exist between form (grammar and lexis) and the outside world, and forms the referential meaning of the language. Besides context, paying attention to the adjacent units (co-text) may also help the recipient to understand the meaning better, especially in cases in which a word has multiple meanings or its meaning is not clear.

2. Methodology

In the Holy Qur'an, the semantic topic is also of great importance because most of the Quran's words have several meanings, indicating the aesthetic richness of this

1. Corresponding Author: farsian@um.ac.ir

sacred text. The presence of several meanings in the Qur'an leads to a variety of discursive dimensions, which means that this phenomenon changes the path of discourse and causes three types of discourse with functional, cognitive, and emotional-existential characteristics. Moreover, this phenomenon causes ambiguity for the reader and especially for the translator of the Quran. Each verse has been revealed due to a particular situation and a specific purpose. The Holy Qur'an is a narration devoted to a particular discourse system, based on which the sender drives the process of the discourse. The course of narration goes as well along with the goals of that system. In this study, after mentioning the dominant discourse of Qur'an, the two words "Zikr" (verse 9 of Surah Al-Jumu'a) and "Khayr" (verse 30 of Surah An-Nahl), which are two words of the Quran with multiple meanings, were analyzed semiotically according to the context and co-texts to understand the exact meanings of the words in the verses. Afterwards, the equivalents chosen by seven French translators including Masson, Savary, Chouraqui, Berque, Grosjean, Blachère, and Kasimirski were analysed, and then, a new translation was presented. In the end, the study tried to find an answer to the question how the Qur'an's translator can transfer the verbal content to the audience in the same relative allegiance to the source text.

3. Discussion

In this study, it was found that the seven French translators mentioned above did not succeed in translating the words "Zikr" and "Khayr" because they only sufficed to the form of the words and did not seek their inner meaning. To understand the Qur'an and its vocabulary as a sacred text without any distortion, one must consider two factors of context and co-text simultaneously, because the examination of the text of the Qur'an and the determination of the Quran's vocabulary items are very difficult due to the abundance of vocabulary.

4. Conclusion

Therefore, it was better for the translators to understand the text of the verse by referring to the interpretative books first and, then, they could communicate the bunch of meanings in a word, using the adjacent words. The most appropriate way of translating the Qur'an is group translation where one translates the Qur'an, and the result of his efforts is evaluated by a group specialized in various sciences, including Arabic literature, Qur'anic sciences, linguistics, etc. The possible errors that result from the translator's monograph would be eliminated, thus allowing the transmission of the implicatures to the audience since less common mistakes usually occur in group work.

Keywords: Semio-semantics, Polysemy of the Qur'an, Zekr, Khayr, French

References (In Arabic and Persian)

- Afram al-Bostani, F. (1998). *A new dictionary of Arabic-Persian* (M. Bandar Beigi, Trans.). Tehran, Iran: Eslami.
- Al-Kulayni Razi, M. (1981). *Kitab al-Kafi* [The book of al-Kafi]. Beirut, Lebanon: Dar Ihya al-Turath al-Arabi.
- Al-Suyuti, J. (1996). *Proficiency in the science of the Quran* (S. M. Haeri Qazvini, Trans.). Tehran, Iran: Amirkabir.
- Bateni, M. (1994). *Synonymy and polysemy in Persian words*. Tehran, Iran: Zaban o Tafakkor.
- Damghani, F., & Azizi Naghsh, K. (1982). *The nature of the Quran in common ways and words* (Vol. 1). Tehran, Iran: Islamic Sciences Foundation.
- Farahidi, K. (1994). *Kitab al-'Ayn* [The book of 'Ayn]. Qom, Iran: Osveh.
- Ibn Fārs, A. (1984). *A dictionary of language standards*. Qom, Iran: Al-Maktab Al-'Alam Al-Islami.
- Ibn Manzur, M. (1994). *The Arabic language*. Beirut, Lebanon: Dar Sader.
- Johari, A. (1987). *Asahah*. Beirut, Lebanon: Dār al-'Ilm.
- Kalantari, A. (2012). *The Quran from the perspectives of linguistics, philosophy and sociology*. Tehran, Iran: Jamehshenasan.
- Khaqani Esfahani, M. (2013). *Islamic semiotics and linguistics*. Mashhad, Iran: Islamic Research Foundation of Astane Quds Razavi.
- Makarem Shirazi, N. (1995). *Tafsir Nemooneh* [The interpretation of Nemooneh]. Tehran, Iran: Dar al-Kitab al-Islamiyah.
- Mazaheri Tehrani, B. (2016). *The analysis of the word Khayr in the translations of the Quran*. Retrieved from <http://tabadol-danesh.rozblog.com/post>
- Najafian, A., Ameri, H., & Ghayyumi, S. (2010). A semiotic study of the word Ayeḥ in the Quran. *Literary Criticism*, 3(10), 175-203.
- Rakhshanfar, M. (1992). *Meaning and structure of the language, polysemy and polyphony of the words*. Tehran, Iran: Madrese.
- Razi, S. (2005). *Nahj al-Balagha* (M. Dashti, Trans.). Qom, Iran: Amiralmomenin Research Institute.
- Saeedi Roshan, M. (2004). From text to meaning. *Hawzah & University*, 10(39), 7-26.
- Safavi, K. (2001). Examining polysemy from a new perspective. *Nameh-ye Farhangestan*, 5(2), 50-67.
- Safavi, K. (2004). *An introduction to semantics*. Tehran, Iran: Soureh Mehr.
- Shaeiri, H. R. (2006). *The analysis of signs: Semiotics*. Tehran, Iran: SAMT.
- Shaeiri, H. R. (2017). *Signs-semantics of literature*. Tehran, Iran: Tarbiat Modares University Press.
- Shahbazi, A. (2015). Homonym and polysemy in Arabic. *Arabic Language*, 7(2), 120-136.
- Shahbazi, M., & Shahbazi, A. (2014). Polysemy and its significance in the translation of the Quran. *Translation Studies of the Quran and Hadith*, 1(1), 47-68.

- Shakouri, A. (2009). *The twenty meanings of Dhikr*. Retrieved from <https://article.tebyan.net>
- Sojoudi, F. (2001). *Structuralism, post-structuralism and literature studies*. Tehran, Iran: Islamic Development Organization.
- Tabarsi, F. (1981). *Majma' al-Bayan, the Quran interpretation*. Tehran, Iran: Naserkhosro.
- Tabataba'i, M. (1995). *Al-Mizan* (M. B. Mousavi Hamedani, Trans.). Qom, Iran: Islamic Publication for the Society of Teachers.
- Tabataba'i, M. (1997). *Tafsir al-Mizan* [The interpretation of al-Mizan]. Qom, Iran: Islamic Publication for the Society of Teachers.
- The Quran*. (1998). (M. M. Fouladvand, Trans.). Tehran, Iran: Dar Al Quran Al Karim.
- Zobeydi, M. (2002). *The bride crown of jewels dictionary*. Kuwait City, Kuwait: Torath Al Arabi.

References (In French)

- Bénac, H. (1996). *Thesaurus*. Paris, France: Hachette.
- Berque, J. (1995). *The Quran*. Paris, France: Albin Michel.
- Biberstein Kasimirski, A. (1840). *The Quran*. Paris, France: Kasimirski.
- Blachère, R. (1973). *The Quran*. Paris, France: Presses Universitaires de France.
- Bréal, M. (1897). *Semantics: Studies in the science of meaning*. Paris, France: Hachette.
- Chouraqui, A. (1990). *The Quran*. Paris, France: L'Appel.
- Coquet, J. (2007). *Physics and logos*. Vincennes, France: Presses Université de Vincennes.
- Grosjean, J. (1979). *The Quran*. Paris, France: Philippe Lebaud.
- Jeandillou, J. (1997). *Textual analysis*. Paris, France: Armand Colin/ Masson.
- Landowski, E. (2004). *Unnamed passions*. Paris, France: Gallimard.
- Masson, D. *The Quran*. Paris, France: Gallimard.
- Rey, A. (1993). *The Robert Micro: A dictionary of learning of the French language*. Paris, France: Hachette.
- Savary, C. (1783). *The Quran translation from Arabic with notes and the life of Muhammad*. Paris, France: Garnier Frères.

Investigating the Translations of the Negated Haal Clause in Four Contemporary Translations of the Holy Quran (Mousavi Garmaroudi, Ayati, Fooladvand & Elahi Ghomshei)

Mohammad Javad Pourabed ¹

**Assistant Professor in Arabic Language and Literature, Persian Gulf University,
Bushehr, Iran**

Seyyed Naser Jaberi Ardakani

**Assistant Professor in Arabic Language and Literature, Persian Gulf University,
Bushehr, Iran**

Najimeh Kazemi

**PhD Candidate in Arabic Language and Literature, Persian Gulf University,
Bushehr, Iran**

Received: 23 June 2017

Accepted: 7 August 2017

Extended Abstract

1. Introduction

The present research studies the translations of the negated Haal clause in four contemporary translations of the Holy Quran. In languages, the negated Haal clause has a lower frequency of usage compared to other varieties of Haal, though in the Quran it has a higher frequency. This study investigated the negated Haal clause in four translations provided by Elahi Ghomshei, Fooladvand, Ayati and Mousavi Garmaroudi. Books on translation techniques have not addressed this style as they should have, nor have they studied its details. Each of these books has presented two or three solutions for translating the Haal style, neglecting other possibilities. Each translator has also adopted a solution for translating the various forms of the negated Haal clause which is worthy of consideration, although, at times, in choosing the right equivalent for the negated Haal clause, confusion, inconsistency in style, or slippage can be seen in their works. This reveals the translators' failure in finding the right translation for the style of the negated Haal clause.

Therefore, to become familiar with the translators' solutions for translating various forms of the negated Haal clause, and to address the extant deficiencies in the translations of this style, first, the theoretical foundations of various types of state in the Arabic grammar and the rules of adverb in Persian were noted; afterwards, examples for each type of the negated Haal clause were presented, discussed, and criticized, considering the Persian grammar and the context of the verses. In cases where translations were not deemed adequate, suggestions were made.

1. Corresponding Author: javad406@gmail.com

2. Methodology

This study adopts a comparative-analytical approach. Accordingly, the rules of the negated Haal clause and its various forms in Arabic were analyzed and compared with the rules of adverbs—Persian equivalents of Haal—their various forms, and translation techniques of the negated Haal clause in Persian. To this end, first, various forms of the negated Haal clause in Arabic, and their equivalents in Persian were analyzed and subsequently, in the main section of the paper, the styles of Haal in the studied translations were compared and analyzed.

3. Discussion

Difference in terminology and grammatical structures were the basic points of difference and distinction among languages. Translation difficulties become more prominent when translators are faced with terms that do not have an equivalent or when they are faced with varied grammatical structures lacking exact or corresponding equivalents in the target language. The translation of the negated Haal clause from Arabic to Persian is one of the difficulties emanating from the varied grammatical structures in the two languages. The translation of the negated Haal clause will be congruent with the Persian language only if the translator does not fall into the abyss of grammatical calque, abstains from verbatim translation, and utilizes the capacities and capabilities of the Persian language to translate this distinctive grammatical structure. Studying and comparing grammatical structures of the negated Haal clause in Arabic and adverbs in Persian can reveal both the translators' incorrect approach and the appropriate styles congruent with Persian standards.

After carefully reviewing the Persian grammar books, this study sought to investigate the ways translators rendered "the negated Haal clause" in the verses of the holy Quran. It was also an attempt to introduce a proper method for this structure so that it can correspond to its Persian equivalent structure and, at the same time, convey the Quaranic meanings in Persian.

A comparative study of 21 verses, based on 13 varied styles of the negated Haal clause in the translations, indicated that an accurate translation of the negated Haal clause has been of less interest and, at times, in translations renowned for accuracy and correctness, literal translation and disconnection of denotative of Haal and the subject of the state can be seen, as if adhering to these styles has not been very important to translators. Lack of proper attention in translating the negated Haal clause has not only been a disregard for linguistic rules, but, in some instances, has thwarted the transfer of rhetorical and contextual values into the target text.

4. Conclusion

In verses with analogous structures of the negated Haal clause, translators have used various adverbs and conjunctions, translating equivalent structures inconsistently and, at times, with confusion.

Books on Arabic translation techniques have sufficed to present two or three solutions for translating the style of the Haal, neglecting other capacities while appropriate options for translating the negated Haal clause exist.

Adverbs and relative phrases properly used by the four translators in the translation of the negated Haal clause were “singular, compound, along with adverbs and phrases such as “hich”, “bi hich” and “bi ānke”. Moreover, some of the adopted terms did not express the state accurately; for instance, the phrase “whereas” is a phrase of interdependence and condition and barely denotes state. This is also true for conjunctions “but” and “however”.

Words “and” and “that” which, in Persian, are relative conjunctions of state and convey the meaning of “while” are appropriate conjunctions for connecting main and subordinate clauses and are proper tools for translating the negated Haal clause. In Persian, adverbs such as “hich”, “bi ānke”, “na ... na”, “bi hich” along with compound adverbs comprised of a negative prefix and an adjective, such as “*Na-bina* [blind]” are proper tools for transferring the concept of the negated Haal clause from Arabic to Persian.

Keywords: The Quran, Contemporary translations, Grammar, Syntax, Negated Haal clause, Adverb of manner.

References (In Persian)

- Anvari, H., & Ahmadi Givi, H. (2000). *Dastoor -e zaban-e-Farsi* [The grammar and structure of Persian]. Tehran, Iran: Fatemi.
- Farshidverd, K. (2009). *Dastoor-e mofassal-e emrooz* [Comprehensive contemporary grammar]. Tehran, Iran: Sokhan.
- Fatehinejad, E. A., & Farzaneh, S. B. (1998). *Āiene tarjome* [The principles of translation]. Tehran, Iran: Mahboub.
- Gharib, A., Homaie, J., Yasemi, R., Bahar, M., & Foroozanfar, B. (1999). *Dastoor -e zaban-e-Farsi* [Structure and grammar of Persian]. Tehran, Iran: Nahid.
- Maroof, Y. (2005). *Fanne tarjomeh: Usūle nazari va amalīe tarjomeh az Arabi be Farsi va az Farsi be Arabi* [Techniques of translation: Theoretical and practical dimensions of translation from Arabic into Persian and vice versa]. Qom, Iran: Mehr.
- Meshkotoddini, M. (1987). *Dastoor -e zaban-e-Farsi bar payah-ye nazariye-ye gashtari* [Persian structure and grammar based on transformational grammar]. Mashhad, Iran: Ferdowsi University of Mashhad Press.
- Shariat, M. J. (1988). *Dastoor -e zaban-e-Farsi* [Structure and grammar of Persian]. Tehran, Iran: Asatir.
- The Holy Quran*. (1995). (A. Ayati, Trans.). Tehran, Iran: Soroush.
- The Holy Quran*. (1996). (M. Elahi Ghomshei, Trans.). Tehran, Iran: Farhang.
- The Holy Quran*. (2005). (A. Mousavi Garmaroudi, Trans.). Tehran, Iran: Ghadyani.
- The Holy Quran*. (2005). (M. M. Fooladvand, Trans.). Qom, Iran: The Islamic Development Office of Seminary.

References(In Arabic)

- Abi al-Hayyan, M. I. Y. (1992). *Al-bahr al-muheet* [The extensive sea]. Beirut, Lebanon: Dar al-Fikr.
- Al-Radi al-Esterabadi, M. I. H. (1978). *Sharh al-Radi ala al-Kafiya* [Radi's commentary on al-Kafi]. Tehran, Iran: Alsadiq Institute.
- Ibn Aqeel, B. A. (2008). *Sharh Ibn Aqeel ala Alfiyah Ibn Malik* [Ibn Aqeel's commentry on Ibn Malik's Alfia]. Beirut, Lebanon: Al Hedaya Library.
- Ibn Hisham al-Ansari, J. A. A. I. Y. (1984). *Moghni-aladib* [Moqani al-Labib on the books of Arabs] (Vol. 1). Qom, Iran: Manshūrāt Maktabat Āyat Allāh al-‘Uzmā al-Mar‘ashī al-Najafi.
- Ibn Hisham al-Ansari, J. A. A. I. Y. (2001). *Shozour al - Zahab fi marefat kalam al-Arab* [A commentary of “Shozour al-Zahab” on the language of Arabs] (M. A. Ashour, Trans.). Beirut, Lebanon: Dar Ihya at-Turath al-Arabi.
- Safi, M. I. A. R. (1998). *Al jadwal fi i'rab al Qurān alkarim* [A table of linguistic analysis of the Quran](Vol. 4 & 8). Beirut, Lebanon: Daru'r-Reşid-Müessesetü'l-İman.

In God's Name

TABLE OF CONTENTS	Pages
Culture Repertoire and its Translation Strategies: A Case Study of My Uncle Napoleon Translated into English Binazir Khajehpoor Ali Khazaei Farid Masood Khoshsaligheh	1
An introduction to Multiple Meanings of Rhetoric Mohammad Ahmadi Taghi Poornamdarian	5
Examining the Relationship between Learning Organization Culture and Knowledge Sharing Intention Emphasizing the Mediating Role of Organizational Commitment and Organizational Citizenship Behavior among EFL and Non-EFL University Instructors in Iran Azar Hosseini Fatemi Ghasem Barani	11
A Study of Art Dialectic in "Literary Translations" Based on the Theories of Theodore Adorno and Walter Benjamin: A Criticism of "The Catcher in the Rye" Translations Behrouz Ahmadzadeh Bayani	17
The Semio-Semantic Study of the Words "Zikr" and "Khayr" in the Qur'an and their Equivalents in Seven French Translations of the Holy Qur'an Nasrin Esmaili Mohammadreza Farsian Hamid Reza Shairi	21
Investigating the Translations of the Negated Haal Clause in Four Contemporary Translations of the Holy Quran (Mousavi Garmaroudi, Ayati, Fooladvand & Elahi Ghomshei) Mohammad Javad Pourabed Seyyed Naser Jaber Ardakani Najimeh Kazemi	25

برگ درخواست اشتراک
فصلنامه مطالعات زبان و ترجمه
دانشگاه فردوسی مشهد

- ۱- برای اشتراک یکساله مبلغ ۸۰۰۰۰ ریال به حساب شماره ۴۲۵۲۹۹۶۳۸ عواید اختصاصی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد نزد بانک تجارت شعبه دانشگاه مشهد (کد با نک تجارت : ۴۲۵۱) واریز کنید.
- ۲- برگ اشتراک را همراه با تصویر فیش بانکی به نشانی اینترنتی mind4master@gmail.com دفتر فصلنامه مطالعات زبان و ترجمه ارسال کنید.
- ۳- تغییر آدرس را به امور مشترکین مجله اطلاع دهید.
- ۴- در صورت تمایل به دریافت شماره های مربوط به سال های قبل با ما مکاتبه و یا با شماره تلفن (۳۱- ۸۷۹۶۸۲۹) تماس بگیرید.

نام:	نام خانوادگی:	مؤسسه:
شغل:	میزان تحصیلات:	سن:
نشانی:		
کد پستی:	صندوق پستی:	
نمابر:	شماره تلفن:	email:

EXTENDED ABSTRACTS

In the Name of Allah



**Journal of
Language and Translation Studies**

A refereed quarterly journal

**Vol. 50, No. 1,
Spring 2017**

License Holder:

Ferdowsi University of Mashhad

General Director:

Dr. Mohammad Reza Hashemi

Editor-in-chief:

Dr. Ali khazaei farid

Executive Manager:

Dr. Mohammad Reza Farsian

Editorial Board:

Dr. Nader Jahangiri

Professor, Ferdowsi University of Mashhad (Retired)

Dr. Firooz Sadighi

Professor, Shiraz University (Retired)

Dr. Mas'ood Rahimpour

Professor, University of Tabriz

Dr. Behzad Ghonsooly

Professor, Ferdowsi University of Mashhad

Dr. Azar Hosseini Fatemi

Associate Professor, Ferdowsi University of Mashhad

Dr. Ali Khazaei Farid

Associate Professor, Ferdowsi University of Mashhad

Dr. Farideh Pourgivi

Professor, Shiraz University

Dr. Abdolmehdi Riazi

Associate Professor, Macquarie University

Dr. Reza Pishghadam

Professor, Ferdowsi University of Mashhad

Dr. Farzaneh Farahzad

Associate Professor, Allameh Tabatabaee University

Dr. Majid Hayati

Professor, Shahid Chamran University,
Ahvaz

Dr. Ali Reza Jalilifar

Professor, Shahid Chamran University,
Ahvaz

Dr. Bahram Toosi

Associate Professor, Ferdowsi University
of Mashhad
(Retired)

Persian Editor:

Abdullah Nowruzy

English Editor:

Sara Shayesteh

Coordinator:

Marziyeh Dehghan

Typesetting:

Elahe Tajvidy

Printing & Binding:

Ferdowsi University Press

Circulation: 30 copies

Price: 15000 Rials (Iran)

Mailing Address:

Faculty of Letters & Humanities,
Ferdowsi University Campus,
Azadi Sq,
Mashhad, Iran

Postal code: 9177948883

Tel: (+98 51) 38806723

Fax: (+98 51) 38794144



Journal of Language and Translation Studies

- Culture Repertoire and its Translation Strategies: A Case Study of My Uncle Napoleon Translated into English** 1
Binazir Khajehpoor - Ali Khazaei Farid - Masood Khoshsaligheh
- An introduction to Multiple Meanings of Rhetoric** 5
Mohammad Ahmadi - Taghi Poornamdarian
- Examining the Relationship between Learning Organization Culture and Knowledge Sharing Intention Emphasizing the Mediating Role of Organizational Commitment and Organizational Citizenship Behavior among EFL and Non-EFL University Instructors in Iran** 11
Azar Hosseini Fatemi - Ghasem Barani
- A Study of Art Dialectic in "Literary Translations" Based on the Theories of Theodore Adorno and Walter Benjamin: A Criticism of "The Catcher in the Rye" Translations** 17
Behrouz Ahmadzadeh Bayani
- The Semio-Semantic Study of the Words "Zikr" and "Khayr" in the Qur'an and their Equivalents in Seven French Translations of the Holy Qur'an** 21
Nasrin Esmaeili - Mohammadreza Farsian - Hamid Reza Shairi
- Investigating the Translations of the Negated Haal Clause in Four Contemporary Translations of the Holy Quran (Mousavi Garmaroudi, Ayati, Fooladvand & Elahi Ghomshei)** 25
Mohammad Javad Pourabed - Seyyed Naser Jaberi Ardakani - Najimeh Kazemi